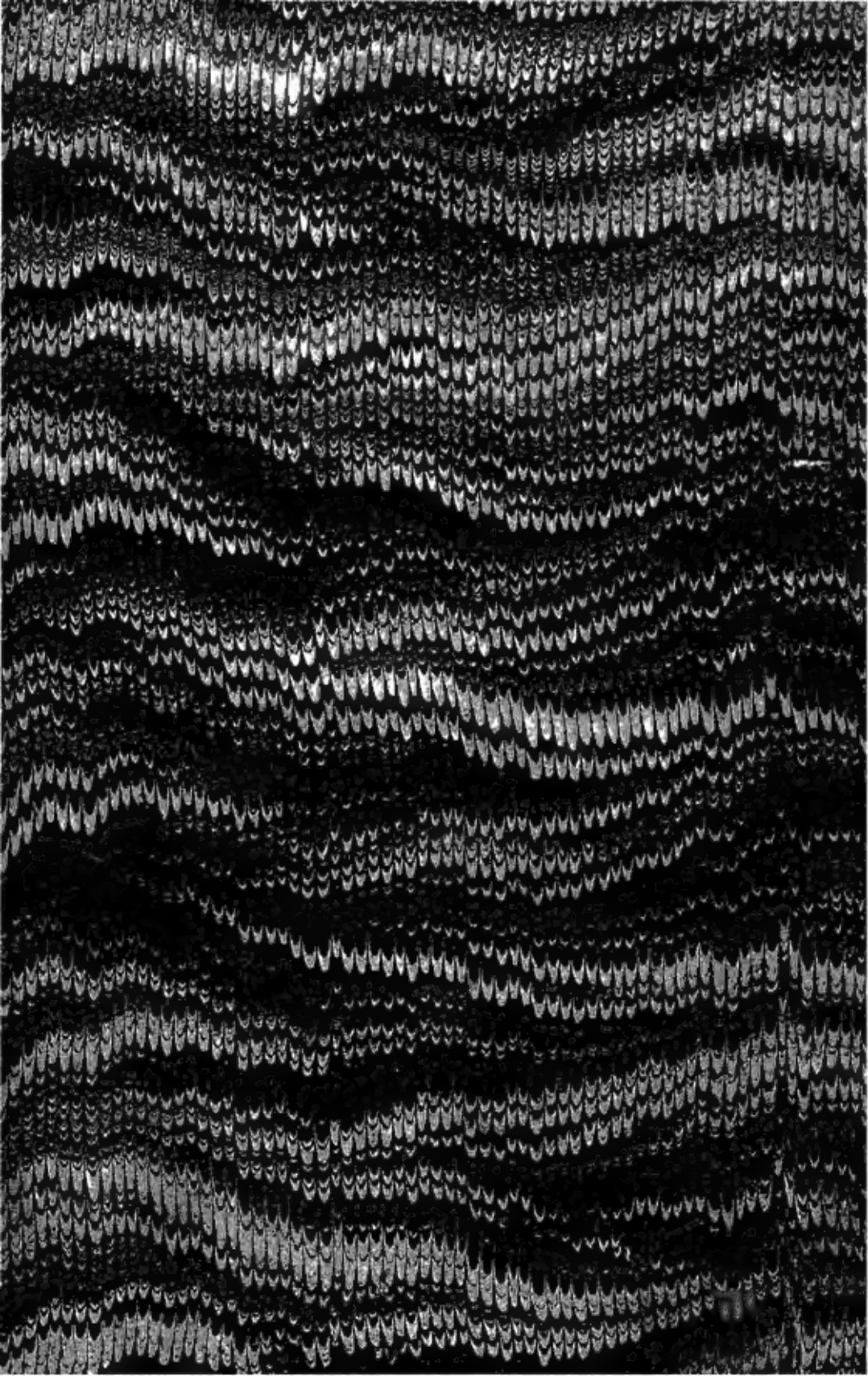


GOVERNMENT OF INDIA
DEPARTMENT OF ARCHAEOLOGY
CENTRAL ARCHÆOLOGICAL
LIBRARY

CALL No. 954.0237/Sha
Acc. No. 37239

D.G.A. 79-
GIPN-54-2D. G Arch. N D./57.-25-9 58-1,00,000.



~~A384~~

Vol 41

A 384

1841 No 10 V. 41.

CATALOGUED.

Dec



ERRATA.

Page	()	line	margin.	For	puts down	read	subdues.
99	(44)	1	"	"	route	"	ront.
103	(1-3)	7	"	"	Shahid	"	Shahid.
113	(113)	6	"	"	were admitted into audience	"	were granted audience.
113	(113)	25	"	"	ditto	"	ditto.
115	(115)	17	"	"	presents him nazar	"	presents him with nazara.
118	(118)	11	"	"	is received into audience	"	is granted au- dience.
112	(112)	7	"	"	fell	"	fells.
123	(123)	4	"	"	take	"	takes.
123	(123)	7	"	"	receive	"	receives.
132	(132)	17	"	"	force	"	forces
136	(136)	7	"	"	honours to	"	honours on.
140	(140)	1	"	"	were received in audience	"	were granted audience.
151	(151)	20	"	"	at	"	on.
153	(153)	9, footnote	"	"	they	"	there.
168	(168)	20, body of the text.	"	"	and	"	and



v. 41

SHAH ALAM NAMAH (Text) (Shah Jahan's Memoirs Vol. 41)

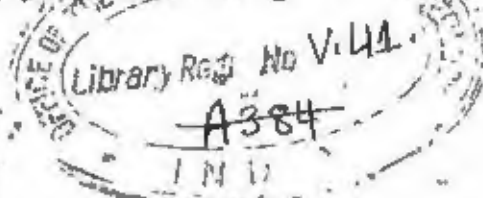
37239

بسم الله الرحمن الرحيم

رب یسر و تمم بالخیر

حمد بیحد احدیرا رمد که میزان ادراک فردی حقیقت ذاتش *Praise of God.*

نمی سنجد - و ستایش و نیایش بیقیاس صدیرا سزد که در مقیاس قیاس
نهم دقیقه شناس اشخاص ماهیت صفاتش نمی گنجد - ام یلک و لم یولد -
خداوندی که خداوندان بخداوندش میخوانند - و لم یکن له کفو احد -
بی مثل و مانندی که همت بلندان بیمثل و مانند میدانند * * نظم *
خدائیکه دنیا و دین آفرید * زمین و زمان کرد صنعش پدید
جهاندار دادار مالک رقاب * خداوند کلک و خدای کتاب
طراز فلک بسمت نقشی چنان * که ناید بفهم کسی در گمان
جهاندار بی یار و یاری او * جهان زنده از زنده داری او
زبانرا کند از سخن کامیاب * شود دل ازو مشعل آفتاب
روح دروان را مایه نازگی ازو - و خرد خرده دانرا پیرایه بلند آوارگی ازو -
بیچارگانرا کمریندی از عطائده کبرایش - و بر جامه وار هفت آسمان
اقوی قلمی از باران رحمت موج دریايش - گلگون قبابی آفتاب را رنگی
از شعشعه نیرنگش - چشمک زنی انجم شده از عشوه گریهایش - و خنده
دندان نمای کواکب برق نشان راهش - سبز بیکانه - از گلشن اشنای
رازش فسانه - و آبشار از چین زلف قدرش جوهر آئینه خانه - بلبل یکی
از مسقاظش - و گل در گلزار میگوید هستی سرشار باده پرستانش - نهالانرا دام
ریشه بنلاش گنش بر دوشش - و میزاج سبز سلیمان بر پیش زمرد پوش -



45.0237
Sha

سرو آزاد بندگان پیکای اسفاده درگاهش - در شهری طوق بندگی در گردن افتاده
 بلند بالایی بازگاهش - کجکلاهی غنچه چار توکی از - و شوریدگی غنچه لب
 حسن جاوید در ترانه سرائی او - شعله آرزوی ناله بی شورش پردازی آن
 بیکوست - و گرم محو می صحبت آتش گدو سوز عشوه طرازی نظر بازی
 اوست - شورش دل دیوانه - و جوشش دله مستانه - و زمزمه عشاقانه -
 رمزی از پود قلمون جان نواز بهایش - و کرشمه نار معشوقه غمزه از لعبت
 باز بهایش *
 * نظم *

ای نوجوان وانه و شیدای تو * کون و مکان داغ تمای تو
 فانتحه مصطف ایمان توکی * جوهر آئینه اقبال توکی
 حسن تو چون آئینه پرداز شد * کشور حیرت نظر انداز شد
 ناله چرخ از تو جرس دار شد * قافله ناله سبکبار شد
 بحر و بر و کشور و هامون ز تو * هفت سرا پرده گردون ز تو
 ناشدی خیال دل چاک چاک * کسوت جان دوختی از تار خاک
 نیش زهر پیش بود ذات تو * نفی شده نفی در اثبات تو
 هیچ وجود از تو نبودست پیش * چشم عدم از سر تو ریش ریش
 گرد ز آئینه چو افشاده است * از تو بقا نقش بقا خوانده است
 شمع ازل بزم ظهور از تو یافت * چشم اند سرمه نور از تو یافت
 پا صفت آئینه ذات شد * عکس تو معمار خرابات شد
 سجده چو از غیر تو مایوس شد * ناصیه گلچین زمین بوس شد
 عقد گهر خوشه ناک از تو بست * هفت کره خوشه خاک از تو بست
 آتش و آبی بهم آمیختی * رنگ چمن بر ورق ریختی
 دشنه الماس زبان از تو تیز * لعل لب از حرف تو یاقوت ریز
 سرد کنسی گرمی سیلاب را * آب دهی آئینه آب را

LH.

Acc No.

Date

Call No

37.239

147-43

954.023

Shah.

خامه قدرت تو علم کرده * بر ورق خاک رقم کرده
 لطف تو رنگ سحر و شام ریخته * خون چمن در جگر جام ریخته
 وحدت تو خواست ز هستی گواة * سرزد از آن اشهد ان لا اله
 در چمن ذکر تو ابر بهار * گشته عمن پوش چو زلف نگار
 دیده آئینه جام است * هست ز صہلی تو حیرت پرست
 شش صہت از نور تو روشن شده * گلشن گردون ز تو گشتی شده
 گلبن سودا بر چون گل کند * غنچه هم آهنگی بلبل کند
 نفی وجود و عدم اثبات تست * آنکه نظیرش نبود ذات تست
 حسن تو از چہرہ چو برق کشود * گرد عدم ریخت بسوی وجود
 چارہ ہوشیاری و مستی توئی * مستی هر هست کہ هستی توئی
 صرصر قہر چو عیان میشود * ابر کرم شعلہ فشان میشود
 تازہ ز صہر تو نفس زد سحر * میشود از صدق و صفا کلمہ
 آنکہ تست دل و جان ما * هست عیان نزد تو پنهان ما
 کلک تو صورت گر ایجاد شد * خانہ معنی ز تو آباد شد
 مصور معنی نگار چادر آفرین صانعش بموقع باریک بینی عقل خرد بین
 نمیتواند یامت صنایع اعجاز طراز سحر پرداز خالق زمان و زمین بدایعش
 بہ قیشتہ اندیشہ فرہاد پیشہ شیرین آئین کسی سرمونمیتواند کاست -
 زہی بخشایش حودش کہ ورق شکستہ رجود لوح را بجودی نجات
 رسانیدہ - و خہی گنجایش لطف مسجودش کہ نقش خلافت آدم بر
 نامیدہ خاتم جن و انس نساییدہ - یکتائیش در چشم هر احوال روشن -
 و یگانگیش بر خویش و بیگانہ مبرہن بہار گل در گردن از صہرش -
 و خزان بارہ دامن از قہرش - مہربانوش مہر رمہ را تبندگی دادہ
 پستان شیر آلود صبح بر لب خشک زنگی بچہ مادر زاد شب آبادہ - از

تفصیلش شب دیدار سیاه بخت رلف امید و دل شکستگی نژاد
 اختری در دست تر از مومیائی روز سفید تبارک الله اسمہ خالقہ کہ عقول
 مشر و افلاک تسعة و مزاج ثمانية و طوایف سبعہ ارض آفرید - و شش جهت
 و حواس خمسہ و چار عنصر و موالید ثلاثہ بمعرض وجود از کتم عدم بهم رسانید -
 سپخانه جلّ شاد - رازقی کہ شیلان نعمتش بساکان ربع مسکون و متمسکین
 بحر و جیہون ازائی - و جبال حجر از چشمه سار نعماء و الوان بیشمارش
 آینه دار حیرانی - اصواج بکار کرمش آنچنان ذخار و موحه دارند - کہ ذرات
 موجودات ساحل وجود بکحل اجواهر بینائی هر (طہ ، لعین) رطب اللسان -
 و تنگظریان حباب سیر در گرداب ہی بصیرت پرچ فهمی سرگشته و دست
 و پا زدن •

نکر ندارد بصیرم نورا • عاجزی جان و تن است الشک و آه
 رنگین کلامی کہ بر بیاض عمران تعریفش چمن چمن از گل نسرین و لسترن
 موی بشام انس می رساند - و بہترین مقالی خوشگوار تراز چشمه کوثر کہ
 ذائقہ بہان معنی را حلاوت مرّ توحید می چشاند - جان بخش بیانی کہ در
 چنبا عدویش آبیوان در مد نظر دیدہ روان سراب نماید - و روح نرا
 تقریری کہ در پہلوی تعریفش آسمان سر فرو آید - حامد اوست کہ محامد
 مطلق و مقید را اهل و مغز اسب و دیگر همه پوست - ذوقش کیفیات را
 بی کم و کاست بر روی کار آورد - قلوب معیانرا از جذب محبت معذوبیش
 جانی تازه - و چشم مردم آگاہ دل بر اظهار ربوبیتش حلقہ دروازه - بر پرنیان
 پرده گوش حق نفیوش صور اصوات کائنات فلک تر از برگ گل کشیده -
 و ہر طبقہ چشم عیب پوش گل رنگارنگ اصواء و الوان در گلستان ابداع ید
 قدرت او چیدہ - طرفہ مینا گری های کارش - و بوالعجب (اکثرها) اسرارش -
 تحسین بر نقش طراری آن معجز ناز کہ لایم و مشہر از قاف تا قاف •

• نظم •

بی تو نظر حجه حیرانی است • آنکه در دست پشیمانی است
 هشت چمن برگ گل باغ تو • لاله خونین جگران داغ تو
 بی تو حرد قالد سالار نه • جز تو نظر را خبر کار نه
 حکیمی که حکمت باله اش از حیطه و احاطه عقول متجاوز و مرید بود -
 و عادلانی که عدیلش در قسطاس المستقیم اوهم معرول نگنجد - شمع از
 الهیتهش آنکه فانوس خیال اجرام از پردو شمع نورش مسجود - و رشع
 ربوبیتش کفیل نشو و نمای گل وجود - وحدت وجودش از واحد واحد ظاهر -
 و کثرت صفات معبودش در هر کثرت مستقر و باهر - وراء الوری همه اوست
 می نامند و میدانند او را و نمیدانند •
 • نظم •

خرد را نیست ره در پردۀ راز • که انجمنش چه باشد چیست آغاز
 جامع اشداد و مالع کارخانه ایجاد سیاره در طریق سلوکش در شطری - و از
 مهربانیش شب و روز سالیانه و مهیانه دار چاکری - خاک از ستایش
 (عیب) افتادگی پوشیده - رهوا از هوا خواهیش سر به اوج افلاک رسیده -
 بر عارض گلزار نار از گرم بازاری گرمش رنگ لاله غازه - و چهار آب از
 آبیاری رحمتش ترو تاز - آفتاب را از مرحمتش سرخ رو - و بحر عمان
 را از گهر قمر مرحمتش آبرو - در خلعت خانه عنایتش کمر بند موج
 و کلاه حباب برای هر قطره مهیا - و خلایق آبی رنگ دریایی بر جامه
 قامتش زیبا •
 • نظم •

علم تو دریا و خرد مسوح از • عشق تو ششاه و درجهان فوج او
 مومن و کافر از خشک و تر مقرّ خداوندش هستند - در کعبه و دیر همه او را
 می پرستند - مغفم و سائل - بر انعام او همه قایل - لب شیرین دهقان خنده
 بر شور نمکدانش - و من و سلوی یکی از نعماد مائده خوانش - دیدۀ بانام

مشبک جگر از قدرت سرور نظرش - و پشت چشم نازکتر کرده سوی در
 رهش - کوه کمر برای خدشش تفک بسنه - و چشمک شر در دل سنگ
 ازو چسبده - طبع کون و مساد از اصلاحش سالم - و هر همه مصلحتها را او
 مصلح - مهر او دره را ماه گرداند - و مقدر کیست که باین زبان هرزه
 برای جرس صفات بچنبد - عقل شریف ادبیا و ملکوت مقدر و گنجایش
 ندارد - که از مقام ادب گام فراقتر گذارد - و فروغ تجلی پر جبرئیل میسوزد -
 شادروان کمالش آنقدر ارفع و اعلی است که بغیر نقصان خود تنصیری
 نمی درازد - و میدان جلالتش همچنان وسیع انعضا است که بیای سر بیسر و پا
 ریح سعی نمیتوان پیبرد - و باین اسان قاصر لبیان نمیتواند ستود - هجر
 عنودیت در هر حال گواه - ویدامن کبریایش دست رس بشر کوتاه - مگر
 جدیه شرق لطف رسایش که مقصد اتصای شهود مضم لا تخصصی و هست
 غائی کل موجود است الهای مراسم ثنای خود بنقد پمرساند او داند
 و کار او داند *

مناجات

خدا یا همین بس بود بندگی • که خواهم ز تو عذر شرمندگی
 ر بس گشت عفت مرا رهنمون * گذر کردم از شصت منزل کفر
 ز خاطر غم این و آنم نرفت • شدم پیرو طبع جوانم نرفت
 نشد کام شیرینم از شورگی • مویزم ملک کرد در غرگی
 به بنت العنب عقد جان بسته ام * خط تقوی از لوح دل شسته ام
 ز آئینم اسلام را خلق تنگ • بود دین من تنگ اهل فرنگ
 نشد رخنه در کمر پنهان من • بود چاکه دامان ایمان من
 بعفو تو از بسکه دارم امید * شدم را چو صبح از گرم کن سفید
 سر انجم کار من زار کن * توفیق غیبم سواروار کن

نعت حضرت مهدی الموهبین

Praire of the
Propriet.

دروغ متکاثراً از احاطه افهام و محروطه اقام بیرون - و صلوة و سلام از تعداد

تمشیب جبر و کل امرون - بر ملک ملائکه و رسل راه پیمودن حقیقت
و معرفت باد - که در تنق حجاب بشریت نقش پرداز چهره کشای قدرت
نمای آتی اب الله رب العالمین او گردید - و بنور سخن اقرب الیه من حدل
الورید پرده کشای بصیرت ما زاغ انبصر و ما طعی کون و مکان از فهمیده -
بر رخ آئینه انوهیت زنگ زدای کفران نعمت ای که غبار نعیشتن سرمد
توتیای دیدۀ عرش گردیده - و معنی انا معکم اذ انبصرون در سواد سربدای
دل افلق و اندس انجلا پذیرفته اوست - طبیعت شتۀ نعوتش از آیه و النجم
اذا هوئی روشنی یافده - و سرپرده هفت گردون از حیل المتین و ما یلطق
عن الهوی ن هو الا وحی یوحی محکم و آراسته - حیدر شهنشاهی که
چایالش غن و فقر منکلی حقیقت هستی قدیمش - و تعالی الله خوان سالاری
که آدم از وظیفه خواران شیطان لطف عمیمش - استقامت آواز آفاق دینش
رنگین پرده گوش مستمعان - و صلی اقامت ملت پاک آئینش تا قیام
قیامت سرور عرمان سران و سروران - اوصاف صفات فیض البرکاتش از
ما اوسلغاک الرحمة للعالمین ساطع - و آب زلال دلایل معجز براهینش
برای اطعمای شعله آفرینی خصمان سیف قاطع • نظم •

چراغ رسالت که در بند کار • ازو یساخت پروانگی نور و ناز
زبک قطره نور خدا آفرید • زلال بزمی دلی شد پدید
اندیش حضرت ذوالجلال • بتحقیق پیوست زین هر دو حال
معتمد که حق شاهد حال اوست • مقارن به نیانت اعمال اوست
رهی قبله اندیشی انعام • که دارد رو سوی او خاص و عام

صفات الهی بود ذات و • کلام مجید است آیات او
 چو لولاک در شدنش آمد برود • عیان شد که او شاه کوبی بود
 ر پس بود سبب او سبب • ز شوق القمر گشت معجز طلب
 ازو آنچه کان شمع دین یافت بر • که شد ظلمت کفر از خلق دور
 چنان رحمت حق ابر هام شد • که کار و مالسم سرانجام شد
 برای محمد علیه صلوات • کف حق بصدق ایضه التفات
 رهرو اگر مدد یزدان آورد • کجا شکر او در بیان آورد
 محمد بود خاتم انبیا • برو ختم گردید دین خدا
 در اجماع امت نخستین قیاس • ابوبکر از وحی کرد اقتباس
 میرس از هر کان شجاعت شعار • زننده است بر قلب هشت و چهار
 زان رهرو که ریخت در کام کین • هنوز است تریاق ماروق دین
 همین بس معاصر عثمان بود • که از خمون او سرخ تران بود
 چو آن هر سه اوصاف یکتا کنی • علی ولی را تو پیدا کنی
 بهمقایی خویش در خاص و عام • علی العظیمش خدا کرد نام
 رفیع جنایی که سلم درجات علومش بلند تر از هلال مصراع برجسته
 و انشوق القمر است - و رسالت مآبی که سیدکان الدی اسری بعد از لیل
 در شدستان ظلمت کدو بین المشرقین و المغربین در شان او از خورشید
 روشن تر - بید مقامی که نقد چادرش رسول من بنفسکم شادد حال
 عز و جلش - و ما کان محمد ابا احد من رجالکم گواة فاطم عذیم المذهب -
 امی لقبی (هر کس که از باب علم لدنی اش واقف حقیقت کل دنی
 علم علیم نگشته) کور حواد ابد و از است - و بی دست آویز ین لاله مرق
 اید بهم کشایش کار بسته دنیا و آخرت عقد ما لا ینحل - از هوا داری
 فیضش هر جا دهقان چرخ پر بصل گشته برگس میزدند - و آخر از

آبباری لطفش بلعل و یانوت همسوی میجوید - ناله آسمان نبود از حدیث
 او چوس دار و در محمل زمین و زمان لیلی قدمش فائده سالار - گوهر
 حورشید ر آب و تاب از رخسارش - و آئینه مهتاب را سیما را عذارش -
 فاتحه مصحف عرفان - چوهر آئینه ایمان - سجده گاه کون و مکان - شمس
 پیشطاق حق اندیشگان - مطلع لامع دیوان صفا پیشگان - راهبر راه روان
 هر شام و سحر - سرمایه درکان تاثیر و اثر - چانداری بیمارهای حرمان -
 از جوی نخل وجودش ازل آب خورده و از رطب لب او ابد
 کامیاب شده - خسرو شکر لب شیرین گهزار - غنچه خاموش سرپا دهن
 رطب بار - سدره بهشت عطا و نوال - طوبی کرم حضرت ذو الجلال - کعبه
 قبه نمای اسرار بی شمار - محرم حریم عزت و اعتبار - مرهم کافور رخمهای
 بیدلی - ماه شب چهارده حکمت ازل - محکمه نشین مسند قضا و قدر -
 قاضی قضایای نفع و ضرر - مرکز پرکار ادیان و ملل - نقطه مرکز دایره ابد
 و ازل - ابره عطا و عطا - بحر کرم حلم و حیا - گوهر گنج بقا - نگین خاتم
 سلیمان - فریادرس هر مور ناتوان - عالی هم - والاشیم - مقصود کن نکل -
 زندگی مرده دلال - شافع مامیان آئینه جلا پرور معراج - سپهر عروج مروج
 احکام خراج - (و سوره نوزدهم آخرین - آیه رحمت پروری) سید المرسلین -
 خاتم النبیین - شعیب الامم - مظهر اتم - سکه زن ممالک ضیق و وسیع - سراپا
 خیر عالم مطیع - سعادت گهر بار ابر نیسان پناه - چشمک زن خورشید و ماه -
 خاک درگاهش کحل الجواهر بینائی مراد - امر و نهی سرمايه جهد
 و جهاد - کوی او بیت الحرام زوآران - کل و لای پایش بهتر از آب حیوان -
 پیر فلک از دوران رسالتش بخشت جوان - شهنشاه مالک رقاب دوجهان - قطب
 آسمان نبوت در زمین و زمان - دم صبح از مهرش دم بدم همدم - و از احسانش آدم
 آدم - خلوتش جلوه گاه جان جبرئیل - و انجمش برای خزان روحانی خازنه

چشم خلیل - آئینه ظهور نور افروز - چراغ چشم شب و روز - میم
دهانش دیده هوش - و از یکنعلیت چشم لطفش چمن جان یک قلم
نورس مرش - سایه اش پر و بال همای مراد - بادشاه دین پناه کشور
هدل و داد - دربان درگاه اسمانجاهش کلیم - و روح القدس یکی از (حاشیه
کشان) قدیم - عزت خواب یوسف از غلامی لر - و اسمعیل یکی از قربانیان
قربانی لر - مقصد اقصا - صاحب پشرب و بطحا - تصدیق بسته ایمان از عجم
تا عرب - تصور آداب هم و دب - مفعله ایحاد قلمرو کانه عباد از (حکمش
درنگ و دوچار حد) و هشت صف را از شرف - سایه خورشید من عرف
لا یعرف - ناخن تیغ او بدشمنان دادرش - کفر ظلمت رهشش دور
باش - کشت زار امید سر سبز از سعاب کرم او - هیوب نسیم رحمتش
باعص نشو و نمای عالم سنبله از خرمن جود او خورشید دار دل دهقان
ملک از لوله اسرار • نظم •

ای خجل از پرتو آفتاب * کاه بر انداز ر عارض نقاب
روشنی مشعل امین شو • قبله مه کعبه خورشید شو
خون شفق باشکوه آمیختند • رنگ دهان و لب نور یخندند
لب مکشای روح اسرار غیب • تا رود از آئینه ها رنگ ریب
نخل توار جوی ازل خورده آب • از رطب تست ابد کامیاب
آئینه جلوه آزادگان • ما حضصر خوان فرستادگان
کعبه مقصود وجود و عدم • مسجد معراب حدیث و قدم
جامع معجونه کل صفات • جوهر آئینه اثبات ذات
روشنی دیده صدق و بقی • آئینه دست جهان آفرین
آمی آگاه رهبر گفتگو • روشنی شمع شب آرزو
خاتم انگشت نسکای پری • مهر سلیمان نظر پرور پی

اسر لولاک بر اوزدگ خاک * فوج کش عرصه دلبهای پاک
 خذیم رسل خاتم احسان بمشت * روی جهان مهر نبوت به پشت
 شایع پر معصیت احسان تو * زندگی مرده دلان جان تو
 عفو تو روزی که جهان ساز شد * عقد زناز گنجه بار شد
 منتخب نسخه ام الکتاب آفرینش - شاه بیت دیوان دانش و بینش -
 از وجود شریفش کرم مکرم - واسطه صنعت و نظرت خلقت آدم - درین
 سه پنجهی سرای آب و گل حرص و هوا را بمنصرش نه راهی و آزادی
 دوجهان را سوی حریمش نه پناهی - سجده گاه ملایک آستانش - شهر
 روح الامین جوارب میدانش - کاشف اسرار خفی و جلی - واقف سر مکتوم
 لم یزلی - رکن اسلام کعبه مقصود - قبله احرام یاز طبعان عاقبت معصوم -
 مرات صدق و صفات صیقل ازان - و صورت جام جهان بین معنی دل و روان *

* نظم *

زمین و آسمان کوش و زبانست * ز سمع و نطق حیرت ترجمانست
 بوصفش آنچه خالق کرد مذکور * ندارد نعمت او مخلوق مقدر
 تحفه درود نامعدود - بر آل و اصحاب او الی یوم الموعود - بر زبان
 قاصر البیان جاریست - که پیشوایان ملت و آئین و مقتدایان دین اند -
 بمضمون آلی و اصحابی کالتجوم بایهم اقتدینم اهتدینم هادی صراط
 مستقیم و ارشد طریق تویم ایمانند و در بهار ولایت و لا رطب ولا یابس
 الا می کنس مبدین ناخدای مغینه شکستهای دریای خذلان - بمقتضای
 اهل بیتی کسفینه نوح من ركب علیها نجی باعس نجاح و فلاح
 و مرجع حوائج اولی الالباب (اینانند) اللهم صل علی النبی الامی و آله
 و ازواجه و ذریاته *

اما بعد حمد و ثناء و نعت حضرت رسالت پناه محماد جناب کیوان

مآب حضرت شهنشاه عرش بارگاه حضرت ظل الله مقدم - و بر اقبالیم -
قلوب خیر خواهان آمد ابد مدت و (جیره) خواران نعمت مانند خط استوا
منترم - خصوصاً بر سویدای دل این اقل اعداد مستر شد ارشاد هدایت
بنیان آفتاب نهاد چون دعای صیحه گاهي انعام - انگشت خامه رنگین
شماره فندق بند از حیا خطاب پا بوس مدح شاه شده از قسط دست رس
رعنائی بر خود می نازد - و پیدایش عروس الفاظ ربانی از قافه توصیفش
می یابد - و سیمای معجزه شاهد معانی از لنگ گوهر سلک و سمه ابروی
معشوقان طراز شده - سرمه آهو غزالان ختنی بچشم روشنائی و قلم مردمی
رقم میکشد - بایه سخن نورس گلشن فکر پای بر فرق فرودان می نهد -
و ازایک گفتگوی شیرین بیانی خلده به هفت اورنگ فلک و ده کرسی
آسمان میزند *

مدح ولی نعمت دنیا دین * ریخت بکام سخم انگبین
شاه فلک قدر کواکب سپاه * کر عالمش مهجه بود مهر و ماه
در چمن دولت او صبح و شام * گلشن اقبال کفایت گل مدام
قطب کرم رکن سپهر مان * خسرو اقطاب زمین و زمان
آدم یوسف رخ عیسی نفس * عادل کل یاد شاه جز و رس
ناصر دین قوت بازمی داد * تاج سر بخت و نطق مواد
مرکز دور فلک دیر پای * کوب رخشان سیاهی ز دای
شمع شستن جلال و جلال * مردم چشم کرم لا یزال
کعبه مقصود همه مقبلان * میر بزرگ همه کوچک دلال
کیسه گنها شده خالی ازو * مرتبه همت عالی اردو
تاج سرش باج گرفته ز مهر * تخت ازش برده کرد از سپهر

هست در ایوانچه باغ ارم • جبهه از لوح طلسم کرم
 گوهر تحقیق بسر کوشش • دواست تویق هم آغوشش
 وصعت مشرب بود امروز ز حد • ننگ نگردد دلش از نیک و بد
 بسکه کشود است نوازش گره • دور شد از دهر بگیر و مده
 سلطنت از سطوت او یاست کام • بود فلک طبل جانش بهام
 دشمنه شهرش چو دل پر شکاف • واهمه از کاه کند گوه قاف
 نکبت خلق آتش کل بر فروخت • هرچه بعجز حسن ادب بود سوخت
 معدلتش کار نگو ساخته • رسم بد از خلق بر انداخته
 ریزش نیسان چو کند اختیار • بحر شود از کف او شرمسار
 دولت جارید گل باغ او • خاندنش جوش بهار آبرو
 نام بانگشتر او داد و هشت • نقش نگینش بدو عالم نشست
 سکه او داد رواج درم • تیغ و قلم یاقبه طیل و عام
 رایت او پیشرو فوج طیب • مزده رساندند فتح قریب
 منظم دور ایافش مرام • نظم و نسق یاست ز عهدش نظام
 ادبش اقبال و اظفر راهوار • قطره زبان در پی او افتادار
 مرده درین عرصه امید و بیم • کوی زر مهر بهیوگان سیم
 شاه انجم سپاه باذل - سلطان حق آگاه درویش دل - چراغ دودمان
 صاحبقرانی (یاست) نژاد گوزگانی حاکمان ابن الطاقان سلطان
 ابن السلطان هلمی همایون سایه نیر اکبر خورشید پایه شاه جهانگیر
 کشورستان آفتاب نسب شاهجهان سکندر پاسبان اورنگزیب عزیز
 لقب دارا دربان بحر کف درپ دل عالی گوهر عادل معظم الدین
 و الملة حامی الشرح و اسنه عالمگیر روشن ضمیر جوان بصمت در تدبیر
 اولوالعزم معظم بن معظم شاه عالم خلد الله جلالة و ادام الله فضاله •

• نظم •

شاه عالم آن شاه عالی جناب • کزو رهرو شیر نرگشت آب
 فرمانروای ممالک آگاهی - سایه چنراطاعت طای الهی - صاحب تاج
 و طومار - مالک رقاب اولوالابصار - باج گیر باج گیران - از توران و ایران -
 آسمان کویس ستاره حشم - ملایک خدم مالک همت تعلیم در سرایند
 قبایل نقش شیر - و در بر انداختن دشمنان دین دلیز - مهربانیش برای
 دست رعشه دار ضعیفان مصای کلیم - و خشمش برای اعدای ثعبان عظیم -
 لطفش بنده ساز آردگان - و دستگیر مظلومان بی سرو پا و ملهومان از پای
 نژادگان - جام جهان بین نیکنامی - اصطواب اوج کیوان مقامی - مهر منیر
 بیضا فلویز - آفتاب نظیر - قمر خدمتگار - مطارد قلمدان بردار - فریادرس قرقه
 ارباب احقاق و استحقاق - قانون ممالک اداب محاسن و مکارم اخلاق -
 دوست نواز دشمن گذر - راست پسند کم برانداز - سلاله استحكام سلطنت -
 رساله نشین توانین ملک و ملت - مسند آرای دین و دولت - سر نوشت
 خوان لوح باصیغه منافع و موانع چاشنی گیر دل و زبان موافق - جوهر
 آئینه جوانمردی - روشنگر کدورت هرزه گردی - بسم الله اخلاص آگاهی -
 فاتحه کتاب خلقت خیر خواهی - مفتخری چار سوی حاد و جلال - سرمایه
 بیع و سلم جریده عر و اقبال - کیوان نیره دور اندیش ستیزه هیبت الهی -
 بر قلوب عباد هدایت نامشاهی - با موافق و منافع مروت و مواصل با دوست
 و دشمن نیک پیش آیی - از چشمش حشمت منعمش و ار اگراش
 کرامت مکرم - تا گمان امکان سیم و زر در کان و متحد هست از بحر ذخار
 کفش کهر بل در بایست - ابر احسان گوهر نشانش چون میغ دریغ ندارد -
 و بهر کلزمین و شوره زار میبارد - و سایه پر چمن ظفر نامه و آتش خشمش
 در دار و گیر گرمی هنگامه - سرمایه ملک سلیمانی بمورچه فاتوئی میببخشد -

و طلاء ابرو و سیم دست گذار ابر احساسش میجو شد - که بی کوشش
 بهر گدا رسد - در خانه چشم مردم از پروانگی شبستان دولتش نور -
 و بر خوان نعمت خاص و عام از چاشنی ذمندان جلا و مکننت او شور -
 مستغنی اوصاف حاجت روی خدق الله - موبد فتح و نصرت من الله -
 علم و طوغ و طبل انعام - مدبر مملکت رحمت حق بر خواص و عوام - عقد
 کل نفس مطمئنه - خوش ظاهر و باطن نمک مظنه - مهفدس علم و عمل -
 محاسب مخارج و مداخل - در عقد امانل خواب کوکبه یوسف - در بیداری
 بمشاهده اراغواض نفسانی پاک شب و روز مشغول بمجاهده آکینه قدرت
 نمای صورت اطاعت الهی بر روی زمین آسمان آگاهی در جنوب و شمال
 هبوب نکبت نسیم خلقش وزیده - و بعمرانات چار حد در رسیده - شرق و
 غرب نقش انقیاد فرمانش بر لوح طلسم دل کشیده - راعی رعیت حامی
 حشمت و عزت صاف طینت پاک طوبیت دولت فریدون در راوبه افلاخ
 کلو تکیه اش موجود حشمت جمشید در مربع و مستطیل مسندش مکدود -
 مکننت کسری و کی در قایم عداالتش عمود مستحکم - مولای ملوک
 العرب و العجم کشف السلطان قدوة لخرقین ایدة الله (او) بنصرة الدين
 زنده سروزان سلک و سلوک وکی نعمت ممالک و مملوک چون فلک
 اطلس بی ستاره بر سرکار - از ممکنات بلند تر منزلت و مقدار - مهر سپهر اوج
 خروبی - بدر مغیر افلاک دل مرغوبی و محبوبی - خط شعاعی آفتاب عظمت
 و وقار - چلکه قوس قزح گردون عزت و اعتبار - زیب ده اکلیل و اوزنگ سر
 دقتر کشف اللغت دلبه فرهنگ - مصباح لیل و نهار - ستاره نور افروز
 در شب تار - سبع المثانی قران شاهی - آیه رحمت الهی تفسیر بیضا ضیای
 کشور کشائی - کشف معنی حق شغاسی - معالم التذوئل لیگ اساسی -
 مهبط نزول طوق و تاج - مشکوة باصره باج و خراج - مجاهد فی سبیل الله

سلیمان دستگاه آصف وزیر آفتاب نظیر بی نظیر تفاخر و مباحثات نفوس
 و هقول - سروروان چریدار گدشن فحول - حاشیة شمس بارغة نیکوئی - رلف
 مطول لیلی مختصر گوئی - بدیع فهم معانی - کناهة استعاره بکنه دانی
 نام مفاس در زمانش ملوس دار - و ماهی مره از کماهی مصیبت اقبالش
 بقلزم آسمان به (شهب و بفارگ) گرفتار - خلیفه اسناد ازل و ابد در بیلش -
 و ظل سبحانی در گرمی آفتاب آفرینش - در استحکام ارکان دین و دولت
 عدالت عمر بکار برده - و حیات ذوالنورین بر در چشم انصاف بردش برده -
 تصدیق صدیق بر دل صدق مفروض نسبت منقارم - و کیفیت هیولای مردم
 از تصور او مقوم - و قوام مردود صورت جسمی - جنس عالی هرهر نوع
 آدمی - خاصة ارم فضل انسانی - عالی مرتبة عرض عام مقارن اسافل
 و ادانی - موضوع برای حفاظت و پاسبانی عباد و مکمل ازو بار دانش
 و داد - برای قبلس استثنائی مروت و مردمی - نتیجه شکل اول حرمی -
 شرطیة معروفه گوی تہذیب اخلاق - واسطه عروق صداقت و وثاق -
 صاحبقران دانش قرین - ممالک سنان مهر آمیزین - حارس نخصت و دیہم -
 مالک و وارث هفت اقلیم - معنی صورت امید و بیم - سیاهی و سفیدی
 این فکین فیروزه قام - (از) نقوش سکہ نامش کلید فتح و نصرت - مصصام ظفر
 انتقامش سبوس کبکشان و جواجرام بر آخر ریلق تند خوامش و یکران
 ملک رام در جولانگاہ میدان سماحت نشانش در سر پیشہ چرخ شیر شره -
 و از تہذیب قهرمان قهرش در (استفساط) اعدا لجزر مثل نمپ لرزه - بہامی
 شہنمون تیغش هفت گردون افتده - و در معجزہ شیر گیرش عدو در کند
 و در بند کردن فہادہ - آمد از آب شمشیرش (هر) شیر تر - و جوهر تیغش
 شہر ارج باز ظفر پر - عقل ول در دبستان تعلیمش سبق خزان - و از یک
 اشارہ هلال ابریش شرح حکمت العین عیان - قدر موارید پیش ملو

همیش کم از یک قطره آبست - و یاقوت و مانی از آفتاب نعل لب
 در بارش سیراب - سخاوت گنجینه جوهر شجاعت آئینه فتوت (فتوی) مروت
 مرمای داد گردانور - آسمان چاکر - ملک نور - جن و انس خدم - زانی ملک
 کسری و جم - سپهر حشم - مالک رقاب - مستشهر به تعلیم آفتاب - طبع
 مرزودش که سروروان گلستان معانیست - اکثر باین خوشه چین ثمر استخندان
 از معانی گلستان تازه از بوستان نازک خیالی میفریسد - و این احقر (گلستان)
 سامعه را سر پا گوش طره دستار هوش میکند - درین اوان میمنت اقتوان -
 و ارمغان بهجت توامان - در هذگامیکه آتش و آب بهم از آب و رنگ رنگ
 آمیزی بهار بود - و ناخن کل عقد ما لا ینحل زلف سندان دل میکشود -
 و حلقه دید جان (کامدام) آذین ناله و قمری با زلفش محو (سرو آه) شر
 بدخانه و کاسه آئینه زانو فکر خود بینی و نکته چینی مودار و گل چین
 پیشانی نوزادی بچشم خیال همیشه بهار - شوق حدی خون و دل ساربان
 نافه لیلی مار سخن صد جرس داغ بدل درین منزل کهن بسته - و در قافله
 کذمان طبع شکسته هزاران یوسف گل پیرهن معانی سرگشته - غالبه سنی
 جبهه زرین درات صندل تشنه مه جبینان و عطر آمیزی و سرمه بوزی
 سیاهی باعث تر دماغی و روشنائی دیدار موقلم باریک بینان مایه
 وحی الهی از بیان بعنوان قریحه ناتوان ریخت - از مرده حور قلم کردم - و از
 کوشه تجلی طور هدم شدم - لیلی به محصل رنگ رنگ - در بغل آئینه ام
 بود تنگ

* نظم *

شب همه شب مطرحه انگیزم * آب گهر دو مدنی ریختم
 خامه می بسکه شکر ریخته * (مصر) بنظر آویخته
 غمزه معشوق رقم میکنم * از مرده حور قلم میکنم
 پیر جوان بختم و کلام عصا است * موسی رقتم قلم ازدها است

آتش گز بسود مرا در ایام * شعله حل کرده نشاندم بیاغ
 حلقه زده بر در شوقم چمن * ریخته ام رنگ بهار سخن
 ارشاد سراپا انقیاد خورشید نهاد شرف نفاذ و تشریف اعزاز یافت -
 و فرمان مطلع آفتاب مطاع در آنکه ممالک فسحت آباد کلزمین هندوستان
 جفت نشان آراز کوس لمن الملکی انداخت - که هر سخنگوی شیرین
 بندیشه درهاد بندیشه کمر تیشه قلم برای کوه نمایی سخن معمارک خسروی بلند -
 و دقشی بدیع و مثالی منیع از تیغ حار شکاف خامه تراشد - که هر فقره
 رنگینش بیاختن تزیینی معانی چهره گل خراشد محضر دعوی بهر دوست
 و دشمن درست کرده - و در حلقه دبستان چرخ کهن نو محاوره بکار برده
 موند آتشده نطاع علی الامتدة گردد - و راهب دیر حسن (درویش)
 چیده شود - بدر مغن خمخانه چشم نمناک - سالک مسالک دل چاک -
 چون فی بی برگ و نوازی سامان سار گرم انرا هدم جهان پهلوان چهار
 پهلو گفتگو در معرکه خاکهالی چون آینه روی از گرد خوش آمد شمس
 ذوقس نواز کلیسای شعور داد - از آشنائی بگوش دل نزدیک و در حالیه
 نشین ابن البیضاء حضور کمترین بدگان بعلاقه بندگی مشهور غلام علیخان
 این بهکهار رضان روشن الدوله رستم جنگ مبرور قلم مردمی (رقم بنیان پیشه)
 (رادت کرد از بفضل مفضل مسان ناخن بست دخل حاسدان ده زبان
 از رف سخن چون سایه کوتاه و در مجمر معضل فردوس منزل دانه دل
 انبیا چون سپند سوخته سیاه باد) و شور این نمکدان فارسی چاشنی بخش
 شیرین سخنان سوان نور دلنشین هیچ گوی آفتاب مبین در ربع مسکون
 برق کرد آمده بر زبان خامه متحنانه سوان اعظم مراقبین نگارد - و بوی گل
 حسن سبزه قرا خوان مراد شده کام دماغ بر فلک گذارد - گوهر نثره در سلک
 نثر سرما نمط - و هنر عرش در مایه کرسی خط - نطق کام جان بلند و در

کلمه‌مین الفاظ رنگین گل دل بشکفت - جواهر سوره صفاهان غریب الوطنان
معانی - و آویزه گوش شاهد سفندانی شود - بر گوشه خاطر گرامی وطنان
انصاف پسند و بر آئینه دل صافلان دانشمند لایح و منکشف - که بانام
عدا سخن از تار و پود جان رشته بیان می‌تابد - و دولت قبول از بخت
خدا داد می‌یابد - اگر سامعه عای همتان گوش حق بیوش برین ساز
خوش آوار نهاد - و تار قرنم تا زلفش دل نواز شغود - مایه ساط تفضل
کبریا است و شاه و گدا خشنود ازین دستور العمل بی ربا است - مندل
درن سر عالم است و صلاح مساند حق و باطل جنس آدم عطر مجبوره
طبله عطاران حکمت نکست گلدسته بوستان بوی گل سیب غنچیان شور
نوشخند شیرین لبان پیچ خم زلف طره مار مشکین کرشمه نگار ناب کمر نازک
ادائی آب و رنگ خوش اسلوبي و خوشنمائی ترجیدین خوان مسیح -
چاشنی حسن ملیح - (دلویز) از آب زمزم کتبه درین رقم کعبه و حرم حقه
بیت المعمور علم و عمل - مرو و وثقی زلف مسلسل - جام جهان بین -
حقیق نمای دین - امین عالم شاهی از ماله ناماهی علم آگاهی
بر افراشت - و در دریای نه ملک فاعله انداخت مهر ذکر شاه عالم پناه
برین صحیفه خسروانی یوم القضا مزین (و مشین) بد - و ابدالابان چشم بد
مرساد - باز دیگر دهن را بمشک و گلاب شسته بتجدید خطاب زمین بوس
میمنت مانوس می‌پردازد - وجبه و جبین نیاز را بنماز دها و ثنا نور آگین
میگرداند

بی پدر بصرت تمنع و ظفر * مادر کس چو نرو ندارد پسر
نخست ترا تاج زمین کرده اند * خنک ملک بهر قوزین کرده اند
میخیزد از جوی صفا ناله آب * کند نقش تیغ تو چون آفتاب
رایتو خوروشید جهان پرور است * پرتو زربتو مه انور است

هیبت تو کرده عسکر را حقیر * از تو ملائت شده صولت پذیر
 تلب دهد شاهد جودت چو زلف * و مدد احسان ترا نیست خلف
 قند مکرر بکام جان سامعه ثالثاً از خطاب معلی القاب جناب حضرت آفتاب
 انساب ریخته سر افتخار باوج فلک دور میرساند * نظم *

کوا سرفراز جہان دلورا * خرد آزمایا فرشته فرا
 تسوی بادشہ عالم راز را ■ (رسموع) طعمه دهی باز را
 بخدمت شہانروز بر آستان * کمر بند و از منطقه آستان
 ز بس مولکت رفعت و کبریا است * بکیوان عملداری تو بجا است
 ز روزیکه بودی بدولت بمهد * بهر تو بوجیس بسنه ست مهد
 چو کھسار بردوش تیغ گران * بشور تو بهرام باشد روان
 سر از نشئه کامرانی مناب * بود سالی رای تو آفتاب
 به بزم تو فایده شد مطربہ * کمانچه زند از مه یکشبه
 چو خواهی مرادی بدل نقش بست * فرنگی تلم بان تیوت بدست
 بود در چراغ تو تابنده نور * که پروانه گردد سفین و شہسور
 ترا بخت و اقبال پاینده باد * چو خورشید روی تو تابنده باد
 (که رزم و بزم) تو بادا عیان * قضا در رکاب و قدر در میان
 بجای و حشم از شہان بر توی * نه (سنددت) اهل خرد صرمی
 بدریوز دولت فاکهان * سپهر است کشکول دست زبان
 بود پایت اقتدارت بلند * مبیناند کرمی جاهلت گزند
 چراغ شریعت ز تو روشن است * بهشتم حقیقت رخت گلشن است
 تو آن آفتابی که در روزگار * زهر ذره مہرت شود آشکار
 (بهر رنگ که) جلوه سر میکنی * خدائی درین بحر و بر میکنی
 بهر ملک امری تو دارد نفاذ * تسوی آدمی زاد گلزار ملاذ

پدیرفت عهده ر بس امتداد • غم ماقبت نیست کس را بیاد
 بآئین دیرینگان کار کن • بکن نخل بد خواه از بیم وین
 الهی بتائید دین رسول • پیایی ظفر بر ظلم و جهول

Accession of
 Aangir II

طالع نیر سلطنت شاه فریدون دویم عالمگیر ثانی بتائیدات یزدانی از افق اقبال - و بیان برخی از احوال آن خورشید سپهر عظمت و اجلال

هرگاه که طائر زرین بال اقبال احمد شاه مبین پور حضرت فردوس
 آرامگاه یعنی محمد شاه نور الله مرقدہ پرواز کرد - و خورشید عز و اجلالش
 رو بوزل آورد - کار آگاهان تقدیر بساط نو گستردند و بحسب مشیت لم یرلی
 امر خلافت عظمی را نامزد بادشاه دین پناه عدالت گستر حق بین
 خدا آگاه فرمودند آوازه کوس بهجت خروش آویزه گوش خرمی
 نبوش گشته از ماه تا ماهی بلند گردید - و آفتاب عالمتاب جهانیانی
 عالمگیری از اوج اجلال سر کشید - خاص و عام زبان ثناء و دعا کشودند -
 و مسرور الحال ازین نوید فرحت جاوید گردیدند زهی حضرت جهان پناه
 مادل بادشاه ملایک سپاه - که در شان آن خدیو زمین و زمان آیة مصلحا
 علی العالمین نازل - و مضمون آیة و ینصرک الله نصرا عزیزا در همه
 حال شامل - متعلق باخلاق الله جانشین مسند حضرت رسول الله
 در میدان نبوت سایه علمش فتحنامه - و آب حلم و حیاضش نور کن گرمی
 هنگامه - سرمایه سریر سلیمانی در پیش همیش برابر پای موزن شیرین

ربانی در مکه دان شیرین لبان شور نطع همتش از قاف تا قاف رسیده
و فرخور قسمت بخشش بیکرانش بهر کدام رسیده هر که در ورطه آرزوی
بی کنار افتد همتش معصوم نگدارد و هر کس که دشوار در خواست نماید
بآسانی سر رشته مدعا بدست آرد * نظم *

جهان داری که در جنب تمیزش * فلامش خسرو و شیرین کنیزش
دش آئینه دار بادشاهیست * ز رحمت هر جهان ظل الهیست
بعالم داد بهر لطف و رافت * خدا او را بجای خود خلافت
بدین و داد و کس نیست افزون * بفر او کجا بوده نرودون
سلیمان هم ز شرم حشمتش داد * بسط شاهي افاق بر باد
دش از روشنی آئینه دیده * بمکنت بر سنگ در خط کشیده
بود از دانش و داد سراوان * دش دریا و دست ابر نیسان
ز نقش جبهه اش در چشم دانا * عیانست آیه انا فتعنا
درین خرم چمن شد فیض گستر * ز عطر خلق او فردوس دیگر
مرد شمن به تیغ افکنده هردم * کشیده حصن آهن کرد عالم
چگونیم رشح آب تیغ او را * فرو شسته است سر خط عدو را
ز عدل او جهان شد آنچنان شاد * که از کسری نمی آرد کسی یاد
نگهبان شد جهانرا تا به تدبیر * بود باشیر نر برغانه همسیر
بلوح جبهه اش خورشید (رافات) * نوشته (ابروش شرح اشارات
کردم کائنات از عدل در داد * ورا سرمایه دنیا و دین داد
از آنرویکه بر لوح زبجد * رقم زد کاتب ایجاد ابجد
خبر نا از زیانی و سود دادند * بهر کس هر چه قابل بود دادند
یکی گر زشت شد دیگر نکو شد * یکی گر سنگ شد دیگر سپو شد
چون ز لب سرور سیمایی از شرف پایبوسی حضرت عالمگیر ثانی گردید

Appointment
of Ghaziuddin
Khan to the
Viceroy with
the title of
'Imād-ul-
Mulk.

غازی الدینخان که طبعش از شقاوت و بی سعادتی مخلوق بود و آثار
تیره بخشنی از جبینش مینمود - داغ پیشانی را از داغ عبودیت ظاهر
دوختی باطن دشمنی جانی بورانی ساخت و بر بیعت خلافت مآب
پیشدستی نموده بمنصب والای امارت وزارت که این قبا هر قامت قیامت
رایش نازیدا بود سررازی یافته نوای افتخار بلوچ فلک مر و اعتبار
در ابناى روزگار و خویش و تبار بر افراشت - و بخطاب بی بنیاد عماد الملکی
بنای نخوت مانند عاد و شداد آن شقاوت پرست بد نهاد تو گوئی از آن
بد کیش جفا پدش هلا کو خجل - و از اوضاع آن سفله منش گردون درون پر
منفعل چنانچه شاعری بی خوف و هراس و بی تامل و رسواس این شعر
پیش او هر خواند

بر روزگار تو هر دل که بود پر خون شد

ستم تو گرد و تهمت نصیب گردون شد

با وصف کمی سن ذاتش موجب ظهور فساد در عالم شد - و وجودش
باعث هلاک خلقت بنی آدم گشته و خار حور و ظلم در گلزار سلطنت
بمقتضای جهالت بدخو گشته - و از بوم طبعی خود باعث خرابی ملک
و ویرانی آن شده - در همان اوان اسناد خود را که بانجام کار عاقبت نامشود
و بلام عاقبت محمود - مشهور عوام بود مختار مهام ملکی و مالی گردانید
و برادرش که بسیف الله زبان زد جمهور اقام بود بسیف الدین محمد خان
سیف الملک موسوم و مخاطب ساخت و عاقبت محمود را همانروز
راسطه سوال و حواج خود در حضور پر نور نموده شرف امتیاز داد
روز دوم از حضور جلالت کیوان مآب خدیو زمان برای احضار ازاکین
دولت عظمی و اعیان خلافت کبری فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت -
چنانچه عده اهلی آستان دولت یکسر بر صلیبه سدره مرتبه حاضر شده

Ghaziuddin
appoints his
teacher 'Aq-
bat Mahmud
as his official
agent and
confers the
title of Saif-
ul-Mulk on
his own bro-
ther Saif ud-
din Anangur
II convenes
an assembly
of the nobles
and ascends
the throne a
second time.

بنقدیم آداب تهنیت و مبارکباد فرق عبودیت با رج فرقدان رسانیدند -
و هر همه موافق مراتب نذر و پیشکش گذراییدند - مرحمت شاهانه هر
یکی را بعطای خلایق ناخرا نواخت - و هر متنفس موافق قدر و منزلت
ممتاز گشته قامت افراز و مباحثات برافراخت - و جفای حضرت
خلیفه الرحمانی بر تخت طوس یعنی کرسی زرنگار میذاکار بار دیگر
جلوس فرموده پایه فرش را سروراز تو از عرش ساخته رتبه اعلا امزدند -
از بدایع وقایع آن روز ملازمت شاهزاده های والا قبار که چراغ دودمان
سلطنت و سلالة خاندان دین تولد اند شبستان شاهی را هر یک بسان
شمع بر افروز و خورشید ظل الهی را روشن قرچون روز - چشم بد شیراز چشمان
ازین آفتاب زرین کور باد - بوقوع پیوست - و ضیاع و شریف از دیدن این
نگارستان ابهت و اجلال نقش شادی بر اوج دل کشیده و فال بیکو اختری
ملک هندوستان را از مصحف روی آن پاک نژادان دیده *

The Princes
of the Imperial
family interview the
Emperor.

* بیت *

واجب آمد چونکه آمد نام او * شرح رمزی گفتنی از انعام او
دران روز دل افروز وقت ملازمت حضرت خدیوگیهان از مراحم جناب همایون
بعطای خلعت آه پارچه مع جواهر گرافمایه و تبهش شمشیر مرصع مع
نطاق مکمل و سپهر زرنگار میفاکار و مع علی بند مرصع بعلاقه و بند سروراز
شاهوار و خنجر مرصع و زنجیر نعل کوه پیکر و دو (مادیه) قیل سرافراز گشته
پای مرتبه فلک اقتدار را بر فرق فرقدان گذاشتند و در همه اقران شرف
اختصاص یابند - و در مشاوره مهمات سلطنت - و نظم و نسق امور دین
و دولت - و نیابت خلافت - دخیل و سرخیل همگان در همان آن بمعجیل
هرچه تمامتر گشتند *

Alamgir II
starts for La-
hore.

توجه رایات اقبال بصوب دارالسلطنت لاهور بشجویز وزیر بی تدبیر

از آنجا که باندیشه عقل تبادله کار خطی که در دماغ خود داشت
اکثر اوقات بقدوبست بلده لاهور صانه الله تعالی من الفتن و الجور بعد وفات
مبین الملک رستم هفت پسر اعتماد الدوله مرحوم وزیر وقت سلطنت فردرس
آرامگاه صوبه دار پنجاب مرکوز خاطر و مکفون دلش می بود - و نیز طمع
اموال و اساسه بی قیاس آن مرحوم بسوی آن میکشید - و معینا کار آن بد
سرانجام بعد کشتن عاقبت محمود استاد خود دستار قلیخان که بجای
عاقبت محمود بمختاری بعد آن پهلویزید بسیار اثر شده و با وصف
اینکه دولتخانه بادشاهی را از دراز کردن دست تصرف بکار خالجات
اندرون محل و بیرونی جاروب نموده بحرام نمکان سپرد - حتی که کل اجلاس
کارخانجات برهم خورد تاغم کفایت نکرد - ناچار توجه رایات عالیات را بسمت
آن دیار مصمم ساخت - و جناب شهنشاه را متوجه آن ناحیه نمود - درین اثنا
تا به تصبه پالی پست نزول اجلال شده بود که قوم بدخشی که از غایت
هرکشی کسی را بخاطر نمی آوردند بلوای عام برای تلغزوا خودها نموده
بر سر وزیر آمدند و راه نمکهرامی (۱) پیمودند تا اینکه ببحرمت ساختند
و زمانی در قبضه خود آورده فرصت جذبش ندادند - نجیب خان قوم زوهیله
که سردار و در رکاب ظفر حاضر بود موافق ارشاد اقدس حمایتش نموده
از دست درنده خویان و گرگ صفیان رهائی دهانیده بار دیگر بر مسند
امارت نشاند (و سزای بد گردازی آن گروه باغیه رساند) (و توقع اینمعنی موجب
پیشانی خاطر مختار تبه روزگار گردید و هم گرد ملال برداشتن دل خطر بندگان
قدسی شهنشاه زمین و زمان رسید - نسیم عزیمت بی لیل مقصود فرمودند

(۱) حرام نمکی

Dost Ali
Khan suc-
ceeded 'Aqilul
Mahmud.

The Bafak-
shis mutiny
for pay.

و عطف هنان بصوب دار الطلعة نمودند بعد چندی بار دیگر وزیر عزم بالبحرین
 بجهت تسخیر آن معموره دانشین پیش نهاد خاطر خود ساخت و از پیشگاه
 حضور لامع النور خدیو گیهان شرف اجازت خواست - روز رخصت برای
 نیازی کرسی طلا در دیوانعام و بارعام ارکان دولت سعادت فرجام شرف
 نهاد یافت و مشمول عواطف سلطانی از عطای عنایات خاص شرف
 اختصاص یافت از اقبال عذر مال شاهی در اندک فرصت خس و خار
 آن مرز و بوم از کوته اندیشان که سر غرور بلند ساخته بودند و از پست
 بطرفی دامن کوه ها ملجأ و ماوانی خود میدالستند از صرلت مرکب ظفر
 کوب غاشیه اطاعت و انقیاد بردوش عبودیت و افتقاد گذاشتند -

و آدینه بیگمکنی لوجود از دوآبه پیروزی بخت بیدار آفرین عقیدت و اطاعت
 پیش گرفته مالکداری نمود و مطابق فرمان قضا جریان زن معین الملک

Mu'in-ul-
 mulk's wife
 is taken pri-
 soner.

مرحوم را که آن شوریده سرگیمو بریده بعد وفات آن مرحوم منفور مبتلای
 نعت و فحش گشته مبلغ خطیر در اصال قبیحه و افعال شنیعه بطور و لعب
 اسراف نموده بود و پای خود را از جاده اعتدال بیرون نهاده باعث
 ویرانی آن بلده دار السور و خرابی حال رعایا و برپا گردیده و مرکب
 خون ناحق روشی الدوله مبرور واک راقم این شرفنامه باعانت اقواج افزوده
 ملاعنه گشته ذخیره اندوز و مال برای خود شده مقید و اسیر زنجیر

مقرب و عذاب گشت - و بعد از انقراض بقدریست امور ضروریه رفیع الدوله

Appointment
 of Raul'nd-
 daulab

سید جمیل الدین حاکم بهادر را بنظمست آن دیار وزیر نااهنچار نامور ساخت
 و زن معین الملک را بضبطی اموال و سایر اسباب حشم آن مبرور از جنس
 توپخانه و اخیال و غیره روانه حضور پر نور نموده - و بعد روانه نمودن آن زن
 تبه کار رفیع الدوله بهادر ر به نیابت خود بصوبه داری آن دار السطنت
 مستقل کرده - و هر انجم امور متعلقه نظامست به بهادر موصوف سپرده

مغان معاودت معطوف ساخت - وزیر خود کام چون بر مقصود خود
غایز گردید و تمام اموال و اساسه حشم معین الملک که خسارش بود ضمیمه
دولت و ثروت او شد بارتکاب اعمال ذمیمه پرداخت و هر غرور و تکبر
و باطل اندیشی باوچ فلک بر افراخت - در اندک ایام انتظام امور معظمه
برهم شد و خبر آمدن احمد شاه درانی اشتهار یافت و موجب هراس
و حیرتی اعلی و ادنی گشت و همینکه خبر آمد شهرت یافت و معاً
فریادست همگان از خاص و عام گردید که قشون شاهي قریب لاهور رسید -
رسید جمیل الدین خان رفیع الدوله نائب مقاومت در خود ندیده
پای ثبات و قیام پس کشید - قواچ شاهي میدان معرکه خالی یافته
پاشنه کوب قاسم رسیدند و در اندک زمانی از موج چپاول بادشاهي
که نمونه رعب الهی بود سواد سعادت آباد دوازده مصله فصل نردن
او گشت - و مضمون آیه اذا زلزلت الارض زلزالها (یعنی هرگاه میلرزد زمین
لرزدن) دیدار شد - و در چشم زدن نیز مصداق و اخراجت الارض اثقلها
یعنی (چون آمد) بر آورد زمین بارها یعنی دفتنه های خود را - معاینه گشت -
تو گوئی مرصه قیامت بر روی کار آمد و شور حشر هویدا گشت - وزیر
بی تدبیر عیب گریز و سر سنجیز در آئینه خیال بصورت معال دیده
بادای زهم پیشوا^{۱۱} و استقبال به حضور شاه رفت - و از بسکه خرابی اعمال
نکوهید او دمنگیشش بود اسیر پنجه تقدیر شد و از قاراج و غارت
و پردا دری ناموس سنگه شهر تلاطم عظیم رو داد * * *
بهندستان قیامت کرد انبوه * * * و چون آمد بلا سیلاب از کوه
بهر معموره شوی دیگر افتاد * * * عمارت خاک گشت و رمت بر باد
ار آنجا که خونریزها و قتل و غارت توکان خون آشام از صبح تا شام هر روز بود
اکابر و اصاغر از مشاهده این مصیبت عام قیامت مرعوب پنداشتند - و جای

Ahmad Shah reaches Me-
 shura.
 فرار ازین بلا غیر از جان دادن و کشته شدن صلاح کار خودها نه انگاشتند -
 هزارها از ضرب تیغ بیدریغ کشته افتادند و بغارت آمده و اموال خالمان
 بریدند دادند - القصه موج چهارل و پعمالچیان تا به بلاد متهرا که معبد کفار
 و بیشتر آبادی این قوم نهار است دست قطارل بغنل و غارت دراز کردند
 رسیدند و باسر آهی که در حق مشرکین واقع است که فائزولهم حیث
 وجدتموهم - یعنی بکشید کامران را هر جا که بیابید - قدم جلالت پیش گذاشتند
 هزاران هزار کفار را بدار البوار فرستاده بدخانها را مذهبم ساختند - از وقوع
 این سانحه سوز حمل قوم جات که از وفور مال و مکنت و نوچ و قلاع
 حصه که بنا کرده بود و او کلاه خضرت بر ارج فلک می شکست معلوم
 و غم و هراس مرتبه گردید که دست و پا کم کرد و تارنار گسیخت -
 و منم از پیش برهن گریخت - پنجاه آوار ناقوس صدای اذان و اقامت
 بچرخ برین رسید و کلیسا و کنشت یکسر منهدم گردید - بالجملة بعد نهی
 و غارت بیشمار پنجاه لک روپیه بطریق پیشکش و مصادره بر ذمه آن سرکش
 ارباب آثار قرار یافت - و حضرت خدیو گیهان پای ثبات و استقامت مانند
 گوه فشرده در قلعه دار الخلافة رونق بخش دولتخانه بودند - احمد شاه درانی -
 داخل قلعه مذکور شده با جناب جهانپای ملاقی گردیدند - و مراسم مواسات
 و آئین خلعت و موافقه مرعیداشده با حلاق بادشاهانه و حفظ آداب ملوکانه
 پیش آمده بنمید قواعد یکجتهی و یکدلی پرداختند - و بنا بر ازدیان
 استحکام میانی نهاد و داده بادشاهزادی بلقیس منزلت ثریا جناب
 خورشید احتجاب گوهر درج حشمت و کامکاری اختر برج سلطنت
 و شهریارای نوازه گوهر آرای بیگم که ثمره الفواد جناب حضرت خدیو جهان
 بادشاه زمین و زمان بودند نامرد بادشاهزاده سرز، تیمور شاه خیف انصق
 خود (مقرر) فرمودند و برضاء طرفین عقد نکاح بستند - تو گوئی
 Marriage of
 the latter &
 daughter
 with the for-
 mer a son.

Right of the
 Jat chief Su-
 rajmal.

He agrees to
 pay fifty lacs
 as fine and
 nazam.

Ahmad Shah
 meets As-
 gir Jil at Del-
 hi.

Marriage of
 the latter &
 daughter
 with the for-
 mer a son.

قران السعدین بوقوع پیوست و در دولت خدا داد (مرید) باهم گشت .

Ahmad Shah himself marries a daughter of Mahmud Shah and returns to Kabul.

و خود بادشاه نفس نفیس و گوهر شب چراغ سلطنت و شهرداری و شمع شهبان عظمی و بختیاری ملکه عصمت قباب حضرت بیگم صبیحہ رضیہ بادشاه محمد شاه که بعد انتقال ازین جهان سریع الزوال فردوس آرامگاه زبان زن بخطاب مذکور اند فخر دودمان خود دانسته در سلک ازدواج خود کشیدند و باهم روابطه^(۱) معنوی ازین وصلت افتادند - هرگاه آفتاب عالمتاب به برج حمل تکوین نمود - و نوروز جهان امروز بازار گرمی روز سر بر کشید - و تمازت آفتاب موجب دل سردی لهنگان بصرف گردید تب جرأت نیارنده بمراجعت تشون بخندود مالتوف بحضور شاه زبان الحال^(۲) کشودند - و عجز خودها از هرای گرم هندوستان بفاسازی آن معروض داشتند - بادشاه بنابر آسایش آنها عزم مراجعت بطرف ممالک محروسه خود تصمیم فرموده اختیار فرمانروایی مملکت هندوستان بختیار بندگان سکندر شان گذاشته نهضت نمودند - و در دار السلطنت لاهور با موج تیل شاهزاده تیمور شاه را گذاشته - و سردار ذو اقتدار جهانخاثر در رکاب بادشاه زاده مامور کرده خود بکوچهای بی دریغ و متواتر ببلد کابل رسیده بضارت بخشش آن مرز و بوم گشتند درین زمان سعادت اقترا پش آمد خاندان وزیر معرول پسر اعتماد الدوله مرحوم و بدر الدوله بهادر پسر خواجه موسی خان که گونه قرابت باین دودمان و لاشان دارد گشت - و خان مذکور بخدمت میر آتشی از حضور شرف امتیاز یافت و نجیب خان بخدمت امیر الامرائی و بخطاب نجیب الدوله بهادر ثابت جنگ پایه عزت بر امواخت - و مجد الدوله بهادر بدیوانی خالص شریفه مباهی شده مرقه اعتبار و امتیاز بندگان ساخت - و نواب ضیاء الدوله سعد الدین خان بهادر که در اوان آمد شاه درانی بهاس حفظ حرمت و آبرو

کفاره کش شده بود بملازمت اکسیر خاصیت کامیاب دولت و سعادت
ابدی گشت .

تشریف فرمودن جناب کیوان مآب حضرت Prince Shah
Asm goes to
Hünshur.
شاه عالم در حین بادشاهزادگی برای بند و بست
هانسی حصار و طلوع نیر دولت

چون اختر عرواجال باوج سهر اقبال طلوع نمود - و آفتاب سلطنت
و بادشاهی از افق کامرانی سر بر آورده نور گستر جهان و جهانیان گردید -
رای جهان آرای خود پوگینان بمصلحت (دید) چنان اقتضا فرمود -
که جناب عالمیان مآب بهمدون هانسی حصار متوجه شده بتسخیر آن ضلع
همت بر گمارند - چنانچه حکم والا شرف اصدار یافت که سامان کوچ آماده
و مهیا سازند - و در استحضار راجه های شقاوت آثار که از دایره اطاعت
پای خود را بیرون گذاشته و زمینداران آن مرزوبوم که بغافلرمانی خبر نمی
اختیار کرده اند تنبیه و تدبیب نمایند - چنانچه پیش لهاد خاطر قدسی مآثر
از فرم فرمودن عساکر فیروزی مآثر و آلات توپخانه برق نشانه و دیگر اسباب
جنگ و حرب گردید - آخربا ساز و سامان و از جمعیت پرده و بهادران
رایات ظفر آیات بعزم آمدند فلک فرسا گشت - و مدار الدوله بهادر پسر
خوردن خواجه موسی خان را بسرکردگی افواج و نظم و نسق امور مقرر فرموده
برکاب ظفر انتساب اختیار نمودند - بالکمله بعد قطع منازل سرکر دارنول
مخیم بندگان رکاب فتح ایاب شد - و اکثر از سران و سرداران آن نواحی
در رکاب والا سرمایه سعادت اندوختند - و غاشیه اطاعت سردوش گد شدند .
بعد بفراف خاطر خاطر از امور آمدند مراجعت صلاح وقت اندیشیده اران

Shah 'Alam
goes to ear-
ly Nāmūl
and to the
parwanah
Jahar and
Riwārd.

سمت نهضت زبایات ظفر آیات گردید . و برگشته جهنجر از مقدم همایون
 رشک افزای بهارن گشت - و درین ضمن برگشته ریواری که از جمله محاللات
 صرف خاص از عهد پیشین است نیز مضرب خیام فلک احتشام شده -
 و چندی مقامات (اقامت) فرموده بنظم و نسق آن سرزمین پرداختند -
 رعایانی آنجا که زور طلب بودند - از صولت مویک گیتی سنان سر اطاعت
 بر آستانه دولت نهادند - و بادای مراسم عبودیت و بندگی درگاه آسمانجاء
 قی در دادند - اکنون قلم سوانح نگار دیگر بار از احوال وزیر داهنجرار بشرح

Ghāzu-ud-dīn
 Khan marches
 on Shah-
 jahānābād.
 Mirzā Hidā-
 yat Balchah
 and Mirzā
 Bībī Alā-
 uddīn join the ex-
 pedition.
 The Vizir is
 also accom-
 panied by
 Ahmed Khan
 Bangshah,
 Mahār Rao
 Holkar and
 Rāghu.

و بیان می پردازد - چون غازی الدین خان بعد برهمی کارخون طرح
 آشتی و مواسات باشرف انور شاه و لیکن وزیر شاه درانی افکنده - و دست
 توسل بدامن وزیرزاده مرهی خود ساخت - بنابر اینکه آب رفته بجوی
 خود آرد - مرشدزاده آفاق مرزا هدایت بخش و مرزا بابا علاءالدوله
 که نسبت خویشی و برادرزادگی در بارگاه شهنشاهی داشتند - توره ساخته
 بتخیال خام بازاده ملک گیوی پور برپا خود را ساخت - و از پیشگاه
 خلافت رحمت گردید - میخواست که تلافی تقصیرات ایام ماضیه باین
 دست آورند - و خدمتی بجا آرد - تا بلد فرخ آباد که بتعلق
 احمد خان بنگش از اسلاف او مقرر است کوچ بکوچ درانجا رسید - ازانجا
 که احمد خان نمک پرورده این دردمان دولت ابد مدت بود - و عاشق
 اطاعت و فرمان برداری اباً عن جد بر دوش خود میداشت - بناسداری
 آداب مرشدزاده آفاق شرط فدویت بجا آورده ذخیره اندوز سعادت گشت -
 و لوازم حق نمک ولی نعمت بتقدیم رسانیده بدولت ملازمت مرشدزاده
 آفاق مایز گردید - غازی الدین خان تفاق سران اغافه را فوز عظیم دانسته
 ز منته الکیزی بعمده اعظم اراکین دولت نواب شجاع الدوله بهادر طرح
 آریزش و پیشش افکند - آن رکن سلطنت آداب بادشاه راده را مد نظر

داشته اعضاء از رای نصاب اندیش او نموده مشغول بار نگشت .
 و کفاره کش شده - از آنجا که سر رشته ارتباط از قدیم بسرداران مرهته ها
 داشت - و زشتی و بدسوستی در طیف این مخترب سلطنت -
 و عهد انگیزی مضمر و مرمز^(۱) در اصل خلقت بود - با آنها درستی امور
 خود ساخت - و بار دیگر کمترین بعداوت سلطنت عظمی بست -
 و بهمراهی زاد ملهار که از سر کرده های قوم مرهته بود - و راهو که از اقربای
 باحی راو که سردار عظیم این گروه شقاوت پزیر است روان گردید -
 و احمد خان بنگش را بملامات تزییر وریفته خویش ساخته عقد مواخاة
 بمپادگ دستار همدیگر بست - و بطمع منصب امیرالامرائی متفق خود
 ساخته همراه گرفت - و با لشکر سفکین و گران معاودت نموده قرین حصار
 دارالخلافة شاهجهان آباد رخت ادبار انداخت - و عرایض بمضامین
 عقیدت مشعون در حضور قدسی بلطایف معاذیر از کمال تزییر ارسال
 داشت - تا آنکه کار بمحاصره شهر کشید - و نجیب الدوله میربخشی
 نائب سرکشی آن دهنچار نیاورده از راه ندویمت و جان نثاری سد راه آن
 شقاوت منس گردیده مستعد مقابله و مجادله گشت - و قوم افغانه داد
 جلالت و شجاعت داده بحروب و پیکار قدم جرات پیش گذشتند - از طریق
 توپهای آتشین دم برق افکن سر شدن گرفت - و آتش کارزار شعله رن
 گشت - و بعمارات و دیوار حانه های سکنه شهر تزلزل و خلل راه یافت *

Najib-ud-
daulah, the
Mir-bakhshi,
meets the in-
vaders.

• نظم •

جوان و پیر در آهن نهان شد * ز چار آئینه جوی خون روان شد
 از بیرق های سرخ و زرد در دشت * نموده شعله در بی زار گامگشت

چو رسد از کوس ها برخاست آواز * زمین را جاده ها شد بال پرواز
 بر آورد از گریبان کربلا سر * ششاید آستین بر شور محشر
 شد از بانگ نفیرش گوش چون کر * سلامت کرد از هیجان نفیر
 پیاده بر سوار آتش فشاند * بساغر خیم می بیفش فشاند
 هزاران پیشه دیده سرخ از خون * چو گل دندان بر آوردند بیرون
 بگردون بسکه نقش آه بستند * هریمت را بهر سو راه بستند
 تا هشت روز این هنگامه رستخیز گرم بود - از انبوه^{۱۱} در دریای لشکریان شهریان
 بستوه آمدند - جذاب جهان بائی از مصلحت اندیشی - که در طول نیم
 مصاربه شهر رو بخوابی خواهد نهاد - دست ظلم و تعدی بر شهریان از
 فوج غنایمان دراز خواهد گشت - بمقتضای رافت و عاطفت - ترحم بهال
 رمایا و غربا فرموده - در لصابج بروری آن مست باد فرور کشوند - و از
 ارتکاب این چنین حرکت - که موجب خرابی و بریدی شهر بود -
 باز داشتند - و معروضات خود غرضانه او را - با وصف اینکه حسن بندگی
 و جانشانی نجیب الدوله بهادر مقلوش صفتی خاطر کرامت مظهر بود -
 مقرون اجابت فرمودند - و رخصت نجیب الدوله بهادر بوطن مالویش
 جایز داشتند - چنانچه مهود و موائیق نیمایین بهادر موصوف و با سرداران
 دکن معرفت مظهر عیضاد بهادر عموی راقم محکم گردید - و از لندن شهر
 برآمده عارم پتھر گذه و نجیب آباد که ملجأ و ماوی خانمیری الیه بود
 شرف دستوری یافته معه الوس و اسباب حرب روانه شد - وزیر سعادت
 ملازمت اکسیر خاصیت جناب همایون اقتضای اندوز گشت - و خدمت
 امیر الامرائی و مہر بخشگری از تعیر نجیب الدوله بهادر باحمد خان
 بندش از حضور لامع النور مغفوض ساخت - و بخطاب بخششی امانک
 امیر الامرا غالب جنگ بهادر پایه اش بارچ گردون بر اراخت - و جذب

Shah 'Alam permits Najib-ud-daulah to go to Patna, and Najib-ud-daulah. A treaty is made between Najib-ud-daulah and the chieftains of Doon. Khan thanks to the exertions of Mahar 'Ali Khan, uncle of the author. Ahmad Khan is appointed to the office of Amir-ul-Umara and Mir Bakshi, and on him is conferred the title of Bakshi-ul-Umara, Ghazi-i-Jang Bahadur.

خدیو گدیان بعفو جرایم ما تقدم او پرداخته مختاری مهام سلطنت بطور او
 گذاشتند - آن قیره روزگار بد کردار چون بر مسند وزارت و مختاری نشست -
 دیگر باره به بین کفی خود تیشه در دست خود گرفته قدم در وادی ناکامی
 گذاشت * * * شعر *

گلیم بخت کسی ر که بافتند سیاه * بآب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد
 یعنی بار دیگر هوای تصرف پندجاب در سر و پیچید - و قسطنطین آن پلده
 تا صوبه کابل که سرحد قدیم مملکت پادشاه هندوستانی ست باعالت
 سرداران دکن مقنون خاطر ساخت - و کمر انتقام به پشت گرمی موج دکن
 و نوشته‌های آدینه بیگخان لوجدار درآید و بست جالندهر که مرد مدبر
 و از جمله ارکان صوبه لاهور و از عمده‌های تاجیکان ثواب معین الملک مرحوم
 و خان بهادر دلیر جنگ صوبه دکن پیشین بود برست - بناء علیه سرداران
 دکن را با موج سنگین رفته آن نواحی نمود - هر چند اینمعنی قرین
 مرضی صواب اندیش جذاب قدسی حضرت جهانپانی نبود - و همت
 والا همت موافق تقاضای وقت ملک بخشیده را بازگشتن اقتضا
 نمی فرمود - لیکن بکلمات ریب و فریب و انواع تزییر خاطر اقدس را از
 همه باب مطمئن کرد - اکنون شهیدیز قلم را از وادی این گفتگو قاتنه بعزمه گاه
 شهود یعنی خرچ گیتی خداوند جولان میدهد *

معاودت فرمودن خدیو سوید کردگار یعنی

حضرت شاه عالم بدلهی و شومی

وزیر ناهنجار

مبدأ فیاض از عطا کده جود و نوال باراد خورش همه وقت مسند

فیوض لا یزال - درین عالم کون و فساد به نیرنگ جلوه پرداز می‌نماید

Shah 'Alam
 returns to
 Delhi.
 Villaloy of
 Ghāsi ud dīn
 Khān.

قدرت نمائیست - درین کارخانه ایجاد و عالم تکوین و ابداع عجایب نقوش
 بدیع از مو قلم مصور ازل صورت پذیر میگردد - که بچشم این کارخانه مانی
 نگار - و بدیده حقیقت گریزان باطن درست یادگار روزگار است * * نظم *
 کسی را که حق مطلع نور کرد * بارهنگام محمود منظور کرد
 نخست اینکه گردش بزرگی عطا * که بر همگان گشت فرمانروا
 دگر داد از علم باطن بیاد * که از دیگران گشت قدرش زیاد
 سیرم صدق نیت چهارم عطا * بار کرد روز ازل حق عطا
 به پنجم ز دل گردش آئینه ساز * که از روی هر کس بود پی به راز
 ششم داد او را چنان اقتدار * که عالم کند طاعتش اختیار
 باو داد هفتم شجاعت چنان * که از پیش و کم بر نتابد عنان
 کرم کرد بصورت بهشت مقام * که بستاند از شاهد ملک کام
 نهم داد بر عفویش آن دستارس * که نبود به بد در مکانات کس
 دهم پرده پرش است بر عیب غیر * که مردم از چشم دارند خیر
 ده و یک عزیمت بتحصیل مال * بشرطیکه باشد ز وجه حلال
 ده و دویمین حزم در کارها * که متعیر (۱) نگردد بآزارها
 ده و سوم آزاد از بند خویش * که خوشدل بود ز آنچه آید به پیش
 ده و چهارم این قدرت و دست روز * که از خود کند درویش سر ضرور
 بهم چارده وصف چون کرد جمیع * جهانست پروانه و اوست شمع
 تعالی آنکه از فضل پروردگار * بود آن صفات از شعی آشکار
 که اصلش نجیب است و ذائقش کریم * ندارد بدل از بد و لیگ بیسم
 ز آدم شده تا باین دم جهانی * پرستار آن شاه و اجداد آن
 بهم تشنه لب کو شود قطره زین * چکد ز استیغش هزاران عدن
 چو ابراست دست گهربار او * بجز جود نبود دگر کار او

- کرم میکنند پیشتر از سوال * میباید که سایل کشد انفعال
 نماند از کس سبب بهر جود * بهر نشئه عاید بود نفع زود
 بهر ذره ندارد ز مهر اتفاق * کماتش چو ابروست پیوسته چاق
 چو گوهر ز غیب آبرو یافته * ز حق آنچه درخوست او یافته
 هر آنکس که او را به بیند بخراب * گسل دامین او بود آفتاب
 ندیست گر مفر حق را کسی * نماید نظر سوی آن شه بسی
 چو دیده ز مردم به بیند بدی * کشد پرده بر رویش از بخرنی
 بکلیست ثابت قدم تر ز خاک * زمین را بود از تزلزل چه پاک
 چه گویم دیگر وصف آن بادشاه * که دارد بدرویش از دل نگاه
 بدنیسا بود رفیقش بهر دین * که از عدل و داد است برپا زمین
 ز بس گشت از خوهش خود جدا * برد حب و بعضش برای خدا
 ز بس فارغ از شادی و غم بود * تو گوئی که رحمت مجسم بود
 دل صاف او کم ز آئینه لیست * بهر صورت از کس درو کینه نیست
 چو عهدش بود مایه ابتهاج * غنی گردد از احتیاج احتیاج
 نو آئین شعی بهتر از پاستان * که کریش بود قبله راستان
 سزای جهان بادشاهی شدن * سزاوار ظل آلهی شدن
 خردمند روشن دل و پاک ذات * مجسم خدا ترسی کاینک
 دل صاف او جام گیتی نما * بشمشیر اقبال کشور کشای
 کفش ابر درپای رحمت نثار * شده سبز از رشحه اش روزگار
 ز مهبای نامش لگین گشت مست * به (نبض) سفید و سیه یافت دست
 ز کار جهان دارد او آگهی * مقدر بار گشته فرماندهی
 خداوند شمشیر و تاج و نگین * بهکمش کمربسته چرخ برین
 ز خورشید او نقش برتر زده * بهندوستان سکه برتر زده

آلهی بود تا زمین و زمین * در ایجاد نوع بشر تو امان
 بود ذات آن داور مستطاب * بدین و بداد و کرم کامیاب
 بود دولت و ممر و جاهش افزون * نه بپند کم و کاست از کاف و نون
 کلیدی بدست آیدش از قضا * که گردد در آفاق مشکل کشا
 گشاید بمفتاح عدل و کرم * در گنج دان فریدون و جسم
 چو خط سطرلاب پهن و دراز * کند رسم کیخسروی تازه باز
 از کار نامه بماند بسی * که نزدیک و دورش بشواید کسی
 دمای من این است هر بامداد * بآمیسن روح الامیرن یار باد
 چون تقادیر رب قدیر و نیز عادت ^{لله} در زمانه چنین رفت که بعد
 هر مصفت راحت و عقب هر الهی مرحت است - ازینجا است
 که گفته اند - تا رنج نکشی گنج نیابی^(۱) - مصداق این مقال پارا از احوال
 سعادت اشتمال حضرت خدیو زمین و زمان فایب دادار ایزد بهیمن است -
 که چون غازی الدین خان را بسکه بد گوهری جبلی و شور بختی اصلی
 در طیفش سرشته بودند - از راه حمص غیر خود را بر سر جاده و حشمت
 نمی توانست دهد - و اینمعنی از کمال تکبرش منصور است که پیش
 کسی سرفرو آوردن از نقصان اقتدار و اختیار خود میدانست * * مصرع *

(با طینت اصلی چه کند بد گهر افناد)

بغیر آن فوج کشی خدیو دوران بر خاطر بد مآثر او برهم میخورد -
 و پیوسته در شعبده انگیزی می بود - که این جمعیت متفرق شود -
 و بظاهر که ثروتی بندگان حضرت رسانیده اند مبدل گردد - و بیخ خوفناک
 از نیروی پنجه اقبال عدو مال این دولت خداداد میبود - چنانچه

پیوسته خطوط خود مبنی بر اغواى موسى خان بلوچ و دیگر زمینداران و کشاورزان آن نواح برای برهمی امور که آن کوته اندیش تیشه بهای خود میزد نوشته - چنانچه سالم علی خان نامی که در قلعه پراگنده چهچر وخت ادبار داشت از پشت گرمی آن قلعه پرداز سر خود را در حقیقت بندگی و اطاعت گیتی خداوند نمی آورد - و چنین عبودیت بر آسندگی (۱) فلک نشان نمی سود - جناب مرحمت گستر از بزرگ منشی نظر برین (بد پردازی) او فرموده اغماض بعمل می آوردند - چون طفیان و مصیان آن فرومایه از حد گذشت - قهرمان قهر سلطانی بهجوش آمده پشه (۲) آن تپه معز یدش فهاد خضر همایون گشت - به بهادر علیخان بهادر - که در عهد میمنت مهد بخد مت میر سامانی سر فرار گشته - فرمان قضا قوامان شرف صدور یافت - که آن تیره بخت فکونسار را بسزای اعمال و پاداش سرتابی و معال اندیشی او رساند - چنانچه بهادر موصوف شبگیر بر قریه کلانی که ملجأ و مأمن آن بد مال بود رسیده تاخت و تاراج نمود - و غنیمت بسیار از نقد و جنس بدست آورده - بر عتیقه علیه رسانید - و چون حق غازیان اسلام بود - جناب همایون تمام آنرا باونها (۳) بخشیدند - و مال و اجناس غنیمت به بهادران کار آزما قسمت فرمودند - علی الصباح آن موافق تجویز رای جهان آرای عقده کشای جناب خسرو جهان بهادر مذکور با قوچ ظفر مرج بطور سیر و تماشا گرد آن قلعه و آن ناحیه سوار گردید - از تأکیدت ایزدی و اقبال سرمدی آن دست پرورد لطف الهی بیک گرد آوری قلعه چهچر را مفتوح ساخت - و باندک دار و گیر سالم علیخان را زنده دستگیر نموده معه همراهیان به پیشگاه خلافت جهانبانی آورد - و خود نیز

Bahādur 'Alī Khān Bahādur is appointed to punish the kal'ādr of Jhajer, who is defeated and captured.

از ظهور یکه خدمتی و ادای حق نمک و لی نعمت دوحان سر امتحان
 بارچ ملک دوار رسانید - جهان داور از کوچکدلی و بزرگ منشی تعهد
 بحال برپا و رعایا فرموده از قتل و غارت امان دادند - و سالم علیخان را
 بیاس خاطر وزیر نافعجار بموهبت خلعت فاخره پاینده انتخارش
 بخشیدند - ازین فتح و نصرت خدا داد که نشانه نصر من است - عبرتی
 بر دلهای کوفه بیلان و عاقبت نا اندیشان مستولی گشت - و سلوک طریق
 فرمانبرداری و اطاعت در جناب ولی نعمت که موجب دلاج دنیا و هم
 عقبی است منظور و مرکوز خاطر سرکشان و زمینداران آن سمت گردید -
 چنانچه موسی خان بلوچ معرفت بهادر علیخان بعفو جرمه خود و ادای
 مال واجب و پیشکش الحاح کرد - و خدیو رافت گستر از سر جرایم آن
 در گذشته تقصیر او را بذیل عفو پوشیدند - ظهور این معنی چون باعث
 پریشانی خاطر و تردد باطن و ظاهر وزیر پر مکر و تزییر گردید - و هراس
 و خوف عظیم بر دل او رسید - بنابر آن سید جمیل الدین خان بهادر
 و بهادر خان بلوچ را روانه بآن صوب نمود - و شقه خاص حضرت خدیو
 گیانی ابو العادل مرزب الدین محمد عالمگیر ثانی طاب الله ثراه در باب
 طلب گیتی خدیو دست آریر کید خود نموده معه شقه خاص هر دو
 سرداران را روانه ساحت - هرگاه سید جمیل الدین خان و بهادر خان
 قریب لشکر ظفر اثر رسیدند - بدریافت کثرت قوچ و دلیران جنگجو تاب
 مقاومت در خود ندیده از حرب و کارزار سپر انداختند - و غیر از لطایف
 الحیل بکار بردن صوابدید خودها ناندیشیدند - چنانچه رزبان هفت در کید
 رشید کشوده خاطر قدسی مقطر را بقسام موکد و عهد و پیمان متحد
 مطمئن نمودند - و برای آستان بوسی معلی کوچ بکوچ متوجه ساختند -
 هرگاه رایات عنایت در دیک شهر سایه افکن شدند - مرشد رده آماق مرزا

Shah 'Alam
 starts for
 Delhi, in obe-
 dience to the
 commands of
 'Alamgir II.

Mirza 'Ali
 Jāh and
 Mohdī Khān
 Khān come
 to meet
 Shah 'Alam.

عالیجه بهادر به عز و احترام معه مهدی قلیخان نمکسرام^(۱) (پیشوا) تشریف آوردند - و بعد ملاقات کیفیت بداندیشی و فساد انگیزی آن تبه روزگار بی تم و کاست مفصل بشرح آوردند - چون خدع و مکر آن روباه سیرت دهن نشین خاطر کرامت مظهر گردید - غیر ازین مانع به حصول ملازمت حضور الور و تشریف فرمائی در قلعه مبارک بلوای سپاه بری تلخواره و تعرض آنها بداخل شدن شهر و قلعه مبارک مصدحت دید و مد نظر کرامت مد نظر نگشت - چون ارشاد همایون بآن رویه منشر یعنی مهدی قلیخان ضلالت نشان باینوضع صادر شد - مانند بضت خود جان مذکور برگشته رعت - و مرشد زان آمانی مرزا عالیجه بهادر داخل قلعه مبارک شده معروضات حضور بجناب قدسی جهانبانی نمودند - رای عالم آزای انتضا چنان فرمود که چون آن بدخواه پرده از روی کار برداشته سهل نباید پنداشت - و همت بر قدارک آن بید گماشت - که گوشمال واقعی عائد احوال آن بدسگال لعاقبت بین گردد - مقارن اینحال از تأییدات ایزد متعال و یارزی طالع عدو سوز جناب خدیو امالی و آمال عرضی وینهل راو موهنه که سردار موافق اقتدار بود - مشتمل بر رسوخ عقیدت و لوازم عبودیت و فدویت بکمال عجز و نیاز بوقت شب در عین تردد خاطر همایون معرفت بهادر علیخان بهادر از نظر کیمیا اثر گذشت - از آنجا که ایرد کار ساز بنالکند این برگزیده روزگار است - رفاعت چنین سردار عظیم الشانرا در زمره بندگان عبودیت کیشان معتقم تصور فرموده بمراحم خاص اخصاص بخشیده در سلک ملازمان و بندگان درگاه کیوان نسان سعادت پذیر گردانیدند - و موافق فرمان قضا توامان علی الصبح که صبح اقبال از حق اجلال خدیو معید ایزد لایزال سر بر آورده - سردار مذکور مع موج سنگین و گران کمر اطاعت و انقیاد بسته و بجاافشانی و جان نثاری دامن همت بزمان

Withal Rao sends a petition to Shāh 'Ālam and travels with him.

برزده حاضر بر آستانه دولت شده حلقه بگوشی و غلامی را وسیله نیکنامی و امتحان دبیری و فحاش اخروی دانست - بعد حصول این مرام رای صواب نمای جناب ولا چنان اقتضای فرمود - که کوس کوچ زدن و نهضت الویه ظفر طرار ازین راهی نمودن مصلحت وقت است - بغایر آن در همان روز جناب گیتی، فرور حرکت فرمودند - و آنروی آب جمن نرول اجلال مقرر گردید - در همان اثنا خبر بمسامع حقایق مجامع رسید - که لشکر بد اختر غنیمت لایم بد درجم عزم بالحزم بمحاربه و جنگ غاریان

The Deccan
armies in
obedience to
Shah 'Alam's
orders attack
the camps of
Jamli-ad-din
Khān and
Bahādur
Khān Ba-
lūch.

نصرت شعار اسلام دارد - و بسر کردن گوله ها بر بنگاه لشکر فیروزی اثر قدم حرارت پیش گذاشته - و خامت عاقبت برای خود آمده میسازد - بد کنیان ملازم رکاب ظفرایاب حکم مطاع عز صدور یافت - که آن بد کیشان خیره سر

را بسزای کردار آنها رسانند - قوچ دکنیان بمجرد صدور حکم واجب الادعای یکبارگی بر سر آنها ریختند - و از تیره های جان ستان آنها را از جا بردند -

و مانند بذات الغش متفرق ساختند - و بسیاریا بدرک اسفل جهنم فرستادند - و داد شجاعت و دلوری دادند - و از جانبین هنگامه قتال و جدال

گرم گردید - و بتوب و تفنگ و تیر بری توبت رسید - آخر الامر بهادران نبرد آرما آن بد کیشان را یکسر از آب تیغ گذرانیده آن مصر را مانند

لاله زار از خون آن گروه تیره کار نمودند - و خاک مذلت بر فرق اعدای دین و دولت ریختند *

اجل ریخت زهر هاهل بهجام • شده تیغ ازان جان شیرین بکام
زمین و زمان را غضب زد بهم • کشید بنگام از ترحم سلم

مرد رقت پای شفاست بگل • نشان خدنگ بلا کشت دل
ز بس خانه بر مردمان تنگ شد • نظر را بچشمک زدن جنگ شد

دران مرصه میگرد گز گزن • بدوکان کیی کار آهنگران

سنگان دلیران دران کارزار • گذر کرد از دل چو مژگان یار
ز بس دید از تیغ و خنجر ضرر • حطس را دران عرصه آمد خطر
بهر کس که زد از عصب گرز پشت • بتن نرم شد استخوان درشت
مدل فلک جا کرد پیکان تیر • نمناگست از کشمکش گوشه گیر
بهر جا که نیل اجل پا گذاشت • بزیر قدم نقش گرد پ داشت
عیون شد ر خون یلان رود نیل • بقیه اجل گشت خرطوم میل
ز بس بر هوا هر طرف خاک شد • زمین مردم چشم املاک شد
یلان رخش کین چون برانگیختند • بشمشیر از مهر خون ریختند
ز تیر کماندار شمشیر رن • مشبک چو امواج گردید تن
خندنگ دلیران در آن کارزار • سیاهی ربود از خط و خال یار
مهریسه از تیغ شد چاک چاک • گل فتم افکند از زیر خاک
کمان بست چون ره نران دار و گیر • دل پر جگر گشت پیکان تیر
کمان بود چون دلیران دل دست • برابر ز خون یلان و سمه بست
یلان آتش کین بر افروختند • پر و بال مرغ نفس سرخفتند
عصب کرد کشت محبت درو • رفا بست با بیوفائی گرد
ز بس حلقه زخم زهگیر شد • نظر معصو نظاره تیر شد
بعد اشدعال آتش قتال و جدال امواج آن بدسگال عیب گریز را هفت
شهر دانسته • مانند بیضت خویش بشهر برگشتند - راز امضال دادار
بیهمال جهان داور مظفر و منصور از آب جمن عبور نموده آبروی آب را
ارزن خیام اقبال فلک احسنام رشک اعزای خورشید از انوار آن فرمودند -
در ضمن این احوال توبتخان که مصدر تود شده و حاضر باش از دولت
خواهی در کاب سعادت انساب بوده - مورد عواطف بیکران و مهبط عنایات
بی پایان گشته شریک (مشاور) گردیده امتیاز پامت - و سرفراز شد -

و در رای یواضا ضیا موافق صوابدید بعضی خیر اندیشان چنان گذشت
که باطراف پورب، عنان عزیمت جنوریز ساخته لوای ظفر پیرا را منوجه
آب حدود فرمایند - چنانچه کوچهای متواتر بسمت مذکور بعمل آمد -
وینهل راو نیز بالتزام رکاب سعادت در ادای مراسم عبودیت و بندگی
بوده در استحکام مہانی آن می امرد - هرگاه بر صفحہ خاطر دیر
سید کارو سفیدی راو مذکور بیکنادلی در بندگی حضور و صدق نیت
و وثوق و سحریت او منقوش گشت - افسون دیگر از عقل بیرون و از
قیاس افرون آن مرقون بر دمید - و راو مذکور را بطمع مال و منال که
بخشیل حوصله نگنجد مرید و قسمهای شدید یاد کرده - آن راسخ الاعتقاد
را بر ازان عدم مساند انگیزی خویش مطمئن ساخته در صبح کشود -
و جهاندار مالک رقاب را حضور طلب باز دیگر نمود - خدیو سعادتمند
ازلی و ابندی بیاس ارشاد جفاب خسروی انقیاد حکم را انساب و اولی تصور
نموده نسخ هزیمت حدود پورب فرمودند - و بهیئت مجموعی سپاہ و حشم
احرام طرف کعبہ امانی و امال بستند - چنانچه طرف قریب دار الخلافة
محل نزول اجال گردید - بعد جدا راجہ ناگرم را که از عدلہای سلطنت
و مود راست باز و کچ بر انداز بود برسم استقبال و بجهت اظهار استحکام
مہود و ایقاعی آن فرستند - راجہ مذکور شرف ملازمت حاصل کرده بی کم
و کاست حالات کمایی بموقف عرض بغدادی خدیو گیہان رسانید - از بسکہ
آن بد گوهر تخم عداوت در مزرعہ دل پر کینہ خود می کاشت - آئینہ خاطر
مانی مظاهر جفاب والا از لطایف الحیل آن مکار صفا زیامت -
و رنگ کدورت از بد جوهری او زئود نشد - بفاسر آن مضرب سردق
اقبال ساحمت باغ حعفر خان و حویلی علی مردان خان بنوکل اہرن
مندان گردید *

Shah Alam
is prevented
from pro-
ceeding east
ward and is
recalled to
Delhi by
'Alamgir II

Raja Nagarmal
comes to
meet Shah
'Alam.

ذکر وقایع که در حویلی علی مردان خان
 (محاربه دست اول که) با کسان وزیر بمیان
 آمده - و از افضال ایزد متعال و به نیروی
 اقبال بر آمدن حضرت گیتی خدیو
 از محاصره (آن) اهل طغیان و سلامت
 کوچ فرمودن از آن مکان

بنابرین یزد هم ماه مبارک رمضان که جمیع اهل اسلام بطاعت آلهی
 پیام داشتند - آن ضلالت کیش معنی آرُوا یَعْتَدِیْ اَرْفَ یَعْتَدِیْمْ یعنی
 و ما بکنید شما بعهده من - و ما میکنم من بعهده شما - فراموش اول روز کرده
 بمقتضای بد باطنی و بد جوهری لوی خصومت بر افراشت - و قدم
 در دایره حق نمک بیرون گذاشت - مصداق این مقال چنانست - که
 آن ضلالت کیش به بی پردگی و بی آزمی فوج جرار آمده حرب
 و پیکار تعین ساخت - که از هر چهار طرف گرداگرد دولت خانه چون
 نگینی که در حلقه انگشتری باشد در گیرند - و بقصد مقابله مستعد شوند -
 هرگاه که آن ناکسان اشرار در رسیدند - و بهادران رگاب سعادت باین^(۱) وضع
 دیدند - معروض نموند - که هرچه حکم - بمجرد مشاهده این صورت رگ
 غیرت خسروی و حمیت شاهی بعزمت آمده فرمان قضا جریان
 صادر گشت - که بدفع این بوم های شوم که هجوم آورده اند کوشش
 مردانه بکار برند - و قدم هست و جرأت فرا تر گذارند - و دمار از روزگار آن
 دغا پیشگان که گرفتار غضب قهری اند بر آرند - و نگذارند که چیره دستی

Skirmish
between
the Vizir's
troops and
Shāh 'Alī Šm
in the palace
of Alī Mar-
dān Khan.

کسی نماید - پلنگان بیشه وفا و نهنگان دریای هیجا حاضر الوقت
 که در آنجا بودند - بر خون آنها دلیر گشتند - و با وصف قلت خودها و کثرت
 اعدای مانند شیران شریزه که در رمه گوسفندان متد - داد مردی
 و جوانمردی از هر سو دادند - و کوششهای مردانه و آویزشهای دلیرانه بجای
 آورده مانند کوه پی ثبات امشردند - و بر دشمنان یاجوج خصلت سد
 سکندر از پرتلی و ثابت قدمی خود بستند - انقصه هنگامه جنگ
 گرم گردید - و توپ های آتشین دم نعره کشید - آتش تغنگ برق آهنگ
 چشمک به پیک احل زده جان از تن می برد - و توپ رعد آور صاعقه
 بار خس و خوار خود ناپاک آنها را با آتش زد - عقاب خدنگ در مرغزار
 جنگ بال و پر کشاده از خود وزره آهنین در گذشته از خون باطل ستیران
 مفقار سرخ کرده •

به پیکار افتاد آهنگ کار • شد آماده رزم که شهریار
 نهان کرد چون ماه رخ در نقاب • لب آسمان را گزید آفتاب
 فکند آسمان طرح کین گستری • ر مهر آفتاب کرد صیقل گری
 بگوش آمد از طبل جنگ این بود • که شب جیب بهیم قیامت درید
 بر آورد صور تجلی خروش • سحر شد برزم شب آئینه پوش
 ز شور یلان یسار و یمین • در آمد بجوش آسمان و زمین
 دلیران نمودند از بیم جان • در آئینه چون عکس خود را بهان
 برابر و چو شاه جهان زد گره • کمان گوش زد کرد احسنت و زه
 بر آورد شه تیغ را از میان • هلال ظفر شد ز مطلع میان
 بهر سو که از خشم شمشیر زد • بخون غوطه چون ناخن شیران
 بکف داشت در رزم شمشیر او • ر جوهر سجال بهر قتل عدو
 سر مودم از گرز او گشت پست • زره چشم از نور نظاره بست

بهر سو که می‌زد چو سیلاب گام * نمی‌کرد اندیشه از اردحام
 بزمشیر خولبار شده دستبار * بر آورد از دشمنی دین دمار
 مگر بود تبعش همای ظفر * که سودای او داشت سایه بسر
 رگوز جهان جوی مگر صدمه خورد * که شد استخوان فلک خورد خورد
 اگر ضرب گرزش به بید بخواب * شود کوه چون مهره موم آب
 گریست او کمان زرمشان بدست * بر افلاک نرغ مه دو شکست
 عقاب ظفر بود گوئی خدنگ * نمی‌جست از چنگ او مرغ رنگ
 اجل تا کند ثارت نقد جان * بهضمی چکر نقب زن شد سنان
 چو خورشید رخشان بکف داشت تیغ * نمی‌خورد یک ذره بر کس دریغ
 چنان گرم شد رستخیز جدال * که مرغ نفس در نفس سوخت بال
 چنان طاقت زدگی طاق شد * که هر مرغ خود مرغ مشتاق شد
 عدو دانه کین بدل گرچه کاشت * بکف ابر او برق جانشوز داشت
 فشانید تبعش ز بس خون ناب * چنان ^(۱) بست بر پنجه آفتاب
 سنانش بهر سو که شد نیزه باز * زبان کرد بر طعن اعدا دراز
 ز شمشیر او شد سوری گر جدا * سنان داد بر دوشش از مهر جا
 در آمد ز خون یلان داشت و در * بر کین بوسنان در نظر
 دلبران پی نام در زور کین * بر فکند از جا چو نقش نگین
 دلبران دران معرض تیر و تیغ * نکردند از جان فروشی دریغ
 نشد گرسنه چشمی تیغ و تیر * ز خون خوردن مردم رزم سیر
 دران رزمگه کرد تیغ و تیر * تپه کاسه هوش بر منر سر
 فلک خواست (بیجا) کند زان نگین * بچوگان کین ناف گوی زمین

ولی بخش و اقبال یاری داداد • نشد باز بر رخ در این مراد
چندان لشکر دین جگر خسته شد • که راه نگه‌ی کیس بسته شد
بالجمعه حدیو اسلام درین غلو ظلام تیره بجمان نفس نفیس مصدر
ترددات بی پایان آید چنان گشتند که روح و روان بهمین واسفندیار ربان
اغریب واحسنت بر کشاد - و از شجاعت و دلیری و دلوری خویش پیش
خدایورمان سراپا دل و جگر گردن نهاد - پیرو جوان بمشاهد روز دست
و بازوی آن معبد نائیدات ازلی بصد زبان تحسینی نموده مثال آئینه
حیران ماندند •

چنین بارو و دست روز آور • بر آرد از زبان الله اکبر

دارای رستم خصال در چنین معركة قتال و جدال که زهر آهین دنان آب
و جگر شیر دنان بیناب میشد - بکمال استقامت و استقلال عیان سکون و قرار
از دست نداده با جانبازان و چنان نثاران معدود - دمار آن گروه عاقبت
مردود - بر آورده سمند فلک مانند را بصوب مورچال مضائق بنسجال
چالش اجل داده بر قلب لشکر دشمن گرم عیان و شیر (۱) حوالان فرمودند -
هر چند آن گروه شقاوت پژوه هاله وار گرد گرد (۲) آناه سپهر سلطان حلقه
کرده از دحام عام نمودند لیکن از آتش برق مصاص جانسوز آن تیره در روان
مجال نمی یافتند - و بخیل محال حود پی نمی بردند - که سد راه آن
خورشید فلک اجل می توان شد - و بهر جانب که همراهیان رکاب ظفر
انتساب رو می آوردند از ضرب تیغ بیدریغ از کشته پشته‌ها می کردند -
قصه مختصر که از نائید ایزدی و از یاروی طالع سعادت قرین سوره می
جقاب خسرو جهان ازان دریای ذخار (۳) رفیع و بلا مانند سیل دمان باتفاق

بعضی از دولت خواهان چنان نثار در گذشتند - و بر سمنند صبا رفتار که
 بخطاب یار و مادر از حضور مخاطب بود سواره بر آمدند - آری رهائی
 و دجات از چقین مهلکه چاکد، که از نصف انفجار تا یکشنبه روز دیگر
 آتش کارزار شعله زن بود - و قریب سی چهل هزار سوار و پیاده در صدد
 جنگ و پرخاش بوده در شقارت بر روی خودها کشوده میداشتند -
 و کوشش بلیغ از شش جهت بیافتن دست بدشمنان آنجناب می نمودند -
 و ره بدلی^(۱) می بردند - محض از نائیدات یرنی و نیروی سرمدی آن
 دست پرورد لطف الهی و زور شجاعت و دلاوری ذاتی و ثابت قدمی
 حضرت خدیو جهان در چنین معرکه هوش و با که ازین کار نامه اقبال در
 روزگار بانگار خواهد بود - بعرضه ظهور رسیده - و الا عقل محال اندیش تجویز
 نمیکرد که درین آتش توپخانه که بال طایر در هوا نفس رن^(۲) میسوخت -
 و هر یکی به تیغ و تیر انگفی و تفنگ اندازی که مثل نگرگ می بازید
 ذخیره ناسعدتی و شقارت برای خود می اندوخت - سلامت جستن
 از اعجاز و آب بر روی زدن بخت خواب آلود هوا خواهان دولت بیدار
 خدا داد بود *

چراغی را که ایزد بر فرورد * هر آنکس پل زلد ریشش بسوره
 شور بختان مخدول و مغلوب پریشان و پشیمان دست از ناکامی خودها
 کشیده چون طالع برگشته خویش برگشتند - و درین معرکه کارزار راجه
 رام ناکه که از مدریان و چنان نثار عقیدت شعار بود - و میو سید هنیضان
 و مرزا سبکان بیگ کوکلتاش که در عهد سعادت مهد بدآورنگی دیوان
 خاص و خطاب خان جهان بهادر پایه عزت بر اوج نلک دارد - و محمد

عاقبتش ناظر و میر منیر علیخان سرچوکی خواصان که از خانه رادان قدیم درگاه فلک اشتیاء و از سایر^(۱) امیرالامرا نواب شاپسته خان مرحوم است - بزخم تیرو تنگ ناصیه غدیرت و ارادت را گلگون ساختند - و مورد انظار تفتیش و آموین شدند - و سید اعظم علیخان دبیر قطب الملک مرحوم و میر قوام اندین خان پسر نواب جان فثار خان مغفور ثعلی^(۲) رام سطور شریعت شهادت چشیده جان بهمان آموین سپردند - و دم نیک بر خریدند، پنجپان بی بذیان از ادای حق بیک حشرت حائق گذشتند - و پنهان را که این ماحرا گوش کرد - مانند نسیم بذاتر شواداری دبی و عبودیت شعری باطنی ندیده - در حوالی تکب مجذوب معه فوج گران بهارمت حضور سر عزت باوج آسمان رسانده^(۳) شامل گردید - و از بدامت چشمان خود را اشکبار ساخته بمعذرت کرد^(۴) خویش - که از نوبت وزیر پرتویر دست کش از الترام رکاب فیض آما^(۵) شده بود - زبان برکشود - و معروض حضور لامع الغور نمود - که مدوی تازه از وطن مالوف خود درین بازبچه مکر و قریب وارد گردیده بود - و راه و رسم این قلب عیاران که بوی خنوص و رفای عهد ندارد - ببعک امتحان نکشیده بود - و زرق آبروی خود از آمیزش دغ و مکاری این خیانت پوشگان مفت بر باد داده خاکستر ساخته - و نصایح کیمیا مانند که کسیر نیکوبایی در ضمن آن بود - در گوش حق بیوش ساخته - سرمایه (جاویدی) سعادت ابدی به بونه گذار بدلایی سرمندی انداخته - و آبروی پیشانی که بسجود آستانه خلافت نورانی ساخته بود - از داغ مذلت و غدار نموده - از آن باز مغنظر شمول لطیفه قیپی تاکیدات بوده از آرایش و آمیزش خود را بر کنار داشت - لبه الصد بفعوای

Vital Rao visits Shāh 'Ālam a second time and offers his apologies to that prince for not having accompanied him

(۳) رسانیده

(۲) پای

(۱) نایب

(۵) مآب - ایاب

(۴) گردن

په‌دی من پشاه روزی احوال این شکسته بال در هدایت طریق مستقیم
 کشود - و از خواب غفلت بیدار نمود - هزاران حمد و ثنای آن توانای یکتا
 است که ذات تقدس صفات از چنگ تزییر بد اندیشان رینگار بسر پنجه اقبال
 سلامت چسند - و روز باروی اعدا به حول و قوه الهی شکسته گردیده
 بامی و املن بفتح و بصورت توامان ازان مهلکه برآمدند - اکنون تا حال
 لائون در خاک دان قانس عنصریست - بجان و دل در جان نغاری
 حواهم کوشید - و تشنه عبودیت بر ناصیه زادت خواهم کشید - و تاشق خون
 در زیر هلال نعل بادبای آسمانگون ریخته - فتراک زین را - که دست آرزو
 انبشار است - بخواهم گذاشت - غرض آنچنان سرعجز و نیاز بیای ، قدس
 نهاده بحرن گرمی بقدگی حوشید - که ابر کرم خسرو دریا نوال عذر نیوش
 حرم پوش بعبوش آمد - از تم عفو بر جردت اعمال ما تقدم از خط کشیدند -
 و بر طبق خواهش و عرض آن هندو - که از عرق خجالت تر بود - مورد
 عواطف بیحد فرمودند *

این سعادت بزور بازو نیست * تا نه بخشش خدای بخشنده
 و در همان ثنا از خیمه خود نقد و جنس و اقمشه و امتعه آنچه لائق نادر
 شاهانه بود - برسم پیشکش در حضور - روزی خادمین عقیدت کوش -
 و غلامان حلقه بگوش - گذاشت - گیني داور - مریدون فر - از تکلیف
 مالا یطاق معاف دشته از پاس دل شکنی او بسیار قلیلی پذیرا فرمودند -
 چون دوسه شبان^{۱۱} روز نزل اجال دران سرزمین گشت - بر ضمیر مهر
 تفویز چنین اشراق پذیر گشت که نهضت رایات ظفر طراز بطرف هاندسی
 حصار که محال صرف خاص است - صواب دید رای اصابت پیر است -

Shih 'Alam
 goes to Han-
 sikar

که چندی بشغل فراغ خاطر و استراحت مراجع و حاج باید پرداخت -
 و در آن نواحی اقامت ورزیده بال و پر همای دولت را درست باید
 ساخت چنانچه قوچه رایات عالیات بآن صلح گشت - و پنهل راز
 بهم عنانی مرکب ظفر قرین سرفراز بود - بیست و یکم ماه مدرک مقام
 سلطانپور از ماهیچہ الودہ منصور نور آگین گردید و بعرض قدس رسید
 که موسی خان بلوچ از کور باطنی - باغواي وزیر شقاوت تخمیر لوای ادبار
 برافراشته آهنگ ناسد جنگ دارد - بعازیان بصرت شعار فرمان حدیب
 گیتی سنان عز اصدار یاست - که تذبذب و تادیب باغیان و هل طغیان نمایند
 از تائیدات یردنی بمجنون مقابلہ فازیان لشکر میروزی - آنها بسوای اعمال
 خود رسیده - بسیاری از آب تیغ بهادران وادی عدم پیش گرفتند - و اکثری
 پایمال سم اسپان جنود ظفر آموذ گودیده - ننگ دراز اختیار کرده رحمت ادبار
 در فرخ نگر نداشتند - و غلام بپی خان بلوچ که سرگروه آن مدبران
 ضلالت نشان بود و دیعت حیدت بمالکان عذاب نموده - دغ حرام نمکی
 بر ناصیحه خود برد - غنیمت بسیار از شکست آن باغیان از غیل پانگی
 و اسپان خوش رفتار نصیب اولیای دولت قاهره و جوانان بصرت شعار
 گردید - بیست و هشتم ماه مذکور خدیو سعادت آئین برای استقبال نوب
 عصمت حناب عفت مآب - پرده نشین مرادق عظمت و اجلال - مستوره
 جناب سلطنت و اقبال - مکرمه والا احترام - معظمه واجب الاکرام - نواب
 زینت محل بیگم صاحبہ - که از راه شفقت مادر بی بجهت ملاقات و دیدن
 آن نخل سرفراز جهانداري و شهریاري در دار الخلافه تشریف ایزداني
 فرموده بودند - تشریف فرما شده بدولت پابوس کامیاب مثنوبات اخرویی
 شدند - و محمود خان پسر احمد خان میر بخش بی سعادت ملازمت
 اسیر خاصیت شرف ندوز گشت - و پنهل راز معه پسران باستان بوس

He reaches
Sultanpur
and is at-
tacked by
Mōsh Khan
Baldich, Ghu-
lam Nabi
Khan Baldich
is killed in
the affray

Zinet Mahal
Bagam comes
from Delhi to
meet her son
Shah 'Alam.

خدام کرام آفتاب نقاب ثریا احتجاب حضرت بیگم صاحبہ پایہ عزت بلند ساخت - غرہ شوال المکرم کہ متخیم خیام ملک احتشام مرفع رہ تہل شد - برای ادای واجب نماز عید و شکرانہ خالق یگانه حضرت شہنشاہ بعدگاہ رونق بخش و نور افرا شدہ بجماعت کثیر و ابلوہ خلائق نماز عید صود (۱) فرمودند - و قاضی آنجا را بعطای خلعت نواختند - طنطنکہ شادپالہ در گنج گردون پیچید - و بلندہای حضور از سرور مہور ندور موافق رتبہ و پایہ خود گدازانیدہ آداب تملیقات بادای تہییب عید سعید قسمت مہدات سرافراختند - خسرو دین پناہ از عیدگاہ معاودت فرمودہ بدولت و اقبال داخل بارگاہ شہمت و جاہ شدہ - و آداب تہلیت و مبارکباد در جناب نواب ثریا احتجاب - ملکہ ملکی خصال - سریم زمان - حضرت بیگم صاحبہ فراب زینت محل بجا آوردند - و ارشادات بیگم صاحبہ را کہ جواهر زواہر فصایم و مواظب بودند - حلقہ گوش حق نبوش فرمودند - دریم شہر مذکور موضع ہر ہرن پر از فروغ الویۃ فیما گستر رشک افزای خورشید انور گشت - قلعچہ مستحکمی دران بود - و بعضی از قوم اشوار نیز در آنجا ہنگامہ پر ز ہوند - غریبان نصرت مدد و بہادران ظفر پیوند قلعچہ مذکور را محاصرہ نمودہ آنہا را قلعہ بند ساختند - و کوششہای بسیار در حرب و پیکار بجا آوردند - چنانچہ اکثر جوانان دلاور و کار آمدنی گن زخہا و لالہ زار فدایت برداشتند - و بمرام خسروانہ مشمول گردیدہ منظور نظر عنایت خسروی شدند - بالجملہ چون آن مدبران محصور راہ قرار بر خود مسدود دیدند - و چارہ کار بجز انقیاد و اطاعت در وسع مقدر خود نیفتدیشیدند - لولیان نام کہ سرگروہ آن گروہ بعزت پڑوہ بود معرفت ستہائی زوجہ

Shāh 'Ālam
offers up the
'Id prayer at
Ranthol.

Shāh 'Ālam
besieges the
fort of Har-
harapur.
The besieged
are saved by
the influence
of the wife
of Shīrām
Sāhūkār.

میثا رام - که در عهد سالفه ساهوکار صاحب لکوک بود - و بالفعل زینش که بلقب مذکور مشهور شده در فیصله معاملات اینچنینی اشخاص بیرونجات داخلی بسیار باعتبار و ماضوری (مانند اگدشته و وطن داری آن طریقه) ^(۱) دارد - نیز بواسطت وینهل رار عفو چرایم از درگاه خلایق پناه خواسته - و بر سبیل جمیله نویسنده خاں باستانه بوس سر بلند گشت - و آداب ملازمت و قواعد عبودیت بجا آورد - و سرب سنگه برادرزاده منتهی بشف بسات بوس مقدس احتضار اندوز گردید - و ستهایی در جائی سوای بار عام - بذابریقه مستوره بود - ناریاب مجرا گردیده - بعدیت دویته (زاندرک از پیسگاه شهید شاه دین پناه گوی عزت از شمشیر حود ربود - هفتم ماه مرقوم برگشته داندی

Shah 'Alam goes to pargana Dandri. His mother returns to Delhi. An excessively hot summer accompanied with scarcity of water.

ار طلوع ماهچه لویه موکب اقبال مشرفستان گردید - و هشتم ماه صدر بقاره رمین و زمان - خلاصه عناصر و ارکان - کریم مکرمات بدی آدم - شریفه مشرفات عالم - بیگم صاحبه ملایک خدم بطرف شاهجهان آباد رخصت شدند - و چنانچه کیوان مآب برای مشایع چند قدم بری استحصال سعادت تشریف فرمودند - درین آون ریسکه تانستان شدت و طغیان

داشت *

درین گرمی که از حد بود طبعیان * نگه خستیده می بندد و مژگان در آن مقام بسبب کثرت بی آبی درین ایام کسی از سالکان پترو بر - و رهروان خشک و تر - گهی دران سرزمین نمیداشت - گروهها گروه از لشکر ظعرا اثر بستوه آمدند - و هلاکت دواب و هرذی حیات - از عدم دسترس بر آب - صورت بست - و در بعضی منازل که (هللای) ریگ روان کشفه بدن را از نهایت گرمی بخاک فیره می نشایند - موجب مزید عطشان می شد - و اگر برآه دور و دراز سراغی از چاهی می یافتند آبش مثل

جسمه آب حیوان در تاریکی پنهان میماند - و مانند ستاره خردی دیده روان را پدیدار میگشت - غرضکه چون پای تلاش و میسر شدن آب در مایه شده - جناب مالک رقاب بدرگاه مفتوح ابواب باین مناجات دست دعا بلند ساخته بهر آن عنصر نیاز تر زبان شدند *

یارب سبب حیات برون بفروست * روز خوان کرم نعمت الوان بفروست
ار بهر لب تشنه طفلان بهات * و دایه بر شیر بران بفروست
از آنجا که جناب یاری سمیع الدعاء بندگان - علی الخصوص پادشاهان که برگزیده درگاه صمدیت اند - هست - یکایک نزول رحمت الهی بموسم (۱) برشکال ز دعای نایب نبیل ایرد متعال یعنی پادشاه حمیده خصال گردید و تشنه کاملان چه و انسان و چه حیوان سیراب شده ها شده -
رطب اللسان شکر (۲) الهی و دعا پرداز حضرت ظل الهی گشتند - و چون رحمت آن رحیم و کریم وسیع است - باز دیگر از نزول بارش موزع دلای حایق را شاداب فرمود که مردم خاص و عوام ذخیره ها بقدر امکان کردند -
و مواشی و کشتزارهای آن داشت بی آب و گیاه سیراب شده به بشو و نما سر بر آوردند - و در صحرا چشمه سالها خوشگوار قرار آب کوثر جوشیدند - آفتون شدیر قلم را در مضمار بیان تودعات افواج دکن گوم

چولان ساخته جلوریز مینماید - که چون راگهو و ملهار رخت خودها را باطراف سر هندی کشیدند - آدینه بیگخان که مرد آزموه کار و گرم و سرد روزگار را چشیده بود - میخواست که از کوهسار بکومک این هردو سردار رحل اقامت به پائین اندازد - و قبل ازین از بیم موکب شاه درانی در عقبه های کوه دشوار گذار پنهان گشته آماده حرب و پیکار بود - و بکوچه های متواتر

Raghu and
Malhar Rao
depart for
Barhad.
Adinabog
wishes to as-
sist them and
marches to
Hannu Har
with a view
to oppose
the Durran
army.

در حوالی هانسی حصار مقابل افواج شاهی خود را رسانیده - نیز تدبیر

برنشاندن حواشی خود می دشاند - و در زمین بوده - کمال پرزور بقوت

بازوی خود کشیدن در خیال خود داشت - هرگاه همان عربست شاه

درانی را شدت گرما بتعمیل تمام بطرف کابل قافلت - خان مذکور همان

طریق پیش گرفت - و بر جمع انچهقری از راه دین منزل بمنزل قریب

دوآبه رسیده استقامت در کوه پایه‌های که عبور و گذار دران تنگها (۱) معال

و دشوار بود - استقامت وزاید - و پیش ازین شاه در پی رقم‌ها (۲) متضمن

تأکیدات حاضر شدنش در حضور که فرستاده بودند - بلطیف العیال

پرداخته و بموسسات و مدارات ساخته نرسیدند - و موفقی مدعی

حضور انگشت قبول بر دیده نمی نهاد - و از آنجا که سردار مذکور از اراکین

آل سرزمین بود - و پیشتر عده‌های محکم و استوار را خن تدبیرش

در وقت ممین الملک بهادر ناظم حال و هم در زمان ناظمان ماضیه

می کشود - از سر تا پیش نظم و نسق امور معظمه متعلقه آنکندود

بشاهزاده تیمورشاه حسب دلخواه صورت پذیر نمیشد - و در دوآبه بازی

از عدم اتفاقش بندوبست شاهی با حسن وجوه جلوه‌گر نمیکشت -

شماره ۲ حسن تدبیرش که بشرح آن پرداختن برای اهل بصیرت

کار نامه ایست - اینست - که تمام راجه‌های کوهستان سوای راجه جمون

و دیگر زمینداران آن مرز و بوم درین طالع (۳) در خدمتش حاضر می بودند -

و قدم از جاده اطاعت و فرمان برداریش براتر نمیگذاشتند - و بفرگوه

ضاله خدایان نشان سکهان با وصفه تحالف دین و ملت سر بر خط فرمان

او میفغانند - و به پرستش او دم میزدند - سردار جهاننخان با تشون جوار

مراد خان را که از سران نامدار بود - و از یک قارای جهان گوی سبقت

When Ahmad Shah departed for Kabul, Adinabeg remained on Doaba and Durrani writes several letters requiring Adinabeg's presence but the latter declines compliance on some pretext or other.

As Adinabeg was a powerful noble of that part of the country and had rendered excellent service under previous governors, Prince Timur Shah experiences considerable difficulty in settling the affairs of Doaba on account of his disagreement with Adinabeg.

All the Rajas of the hill tracts, excepting the Rajah of Jammu, together with all the Sikh Zemindars, come to meet Adinabeg.

می بود - برای کفایت مهم آدینه بیگخان بر گماشت - و مومی الیه
 بسوی دریای جیپسون که جای استقرار خان مسطور بود لوائی عزیمت
 بر اداشت - و تزلزل در ارکان آن دسیه انداخت - آدینه بیگخان که
 گوهر شجاعت و ثهور و لالی آبدار تدبیر و مصلحت از دریای بیکران
 مؤوض آهی که در صدف سینۀ خود داشت - در چار سوی استقلال
 و استقامت بر آورد (۱) و صدیق بیگخان را که به نیدست سپهبدان مامور
 و حواجه مرزا خان بهادر را که دلیر معرکه نبرد و بیست هینجا بود -
 با فوج سنگین و لشکر گران معه راجه بهرپ سنگه که از عمده راجه های
 کوهستان است - با بیست و پنج هزار سوار بدر آرما و بیگار جو برای مقابله
 روان ساخت - در مرض راه تلاقی طرفین رو داد - و آتش قتال و جدال
 شعبه افروز گشت - آخر الامر بعد زد و کشت بسیار که معرکه رزم از خون
 مقتولان لاله زار شد - و دغ شکست و هزیمت بر روی لشکر مراد خان خانه
 برباد افتاد - و دولت فتح و نصرت خدا داد بخان معزی لیه دست داد -
 و اساس (۲) و حشم مراد خان نامراد بقاراج و پیرما رفت - و غنایم بسیار از
 جفاس قائم و سنجاب و اسپان مرمر نژاد بدست کسان خان مروتوم آمد -
 چون خان مشارالیه مرد عاقبت بهی بود - از عقل صواب اندیش از پای
 ثبات و پودایی آئین تازه برپا ساخت - و با سرداران دکن طرح مراسلات
 و مراسات انگلده بنجدید قوانین مودت و یکجهتی و یکنادلی مستحکم
 نمود - و خود با فوج سنگین ازان نواحی حرکت کرد - و سپهبدان را که
 صمد خان بسر کردگی آن محال از حضور شاه درانی مقرر و معین بود -
 از یاروی طالع و تقدیر ازل در اندک زد و خورد بتصرف آورد - و صمد خان
 را پیش از رسیدن افواج دکن اسیر و دهنگیر کرد - هرگاه اتفاق ملاقات

Sardar Jahari
Khan of the
Durran army despatched
a Mured
Khan against
Adinabog.

Adinabog
despatches
against Mur-
rad Khan
27,000 caval-
ry under the
command of
Siddiq Beg,
Khawajah
Mirza Khan
and Hajah
Bh up Singh
who defeat
Murad Khan.

Adinabog
makes friends
with the
chiefs of
the Deccan
and captures
Ramed Khan
who governed
Sarbhad
on behalf of
Ahmed Shah
Durran.

Raghu and
Malhar Rao
Join Adina-
bag.

سرداران دکن بخان معری لیه افتاد - راگهو و ملهار راو روایت جان عظیم
الشان را معینم انگاشته کاسه متع و میروزی بدست خود یافتند - و باکرام
و احترام نوعی پیش آمدند - که قایم مقام آصف جاه آن یگانه دوران را
پنداشتند - و بی موایدید زای صایدش مدم پیشتر نمیکذاشتند - آن
رحیم عصر ب جرات رستمی و بهمنی از پاداری دل و جگر لشکر بسمت
شهر لاهور کشید - و سردار جهانخان قاپ مقاومت در خود ندیده از ادجا
کوچیده - و مهیدا پس حفاظت شهزاده تیمور شاه که از اعم مطالب
و مآرب بود - و از رعب غصب سلطانی و عداوت به خاطر داشت بصحت
و یاس و سلامت از چنگال دکنیان بدر رفت - و چون تیر از کمان
بر جست از خواهش ابریزی در اندک حرکت و اصابت تدبیر خد

Adinabag re-
duces all the
country as
far as the
banks of the
River Atak
and masses
all the
Durrani who
were at the
time residing
in the Sinkot
Fort.

معری الیه متع کثیر نمایان گردید - و قایل دریای انگ تسخیر ملک
وسیع برعه ظهور رسید - بعضی واماندگان (سر) درآیدن بسبب گرانباری
و سبکی طالع و از بیم هلاکت جان احمال و اثقال فراوان که در قع
سیالکوت مانده بودند - اسیر پنجه تقدیر گشتند - و از دوش خود باز
سوانداخته از خواری و مذلت رهایی یافتند - سرداران دکن بعد وقوع
این سانحه و پاک شدن آن شهر میخواستند از خوار وجود مانده برگشتند -

The Deccan
cluste yield
up Lahore
to Adinabag,
who appoints
Khwasja Mir-
za Khan
governor of
that city and
settles at
Doab Bah-
i-Ja-andhar
He dies at
Jalalabad.

و فصاحت آباد لاهور را در قضا اقتدار خان موصوف و از طرف خود
(کفوحیو کدم) راسه دیگر (نا) سرداران خویش گذاشتند - و مختار مهم مالی
و ملکی آن سردار صاحب تمکین و وقار را ساختند - خان معزی الیه
خواجه مرزا خان بهادر را که سرگروه الوس معلیه بود و در وقت نظامت
نواب معین الملک معفور و والد این راقم سطور گوی شجاعت از اقربان
خود می ربود - بنظامت لاهور معین و مقرر ساخت - و خود در دوانه
بسمت جالندهر اقامت ورزید - آخر الامر در حلال آبد که قریب بسمت

جالدهر است بیک اجل را لبیک گفته ایلجهان ناپایدار را گذاشت -
و برحمت ایزدی پیوست *

وقایع نهضت رایات عالیات بادشاهی باطواف آلکه
بیمکانیر و درانیان از اغوی وزیر نادان - و رسیدن
شقه خاص حضرت عالمگیر ثانی بنام
آنحضرت برای کناره کشی - و تشریف
ارزانی فرمودن آن جناب از آن اطراف
پیش نجیب الدوله بهادر - و بعد
استقامت " چند روز افراختن
رایات ظفر نشان بطرف صوبه
آله آباد و حصول ملازمت
نواب شجاع الدوله بهادر
و محمد قلیخان
بهادر

Such 'Alam
at the sugges-
tion of the
Vizier be-
takes him-
self to Bika-
nir and the
Durans.
He receives
a letter from
'Alamgir II,
warning him
against such
a step, where-
upon the
prince pro-
ceeds to
Najib-ud-
daulah
with whom
he stays for
a few days,
and then
goes to Alla-
habad where
he meets
Shaja 'ud-
daud and
Muhammad
Quli Khan.

بدادنا آورد اقبال گر در شود کون و نساد آئینه او
فرو دارد بهر سوزی که او سر کلاب از شعله گیرد عطر ز احمر

میباشد صاحب دانش هراسان تواند صحت عقلا کردن آسان
 فلک را سوی خود مائل توان کرد بدانش کیمیا حاصل توان کرد
 بملک و مال اقبال زمانه فرد کس نقش بیکس جاودانه
 گردون دون - طوفان بازیگر و سفته پرور است - که پیوسته (۱) شعبده بازی
 شعبده تار و زیر نگینی میزور نام خون بنام آوران سطح زمین بر روی کار
 میاورند و کدام کسانرا بلب جام کاسرائی نرسانند - که هلاهل ناکامی بکام
 فریخته - هوشمندترین باید - که سر رشته نیکنامی بدست آورده بخود بیغی
 و خود کامی مست باد و غرور نگشته راه هشیاری پیماید - و از چنگ این
 ابله مرید رهائی بخود دهد - مصداق این مقال احوال وزیر (خیال)
 بد کیش عاقبت نا اندیش است - که از خبث باطنی که مانع نیش
 عرق پیوسته گردگی در سر داشت - و بفاقی تار و به اهدام بنیان دولت
 خود میگذاشت - و حصرت ظل الله از صفی باطن که آئینه خاطر صافی
 پرور از رنگ کدورت پاک بود - عنان اختیار مهام مملکت که بطور آن
 زبون خصلت گذاشته بودند - ازین باعث احدیرا مغل و مانع در
 نیک و بد نمی پنداشت - و پیوسته در خرابی ازکان قصر بی بنیان جا
 و حشمت خود قدم مقرر میگذاشت - چنانچه به عرض استادانهای عرش
 اشتباه برنگارنگ آب و قاب رسانید - که توجه اعلام نصرت اعتصام بصوب
 درآینان و بیگانان صلاح دولت و مصلحت وقت است - بذایر معروضه اش
 نهضت الودع ظفر طراز بآن سمت گردید - و عرض ازین لشکرکشی این بود
 که شعبده بازی و فسون سازی نموده اموزیکه پیش فهان خاطر خداوند
 انسر و نگین دران سرزمین باشد بهحسن انجام نکشد - و طبعی که

The Vizier's
 parody
 towards Shah
 'Alam.

سرزمین کار آید برهم خورد - و منشأ بداندیشی از این بود که چون
 جمیع او رسید - که محمد امین خان بهائی از طنطنه موکب ظفر اثر
 آئین خدمت گذاری و پرستاری پیش گرفته جبین عبودیت و انکسار
 بر آستان خورشید لعان سود - و بهبود دوجهان ازین دولت جاودان حاصل
 نمود - و اکثر از سرداران فیروزمند اطراف احرام کعبه مقصود بسته سعی
 باستیلام عنقه و لا مقام دارند - و بعضی بروهتمونی بغضت بیدار بملازمت
 اشرف اعلی نایب شده کمر بندگی و اطاعت محکم بسته اند - اول
 شعبده بازی بسد راه آن هدایت پذیران و گمراه نمودن آنها از راه راست
 بندگی و عبودیت منقشی باید شد - چنانچه با سرداران دکن بعد
 معارفت آنها از لاهور با طور ۱۱ صداقت و موافقت پیش آمده - و تزکی
 عهد و پیمان با آنها محکم بسته - و ذهن نشین آنها ۱۲ با انواع مکر و فریب
 ساخته که مگر بر تقدیر اسباب حشمت و جاه گرامی گوهر محیط سلطنت
 پادشاهزاد و لا تبار بوقور سپاه و اطاعت و انقیاد سرداران و سران نامدار
 این نواح مهیا و آماده گردید - برای شما هیچ نتایج نیک نخواهد گشت -
 بذات اینک ثانی الحال وارث سرپر سلطنت و دیپم - و مالک مملکت
 و ائیم - هندوستان شده کوس لمن الملکی تا بام فیروزه قام سپهر برین
 خواهد نواخت - و ما و شما را که بالفعل معشوقه دنیای نا پایدار در
 آغوش و شاهد آرزو همدوش است - بالتقام جرایم گذشته آوارا داشت
 ادبار خواهد ساخت - غرض که بعنوان رنگارنگ معلوب خوف و هراس -
 و وحشت زند دغدغه و وسواس کرده - دام ترور گسترد - و آن رخصیان
 صحرا نورد را برینمعنی آورد که و بهل راو را از نوشتهجات عذاب آمیز

Muhammad
 Amin Khan
 Bhatti is
 presented at
 the darbar of
 Shah 'Alam.

The Vizier
 puts the
 chiefs of the
 Deccan off
 the scent, in
 order to pre-
 vent their
 rendering
 Shah 'Alam
 any assis-
 tance.

Vithal Rao
 separates
 himself from
 Shah 'Alam.

و تهدیدات شدید در باب ترک رقت جناب مالک رقاب توغیب باید نمود - و از رقاب سعادت جدا و علیحدہ باید کرد - آن ناعاقبت الدیشان بانسون آن شقاوت نشان هیوانہ سخنهای بی اصل او گردیدہ و پٹھل راو را نوشتجات باین مضمون نوشتند - کہ مقتضای حسن خدمت شما آنست کہ ذات کرامت آیات بادشاہر دہ و لا تہر را در حضور حاقان گیتی ستان رسانید - و خود نیز عازم آستانہ بوس شوید - ہر گاہ کہ نوشتجات آن ناسرداران^(۱) نزد ویٹھل راو رسیدند^(۲) - عنان اختیار از دست داد - و از سادہ نوحی از دراست التزام رقاب سعادت انتصاب ولی نعمت مہجور را از انوار^(۳) خدمت حضور کہ ماندند مہر تابان رخشان و لعلان ہوں - مبتلای شب دیچور ناسعداتی گشت - رحمت خواست - و شرف دستوری یافتہ

'A angir II's
letter warn-
ing Shah
Aiam against
going to
Buranir.

از ہلال رقاب آفتاب تاب جدہ شدہ را نور دیدار گردید - مقارن اینحال شفقہ خاص حضرت جہانبانی - خلیفہ رقت و ظل سببانی - مضمین گزارہ کشی ازین نوحی ورود مکرمت فرمود^(۴) - جناب سعادت آئین مطابق حکم حضور جهان مطامع عنان توسل اقبال از آنحدود معطوف فرمودند -

Najib-ud-
daulah
writes to
Shah Aiam
asking him
to come to
Miranpur.

و در همان زمان عرایض عقیدت شمال تکبیب الدولہ بہادر در کمال رسوخ بندگی و اطاعت و مرمان ہرپی بمقتضای عدیت قدیم از نظر خورشید ضیا گذشتند^(۵) - مکنون خاطر اقدس حرکت بااسمت مناسب وقت منصور گشت - و بہضت لویہ ظفر از راہ کچہورہ بصوب میوان پور کہ بہادر موصوف دران آوان رخت اقامت درانجا داشت بعمل آمد - و بعد طی منزل سعادت آن سرزمین را رشک بہشت برین فرمودند -

(۳) نور

(۲) رسید

(۱) لا مزیان

(۴) ورود مکرمت نمود فرمود *

(۵) گذشت

هنوز میران پور سه چهار موسم از لشکر مهروری اثر فاصله داشت - که بهادر
 مهری الیه - محمد ضابطه خان پسر خود - و سلطانخان و امیرخان برادران
 را معه توج رسوم استقبال و بجهت حصول سعادت ملازمت اکسیر خاصیت
 جناب همایون مرستاد - و بعد قدوم میمنت نژوم در میران پور خود سر قدم
 ساخته باسلام اقدام سراپا مکرمت علو قدر و مرتبه بعرض برین رسانید -
 و میر سادات میران ^(۱) بواسطت بهادر مذکور شرف ملازمت حاصل کرده
 و یازده مهر در گذرانیده - سعادت درجهایی اندوختند - و سید هدایب
 علیخان بمصول سعادت ملازمت کثیر المکرمت سرافراز نایب ملک
 دوار رسانید - دهم دوله سده پنجم عالمگیری که روز سیمین عیدالاضعی ^(۲)
 بود - خداوند گیتی پناه برای ادای نماز و تقدیم رسم قربانی بعید گاه
 رونق امزا شده و نهار عید و قربانی مراد ^(۳) ساخته مرجعت بدولتخانه
 مرصودند - هر یک قدر عید گذرانیده به تهنیت و مبارکباد [و] آداب بجا
 آوردند - و هر همه عطای خلایق مباحی و مقدر گردیدند - چنانچه نورد
 رخت خیمت و سه عدد سر پیچ مرصع گران بها بتفاوت مرتبه مرجعت
 گشت - چهاردهم شهر منیر نجیب الدوله بهادر باستانه بوس بارگاه ملک
 اشتیاء حاضر شده مبلغ پنج هزار روپیه نقد و ده عدد خوان اتمشہ نفیس
 و یک زنجیر نعل کوه پیکر و نوراس اسب معه سار پیشکش نمود - و از
 حضور جهانیان عطای دستار بسته معه سر پیچ مرصع و قبضه شمشیر
 کامیاب ماطعت حضور شد - و مراسم ضیافت و مهمانی آنچه شایان
 بزرگه جهانیان و در خور فدویت خود دانست بتقدیم آن پرداخت -
 و بزبان عجز بیان [و] افکار قراوان معروض داشت - که کمترین غلامان

Shah 'Ajam
meets with
a reception
from Zebku
Khan, the son
of Najib-ul-
daulah and
the latter's
brothers Sul-
tan Khan
and Akal
Khan.

On Wednes-
day, the 18th
of August,
1758 (being
the 10th of
Zilhaj in the
fifth year of
'Ajamgir II's
reign). Shah
'Ajam goes
to the Jagah
to offer up
the Zaul-
ah prayers.

Four days
later, Najib-
ud-daulah
has an inter-
view with
Shah 'Ajam,
pays his tri-
butes and re-
ceives a robe
of honour.

در آئین خدمت گداری و جان نثاری از خادمان حاضر و الوس ااعنه هر قدر
که همراه درد جانمسان و چاکر اند - امیدوار است که همین سرزمین را
از قدوم فیض لرم نرخت آگین فرموده عزم طوف دیگر بالفعل مکنون خاطر
اقدس نگردد و مدوی جان نثار بدای مراسم عبودیت هیچ گاه انشاء الله

At the request of Nafiz-ul-dau ul Shah 'Alam halte at Miranpur

تعالی خود را قاصر نخواهد داشت - چون الحاح درین باب بیش از
نداره پیش آورد - بنابرین - و هم [که] از قطع منازل و طی مراحل طریق پر
خطر عنصر گرمی مایل استراحت و آرامش بود - و معینا موسم برشکال
بیز مانع ره نوردی منصرف گشته معروض او را باجابت مقررین فرمودند -
و [در] مرتبه عرب بهادر معری الیه افزودند - و بمقامات (۱) آنجا لسکران
نصرت نشان بازهی خود کشودند - مقارن این حال رضا قیصران بهادر که
ثانی الحال بعد انقضای مدت و زمان دراز در عهد سعادت مهد مختاری
امور سلطنت عظمی سرفراز خواهد گشت - بعتبه بوسی جناب گیهان
خدیدو چنین زیار را نور آگین ساخت - و مراسم خسروانه بامرایش قدر

Riza-gul-khan Bahadur has an interview with Shah 'Alam.

Marriage of Shah 'Alam with Mubarak Mahal.

و مدونش [نوشته] - و در همین آوان میمنت اقتران ازدواج و عقد نکاح
خلامه دودمان عرب و اصطفا - سلاطه خاندان مجدد و اعلا - عصمت جذاب -
عفت احتجاب - مریم ثانی - بنقیس زمانی - سیده صمیم النسبت عالی
نسب با حضرت جهانبانی نواب مبارک محل از بطون بظهور پیوست -
و پیروی سنت بهوی و شریعت غرای مصطفوی رمت - بعد انقضای
موسم برشکال همت والا نهمت چنین اقتضا فرمود - که بصوب ملک پورب
و بتکاله که شهرستان زر خیز بمضمون کریمه آن ارضی واسعه نوای ملک قوسا
اوارشته گردن - و تسخیر (۲) آن حدود همت گماشته شود - در همین

اثنا عرائض محکم قنصلان بهادر صوبه دار له آباد مشتمل بر رسوخ ارادت و محکمی بلین عقیدت از نظر کرامت تر حضرت جهانبانی گذشتند . (۱)
 ز این معنی را که همچو سردار با اقتدار که بکمال محرز و انکسار بنوجه رایات عالیات بدروه عرض رسانیده مصمون آیت وای هدایت که ما النصر الامن مقد الله - یعنی نیست یاری مگر از نزد خداپتعالی [است] تصور فرمودند -
 بغیر آن حرکت اویزه ظفر طرلر بآنصوب بخاطر کرامت مآثر تصمیم یافت - هرچند نجیب الدوله بهادر از راه عقیدت باطن و لوازم عبودیت که دینسین او بود - بهراز صاحت و منیت و بقراوان عجز و انکسار بفسخ این مزیمت معروض داشت - و نمیکخواست که سایه هد پایه که بیاروی طالع بیدار بر او گسترده شده - برگیرد - و همای سعادت بر سر دیگری سایه افکند - لیکن معروض بهادر مذکور دریندب قرین اجابت نگردید - و فضل و عنایات در حق او منقول فرموده بر توسل اقبال سوار شدند - و زوده ران سرزمین گشتند - در عرض طی منازل بعضی از خاندان (۲) سعادت آئین - که دران نواح بتعلق مهمات آن ضلع بتکودها قیام داشتند - چنانچه بیض الله خان موجود در پیری و [ار] پسر علی محمد خان و سعادت یار خان بیستم ربیع الثانی (۳) سنه پنجم در مقام قریون پور سعادت ملازمت حاصل کردند - و از مراسم پیشکش و در خزینة سعادت و گنجینه دولت در اخور مرتبت و منزلت خود اندوختند - و بعطای حلال فخره تارک انتصار و اغیار باوج ملک دواز افرختند - درین منازل مدار الدوله بهادر پسر خواجه موسی خان - که از احوال حان مذکور سابق هم رقم پذیر خامه بیان گردیده - و نوینخان و بهادر علی خان بهادر و اصالت خان سردار متوطن

Shah 'Alam receives letters from Mahammad Quli Khan, Governor of Adahabad, inviting him to come to that city

On the 11th of December, 1758, Shah 'Alam grants an interview to Faizullah Khan, Faujdar of Bareilly, Seadat Yar Khan and others at Faridunpur. Madār-ud-daulah, son of Khwajah Mūsū Khan, becomes one of his permanent attendants.

روزي از بخت پيداري نيفش ياب بکافرش باشي رکاب سعادت بودند .
 چون رايات نور آيات مانند آفتاب هر صباح مغازل طی نموده ساخت آن
 مروروم را از انوار خون مغور ميساخت - در کم ايام قطع مراحل بسيار
 گشت - و بسرحد پورب الويه جهانکشا رونق افزا گرديد - سپهدار کثير
 الاقدار شجاع الودنه بهادر که بظمت آن حدود دهمير و سرورار از حضور
 لامع لغور بود - و از عنايت و تفقدت خسرواني در عهد مبارک بوالا پاينگي
 وزارت رسیده - و زین موهبت عظمی^(۱) جهانباني مخر دودمان خود گشته -
 بعنايت شفه خاص معه عطای تبرک خاص بصحابت محکدار خان
 و اصالت خان سر بلند گردید - مشار اليهما هرگاه عنايت حضور بسردار
 مذکور رسانيدند - مانند گل در پيوهن خود بالید - و سجادات مبروريت
 سمات در خور اين عطيه کبری - سرمایه مياهايت دانسته - بجا آورد -
 و افزايش قدر و مراتب بحال خود دید - و اين دولت عديم المثل يعنی
 قدوم ميمنت لزوم خديو گيهاي را از يازوي بخت و اقبال خود دانست -
 هنوز شرف ملازمت والا حاصل نکرده بود - که بصحابت خان مشار اليهما
 هفت سر اسب هراتي نژاد مبرور از عيوب - و موصوف بارصاف مرغوب -
 معه خواندهای پوشاک از بقايس روزگار و از [سعادت] اقمشه آمد يار که نظر
 موجب باريک بينان بودند^(۲) - و خوانچه جوهر بيش بها و قبضه شمشير
 عدد کش عقده کشا و دو عدد خنجر الماس گون و مبلغ پنجاه هزار روپيه
 نقد بطريق نذر ارسال حضور فيض گنجور نمود - و نيز خيمه رفيع الشان که
 بر روی زمين دم از همسري خود با سمان ميرد - معه سيادت و شرافت
 پناه مير بهادر علي که از خانه زادي درگاه آسمانچاه و منظور نظر عاطفت

Shayan-
 dardak bonds
 seven Arak
 horses, fifty
 thousand
 rapses in
 cash and one
 tent as a pre-
 sent to Shah
 'Aam.

جناب ظل الله پیشکش بندگی خلیفہ زمینی و زمان کردہ سرافندکار باوج سپہاویں رسانید - و تاریخ هشتم ماه جمادی الاول (۱) خود بزمین بوس آستان سدرہ نشان فیض اندوز گشته سر بلند بی جاود نی حاصل نمود - و یکمزل نالکی خورشید تاب ربیاف مغرق کہ نظر نگار گیان از لمعان آن خیرگی میکرد - برمی سوار بی خاص گذراند - از پیشگاه حضور لامع النور بعتای دستار بسته مع سربلج جواهر پوشاک خاص و دیگر لوازم آن و خلعت گران قیمت کہ در خور مراقب آن سپہدار عقیدت نشان بود - عراختصاص یافت - و بیز همان روز ، رزہ مرحمت و عاطفت خسروانی بعنایت نالکی خاص کہ بالا ترین مراتب عمدہ های عیدل نشان است - فوق افتخار باوج فرودان رسانیده بتقدیم آداب سعادت اندوز گشت -

فی الحال بحسب ارادہ و مزیت خدیو کشور ستان بصلاح و مشورت آن دولت خواہ آستان فلک نشان توجہ زایات ظفر پیرا بصوب آلہ آباد حفظ (۲) آلہ تعالی عن الشرور و الفساد - مقرر گشت - چنانچہ روز دوم آرزو کوس کوچ بلند گردید - و بسامعہ ملک و بگوش زمینان (۳) رسید - و حضرت بدرست و سعادت متوجہ بسمت آلہ آباد شدند - بعد قطع مسافت منازل از بزم قدوم مہمنیت لزوم آن مرزوبوم رشک ارم گردید - محمد قلیخان بہادر برادر بنی عم شجاع الدولہ بہادر بصرہ داری صوبہ مذکور قیلم داشت - بسعادت بساط ارمع علی رسیدہ سرمایہ مفاخرت برحسب خواہش و تمنای خود اندوخت - و یکصد و یک مہر نذر پیش آورد - و ہمرہیانش بدولت مجرا بلریاب گردیدہ مرداً مرداً بگذرانیدن نذر پیشکش کامیاب سعادت داریں شدند - چنانچہ ہشتاد و شش مہر بابت نذر آنها بتعداد

On the 20th of December, 1759, Shajani-d-daula came up Shah 'Alam who presents him with a robe of honour and a nagah. Shah 'Alam in return presents Shujani-d-daula with his own nakli.

Shah 'Alam starts for Aitahabad.

رسید - و خان معزی الیه چهارده تلو پو شاک گران قیمت - و یک خوانچه
 جواهر - و دو قبضه شمشیر آبدار - و دو پیش قبضه عدر گذار جواهر دار نیز
 پیشکش حدیو کامگار نمود - و از قسم دواب یک رنجیر فیل کوه تمثال
 و سپان تازی نژاد از نظر جهان پرور گذرانیده پایه علو مرتبه بلند ساخت -
 و از راه نوازش خسروانی بمقصد مختاری مهمات دولتی و کامگاری
 سمرقاز بغدادی گردیده محرم سرازیر خاقانی گشت - و مقارن اینحال
 به نگهبانان امواج و سپاه از پیشگاه حضور مامور شد - چنانچه حسب الحکم
 در مذکبات ایام از سعادت طالع بیک فرجام خسرو ادم جمعیت سپاه و تراهیم
 شدن مرقعات مثل قواری و گرز دران واحدیان کلمه برسم و تاعده سلطنت
 صورت بست - و ممتاز الدوله بهادر پسر، عزاز خان و نبیره اعتقاد خان
 مرحوم - که پسر بهادر مذکور بقطاب اعتقاد خان سرفراز از حضور پر نور شده
 بود - بمقدمت بخشی گری سایر و رساله مردم ربواری ممتاز گردید - انکس
 له و المنه که امر عظیم جمعیت سپاه کرسی نشین گشت - و اقبال عدر
 مال خاقانی طلسم تفرقه و پریشانی شکست - و کدورت خاطرها بآب سرور
 و شادمانی فرو نشست - و رنج و محنت بمرور و فرحت مبدل گشت -
 و اقبال ابدی اتصال به تراید رو نهاد - و نضال ایردی در رفاة خلایق
 بر رو کشاد - خدایا چشم بدبین و گوش بدخواه ایندولت ابد قرین کور
 و کرباد - و گلشن امانی و آمال دولت خواهان از سرسبزی نخل سلطنت
 این برگزیده درگاه صمدیت شگفته و شاداب دارد •

• نظم •

شها کشورت سیر^(۱) و معمور باد • گل صوری^(۲) گلشنت سوز باد
 ترا کرد یزدان چو مالک رقاب • سزوار چشمت [از] آفتاب

Mamīksh-
 'd-daulah
 appointed
 Bakhshi and
 commander
 of the regi-
 ment of the
 troops of Ri-
 wāri.

پذیرد در آنان محکمت رواج * سنائی (شاهان هم عهد باج
 ز حکم تو هر کس که پیچید سر * کند تیغ برگردن او گذر
 نهید بر درت هر که سر بر زمین * شود صاحب تاج و تیغ و نگین
 کند لور نه نش ترا رهبری * سنائی خراج از مه و مشتری
 و شاهان بود نور عدالت زیار * بگیری جهانرا به نیروی داد

قصه بعد از اینکه مور جهان و اسباب چشم و جاد و ملنرم بودن
 امریان (۱) و بهادران بهر آرم در رکاب فیض اید بآئین شایسته از فضل
 مسبب اسباب عرصه ظهور پیوست - رای بیضا فیضی جناب خسرو زمان
 و زمین چنان اقتضا فرمود - که همت والا همت باکفاف عظیم آباد باید
 گماشت - و عنان عزیمت بآبحدود معطوف باید ساخت - چنانچه سمند
 ملک پیمای عزیمت در وسعت آباد آن نواح کام دن گردید - و ز شعاعه

الویه خورشید طلعه سحرت آبدود تابان و روشن گشت - شانزدهم
 جمادی الاول (۲) سقه پنجم عالمگیری منمقام مصطفی آباد برای زیارت مزار
 بزرگوار قدرة السالکین - زبدة الواصلین - پذیر اشرف متوجه شده مراسم زیارت
 بها آوردند - و استمداد بانصرام مور پیش نهاد خاطر کرامت مآثر
 از ارواح طیبه ایشان استدعا فرمودند - و مساکین و فقرا سکنه آن بقعه را
 از حیوانات و بذل بسیار تر زبان بدعاهای مقرون الاجابت نمودند - و برادر (۳)
 پیر عطا را که سجاده نشینی درگاه مذکور بود - نوزده مهر عطا کردند -

هفدهم (۴) ماه مذکور مقام [مذکور] از کوای ظفر پیرا مغورو پرور گردید -
 و هندو سکنه برادر راجه پربهی سکنه بمسجد بارگاه جاد و جلال ناصیه قبایل
 افروخته غبار راه را صندل وار فشفه جبین ساخت - و مرزا حسین خان

Shah Alam
 travelled to
 Fauna.

On the 10th
 of January,
 1750 he
 starts from
 Musafabad
 to visit the
 tomb of
 Pir Ashraf
 and presents
 a nazar of 10
 gold mohars
 to Pir 'Ata
 the brother
 of the buried
 saint.

On the follow
 ing day Shah
 'Alam reach
 es Manik
 pūr.

و علام رضا و راجه رتن سنگه بواسطت مدار الدوله بهادر بملازمب والا هر یک

O, the 22nd
of January
Shah 'Alam
meets Yabys
Khān.

عز و شرف یافت - بیست و یکم و دویم ماه صدر میر یحیی خان پسر زکریا خان
بهادر دلیر جنگ - که پدرش در عهد پیشین صوبه دار لاهور بود - و برادرش
عبد اجاقی خان - بعینه بوس کامیاب گشته مشمول مرحمت خسروانه
و عواطف شاهانه شدند و بعاقبت خلعت پنج پارچه و نیمه آستین
ملبوس خاص عز اختصاص آن هردو یافتند - و دران مقام سیر دریا مرغوب
طبع همایون گشت - و بر نوبه سوار پیروده دور قلعہ آله آباد را از
طرف دریا بملاحظه در آوردند - مرزا حسین و مرزا جعفر مراسم ضیافت
و مهمانداری بمقتضای عقیدت شعاری بقدر مرتبه خویش بجا آورده سر

On the 24th
of January,
1759, on
reaching
Jibkani, Shah
'Alam visits
the tomb of
Shah Taqi.

انتخاب بارج ملک دور رسانیدند - بیست و چهارم موضع جهونبی از مر
نزل الشرف خرمی و بضارت پذیرفت - و از اینجا بروضه مقبره اُسوة
الکاملین و الاصفیا قدوة لعرفا - حضرت شاه محمد تقی طاب ثراه متوجه
شده آداب زیارت بفاتحه و استدعای اعانت و امداد ازان مرار فایض الانوار

On the 31st
of January,
1759, Salāh-
u-din Khān
and Barām
Khān come
to pay their
respects to
Shah 'Alam.
Fazl'ullah
Khān, grand-
son of the
famous 'Iti-
qād Khān of
Farrukh
siyar's reign,
is appointed
Nāib of the
troops of
Prince Ja-
wāhshī.

مرمودند - غرة جمادی الثانی (۲۱) صلاح الدین خان و بیرم خان و آقا ربیع
بوسینه حمیلہ محمد قلیخان بهادر بزمین بوس آسنادہ ملک شادہ پیشانی
ارادت نوزایی نمودند - و چهارده اشرفی و یک عدد تسبیح دهنه های
مرجان که بهتر از لعل بدشان بود - پیشکش آورده - و صل الله خان
بیدر اعتقاد خان مرحوم مرغ شاهی - که به خدمت بخشینگوی از حضور
لامع الفوز نامزد شده بود - چنانچه سابق مذکور گردیده در بقول از خدمت
مذکور به نیابت رساله مرغ نامیده دولاب - دور حدیقه ملک و ملت - بهین
شهر ریاض خلعت و سلطنت - بادشاهرانہ مرزا جوان بخت - که در کشف

طاقت جد مجدد حضرت جهانبانی - سلطان الاعظم چراغ دودمان صاحب
 قراے - عالمگیر ثانی - که در دار الحکامه شاهجهان آباد پرورش می یافتند -
 سرفراز گشت - و بخطاب ممتاز الدوله نامور گردید - بدریغ پنجم ماه
 مذکور شکار کلنگ نشاط امزای طبع آسمان پیوند گشت - ششم ماه مذکور
 کاشف محمد قلیخان بهادر از قرقندوم میمنت یوم رشک طایم اعلی
 گشت - خان معزی آیه تسمیکه میبایست مراسم خدمت گذاری درخور
 این موهبت و سرفرازی بجا آورد - و مشمول حکومت بی اندازه گشت -
 روز هیزدهم مقام جنگدیس پور از ریات ظفر اعظم دیس اندوز گشت -
 و درین روز زندان خوانین عالیشان - قدری مرامی بلند مکان - گوهر بحر شجاعت -
 اختر درج شهابت - رستم دوران - مرزا نجف خان - که بعد مرور ایام -
 در عهد سعادت فرحام - بوالا پایت امیر الامرائی و میر بخشش گری سرفراز
 و بخطاب ذوالفقار الدوله غالب جنگ بهادر ممتاز گشته بقدم بوس والا
 کامیاب شد - بیستم (۱) ماه صدر مرزاپور از فیض قدوم میمنت یوم رونق
 پذیر گشت - بیست و دوم فرمان قضا جریان بمحمد قلیخان بهادر شرف
 نفل یافت - که پنجاه منزل کشتی بومی عبور لشکر منصور مهیا و آماده
 سازد - غرة رجب المرجب از موضع مرزاپور پرچم ظفر توام بسرای محل
 قریب بلد بنارس - که شهرست خوش سواد - و معدد نفوذ مست بلیان
 است - سایه گستر گردید - وکیل راه بلوند سقنه گردهای لعل نام مع
 عرض داشت راجه مذکور و یکصد و یک مهر طلا بطور پیشکش آورد -
 و بدریغ محمد قلیخان بهادر باستانه بوس والا شرف اندوز گشت -
 ازانجا که در بلد مذکور احسن خوش قماش از نفایس روزگار از قسم

On him is also conferred the title of *Mumtaz al-daulah*.

On the 15th of February, 1769, Shah 'Alam visits the house of Muhammad Quli Khan.

On the 18th of February, 1769, Shah 'Alam reaches Jagdishpur where he meets Mirza Najaf Khan.

On the 19th of February, 1769, Shah 'Alam reaches Mirzapore, and two days later he gives order to Muhammad Quli Khan to keep fifty boats ready for crossing the river. On the 1st of March, Shah 'Alam reaches Mogaikera (near Benares). Girdhari Lal agent of Raza Bahadur Singh of Rohanes, presents a petition and a near to the Emperor.

On the 2nd of March, Shāh 'Alam reaches Rājyadrājī

گلبند و انواع پارچه رزاق و کمخاب و غیره پیدا میشود - معرفت راجه رام ناتھ از ان اجناس بعید استیاض بندگان حضور گردید - دریم ماه صدر مقام سید راجی از لوی ظفر پیرا رشک برای مهر و مه گشت - پنجم حسب اعراض محمد قلیخان بهادر راجه پهلوان سنگه و سیتل سنگه جده سالی درگاه آسمانچه گشته - یکصد و سی و هفت مهر بطریق نذر گذرانیدند - و بخلعت های چهار پارچه و سه پارچه مواقع مرتبه پیرایه امتیاز یافتند - و شیخ رحمت الله و شیخ عطاء الدین و نور الدین خان و ظهور خان

On the 7th of March he crosses the Karanmāsā and reaches JāhKūnd.

بعطای خلعت سه پارچه و سرپیچ مرصع معوز شدند - هفتم از دریای کرم ناسا عبور لشکر مفسور شده توحه ریادت عایدت بجهان آباد گردید - با اکثر درویشان اتفاق ملاقات افتاد - و استعادت دعای خیر درخواست رفت -

On the 12th of March, 1769, he reaches Dād-nagar.

دهم از دریای سوهن عبور فرموده - دوازدهم مقام دژ نگر بهار افروز گردید - نقی علیخان پسر هدایت علیخان و اسد علیخان چهارده مهر از نظر انور گذرانیدند - و مخلص خان برادر منیر الدوله بهادر باستیلام سده سلیمه عز و احترام یانته بعطای نیمه آستین ملبوس ممتاز شد - سحر خان بخدمت دیوانی گل گلشن مملکت و اجلال - توحه دین و دولت و اقبال - شاهزاده جوان بخت کامرانی درجهانی یافت - و بخلعت پنج پارچه مهابی

Sahar Khan is appointed Diwān of Prince Jāwāharkhāt and receives a khāṣ of five pieces.

گردید - محمد شاکر یکصد و یک مهر معه عرضه داشت رجه رام براین صوبه دار عظیم آباد و واجب العرض راجه مذکور بر وفق معروضاتش - ز نظر کرامت مظهر گدرا لیده سرمیه سعادت و عنایت تبرک اندوخت - چهاردهم ماه مذکور واجب العرض راجه مذکور بر وفق معروضاتش - میر اسحق بدستخط خاص مرتب کفایتده جوان محمد شاکر مذکور نمود - شالزدهم بموجب مرض بهادر علیخان میر سامان گویند پلذت -

و هژدهم^(۱) بذریعه مدار الدوله بهادر سر افتد خان و بعرض رضا قلیخان

بهادر راجه شتابرای در حلقه کمان و چند مهر گذرانیدند - و هر یک

بعطای خلعت ممتاز گردید - نوزدهم مقام پهلورعی رخپام ظفر اعنصام

On the 19th of May a horse race was held at Pahl-wiri.

همسر گردون بومعت و احتشام گشت - بادشاه قلی بخدومت داروغگی

دار لضرپ بشکر فرق اعتبار و عرت بلند ساخت - درین منزل شکار فراوان

از غزال و طاوس مرصع نال و سیرة زار همیشه بهار پیشمار بود - خاطر اقدس

بمقامت چند دران سرزمین بوهت آگین میل فرمود - و نیز بندوقست

عظیم آباد که از امور معظمه بود - پیش نهاد رای اصابت پیرا گشت -

و اکثر بصید افگنی چرت و پرند مانند آهو و مرغابی و سرخاب به تفرج

Rājā Rām-nāth came to meet him, gives him a razor and receives a khilat of six pieces

و نشاط طبع همایون می پرداختند - راجه رام براین بعد استحکام عهد

و موافق بذریعه محمد قلیخان بهادر که الحال بخطاب اعتماد الدوله بهادر

نامور شده بطواف کعبه ملایک مطاف احرام عقیدت دست - و یکمهرار

و یک مهر و صد خوان اقمسه ز سقرات سطلانی و مخمل کشانی و غیره

سفیدینه نفیسه و در بجیر فیل کوه توان و چهار راس اسب عرقی نژاد

بورق جولان بر سبیل ارمغان پیشکش باریافتگان شادگاه دارا دربان آورد - و از

عظائد جهانیان فریدون فر بعطای خلعت شش پارچه و سرپیچ مرصع

و جعبه مکمل تارک افتخار بگردون عظم و وقار بلند ساخت - و منظور

اظفار مرحمت که از حوصله اش بالا تر بود گشت - و راجه رام ناتبه که

در شکار افگنی حاضر باش و از عهد نفدوق برداری خاصه در رکاب خورشید

Rājā Rām-nāth receives the title of Mirzā Rājā.

بتمساب می بود - بخطاب مرزا راجه معروز و مکرم گردید - بیست و یکم^(۲)

که تحویل آفتاب عالمناب در برج حمل شد - و روز نوزدهم جهان و جهانیان

نور افروز گردید - از نخستش وجود خسرو دریا دل صلی عام با نعام بر خاص
و عام زدند - و از کسیر جود و همت بادشاه گردون مقام مس امید
هریک طلای احمر شد - موافق مراتب بخلعت و جواهر امریان^(۱)
دولت و نوپندان خلافت کامیاب و سرفراز گشتند *

Battle be-
tween Rājā
Rāmkrāyan
and Shih
Alan and
sage of Pā-
na by the
latter. Mu-
hammad
Quli Khan,
on learning
from his
Deputy Najaf
Khan of the
seizure of the
Fort of Al-
lahabad by
Shujā-ud-
daulah starts
from Patna
for Allah-
bad.

داستان مصاف راجه رام نواین و شهر بند شدن او
از ضرب دست بهادران لشکر شکن - و برگشتن
محمد قلیخان بهادر در عین یورش
بسبب رسیدن نواب شجاع الدوله
بهادر - و گرفتن قلعه آله آباد از دست
تصرف مرزا نجف خان بهادر -
که نایب محمد قلیخان بود

چون سابقه قایدات ایزد متعال شامل حال عظمت و احاطه بادشاه
برگزیده حمیده خصال به نژاد اقبال عدو مال بود - هر تبه رای بد سگال
که راه خلاف پیماید - عاقبت پامال مدلت و ناکامی آنچنان گردن - که
بجای خاک تیره از بخت بد خود نشیند - و آثار ادب سر مایه نکال او
شده از بیخ و بنش روزگار بر اندازد - چنانچه وقایع صورت احوالش
روشنانرا که آئینه دار معنی اند - یادگار و عبرت افزای اولی الابصار
میکرداند - تبیین این شگرف مقال و تفصیل این اجمال آنکه راجه

رام در این چون از هرزه دومی بادیغ غواصیت و سعی بر آمده بطریق قویم
 بندگی و جادای مستقیم عبودیت گزائیده بود - و این کار سترگ دسب
 بسند از حسن بندگی و دولت خواهی عمداً نو کیان اخلاص کیش - و بدای
 مدویان عقیدت اندیش مدوی بی ریب و رنگ - اعتماد الدوله بهادر صفدر جفگ -
 با حسن و هوای صورت بست - بعضی از حامدان ناتوان بین و کوته اندیشان
 باطل گرین را وقوع ایذمنی باگوار بر طمع خبیثت فطرت [آنها] گشت -
 و از خام طمع اعمی و اضلال او را امرایش پیش آمد خود - که هر آنچه
 مقدمه ادبار آنها بود - اندیشیده - راجه مسطور را بانواع خوشامد و رغبتیده
 درینچه خذلان و غرق حرمان بروی ^(۱) احوال آن نگرهیده مآل گشودند -
 و به شجاع الدوله بهادر نوشتجات منضم پیش آمد آن مدویت بهاد
 در حضور و منظور شدن ناظر عاطفت جهابانی و تریب مراتب تقرب
 و کامرانی راسع الاعتقاد مذکور نوشتند - و در حقیت ترغیب قتل نموده
 تمهید چون ناحق او بستند - علی الخصوص خطاب اعتماد الدوله که
 حاصه برور است - شاهد اقوال باطل خود را نموده قبح کین در دل او
 کاشتند - و وسیله فتنه انگیزی و واسطه شرور ریزی آتش حسد در کانون
 باطلش گشتند - از بجا که شجاع الدوله بهادر را تملای این منصب والا
 و آرزوی این مرتبه علیا زیاده از حد بود - و بودن شخصی را که بحسبیت
 شجاعت و قوت و بجهت ذاتی ازدت و قدویت بادای حق نمک
 و خانه زادی بوده در حضور مصدر خدمات پسندیده و مورد عقابت گزیده
 شود - بردنش میزد - بناء علیه کمر عداوت بالهدام بنیان آن بیگناه
 عبودیت نشان بست - شرح این وقایع حکر سوز خامه حقیق نگار بعد

تحریر ماجرای قلعه عظیم آباد در معرض اظهار خواهد آورد - اکنون کمیت خامه را از احوال راجه مغرور از دانش دور در میدان ارتام گرم عنان میسازد - هرگاه مومی الیه بسعادت ملازمت فایز گشت - و بعد حصول این دولت کبری نازع البال شد - کارپردازان مهمات سلطنت علی و منصوبان خالصه شریفه برای انفصال معامه طلب کافذ نمودند - و بعد ملاحظه آن دبیران عطاره منش در واجب الادا مبیغ کرور روپیه و چند لک بران افزوده بر ذمه اش برآوردند - واقعه طلبان کوته اندیش حق ولی نعمت خویش برطاق بالا گذاشته از حیل و دسوس راجه مذکور را از حضور پر نور رخصت دهانیده آماده جنگ در آن قعه هاجنه - عرصه روزگار بروی (۱) احوال بد مآل او تنگ نمودند - آن ذیره رای شقاوت تمام تخیالات خام و اندیشه های ناقص گام زدن در وادی ناکامی آغاز نهاد - و پناه به حصن ملین برده سرشار باد بخوت و غرور گشته - جبین نور آگین سعادت عبودیت و انکسار را بخاک مذلت و دیار غبار آلود ساخت - و راه عصیان و نافرمانی و جاده بی و طعیان پیمودن گریخت - ازین معنی آن رانده درگاه تهمی بعتاب بادشاهی معاتب شده در پاداش این عمل نکوهیده خود در غضب سلطانی و قهر تهرمانی گرفتار گردید - و از پیشگاه خلافت و جهانبانی حکم محکم قضا شیم شرف نفاذ یافت - که مجاهدان و دلیران خون آشام مصمم فتقام از نیام برآورده بمیدان دلیری و دلاری پای ثبات محکم گذرند - و دست جوانمردی و جرات برکشوده رخس شهامت را بعرصه نبرد و پیگار جولان دهند - بهادران اسلام موافق حکم جهان مطاع در رزمگاه برای قتال و جدال آماده و مستعد شده داد شجاعت میدادند •

• نظم •

رجا آئینسه پیکان خونخوار * عیان شد چار موج بحر زخار
 زره پوشان همسه دریا تلاطم (۱) * دهشت فتنه کرده دست و پا گم
 بلا چون در کمانخانه در آمد * چو مرغ جان خدنگ رجا برآمد
 به بحر خون ز ضرب گرز گردان * کشف سان در شکم سر کرده پنهان
 برون تیغ از نیام آمد بجسعی * تو گوئی پوست را انگنده اسمی
 تن آنکس که مجروح سنان بود * سر انگشت نأسف در دهان بود
 ریس در حوش آمد حزو ناری * زره شد آهشار و گشت حارمی
 فروغ تیغ اندر زخم منکر * مه نو بود در برج دو پیکر
 توپخانه برق نشانه سرگرم آتش امروزی و غدو سوزی گشت - و تیر خارا
 شکاف صاف تا سوار از حلقه زره و جوشن در گذشت - نهنگ تفتنگ
 در دریای جنگ تلاطم جوش و خروش آنچنان انداخت - که لنگر هوش
 و حواس کشتی مخالف شکسته بگرداب عدم و ادبار فرو رفته حباب وار
 سر بجیب فلان می نهان - و تگرگ بار گونه بقدرق عدو شکار بر فرق دشمنان
 نابکار آتش بار گشته خار وجود ماهنجانان را در نار جهنم میفرستاد -
 علی السوام از نیروی باروی مبارزان اسلام انگروه خدایان پڑوه رو بانهزام
 نهاد جنگ بعصار عظیم آباد - که قلعه ایست (۲) ذات البروج و عروج
 و خروج بر برج باره اش دشوار است - زده بمقاومت دلیران عرصه نبرده
 می پرداختند - و توپ و تفتنگ و سایر آلات حرب بدیوار و برج قلعه
 چیده مقابل لشکر ظفر پیکر آنچنان سر میدادند - که دست استیلائی
 دلاوران ستم نهاد کوتاه شد - و پای سعی و تلاش جنگجویان از کار ماند -

هرچند آنقوم غدار قاب حمله پنگان کوهسار شجاعت در صف آرایی نداشتند - و آنان و خیزان رویه در بطرف سوراخهای امکن خودها می شتافتند - لیکن تسخیر آن شهر دلپذیر و قلعه همسر چرخ پور در معرض تعویق می افتاد - و ناخن تلاشهای مردانه عقده ار کار نمی کشاد - سپه سالار سراپا تمکین و وقار اعتماد دلونه بهادر که [در] تدبیر بی نظیرش عقده کشای مالا بفعل و شمشیر بران عدو گیرش حلال مشکل بود - حاضر و غایب در جانفشانی نگار می نمود - بعضی از کوه اندیشان ناتوان بین ار راه حسد و کین به برهم زنی امور خان عقیدت نشان می کوشیدند - و بظاهر از راه سالوسی بخون گرمی و چاپلوسی می جوشیدند - آن صاف طینت از خصلت این قوم که مانند آب زیر کاه نه آگاه نبود - به بدبهادی این جو فروشان گندم نه اعتنا نمی نمود - چنانچه در عین پورش که مورچال نصرت اشتمال قریب قلعه کوه تمثال رسید - و قریب بود که باد فتح و فیروزی وزد - کوه اندیشان به نیرونگ سازی پرداخته هر قوط و تغلگ که از مورچهای خود اطرف سر میدادند - گویی خالی آوار از توپ ها میکردند - و بهمدارا از راه شقاوت منشی بطرف ثانی می ساختند - حتی که بمقتضای شور بخنی حق نمک دلی نعمت یقلم فراموش کرده خام ظمعان در فکر شکستی نمکدان افزادند - و تخم بد سرشتی در مزرع دل کشته قدم جرات علانیه در طریق مخالفت نهادند - هرچند خان عالیشان یعنی محمد قلیخان بهادر سپاه نصرت پناه را شهباز کمال حزم و احتیاط بر مورچها برای خبرداری و هشیاری ثابید و قدغن مزید بعمل می آورد - و بهادران جنود نصرت آموه را دلدهی و دلاسا داده به تغذیش احوال هرواهد و متنفس برعایت و پرداخت همت می گماشت - و ار کار آگهی و هشیاری دقیقه قزو نمی گذشت - تا هم در بعضی شهباز هلاکت کیشان

طرف ثانی فرصت یافته بعزم دست اندازی جابجایی نموده حمله آور
 میشدند - و از ضرب تیغ بیدریغ بهادران پیل تن و چو بان شیر انگی جماعه
 از آن ضلالت منشان بی باک بضاک هلاک می افتادند - و بقیه السیف
 بحال پوشان افغان و خیران پناه بحصار می بودند - و از مساهله بعضی
 خدایانت پیشگان که حق ولی نعمت خویش بر باد داده آوارا داشت
 گمراهی بودند - جان سلامت برده بار دیگر شورش افزای و هنگامه آرای
 مثال می گشتند - ارانجا که محاصره آنحصار سپهر آذر و قلع کوه کوه در
 دشوار تر بود - و بآسانی رد می نمود - و ضرب توپی که بر موج و باره آن
 حصن حصی و قلعه منین می رسید - از کمال محکم و ستوری که آهنین
 توان گفت کار نمیبرد - بذیر آن کار محاصره بامند کشید - روزی غاریان
 میروزمند - و هرهران اخلاص پیوند - دست جلالت از آستین کین بر آورده
 همه ها یورش و حمله آوردند - و سلک جمعیت امدی شوم که هجموم
 می آوردند - از هم گسیختند - و بر دالان بهرام صولت و مجاهدان رکاب دولت
 تیغ خون آشام از پیام کشیده با آن تیره بضلالت آنچنان آویختند - که مخدولان
 بد نهاد رو بهروست نهادند - و مورچه های بهادران ببرد آرما قریب قلع
 فلک سا رسیده - قریب بود - که همای ملیح و نصرت بدام آید - تا اینکه کار
 بر آنها تنگ شد - و نورالدین خان و اکثری از نا سرداران آنطرف و بهار
 و امری خواستند - و درین گومی هنگامه را قابیغان راجه بهویی سنگه مصدر
 کوششهای مردانه شده بآزار جان نمودند - و جمعیت بیگ قوم معلی ملازم
 رساله حیات علیخان رخس جلالت ناخته نشان آن نگونساران را از دیوار
 قلعه برداشته سرنگون ساخت - و بانظار عاطفت شاهانه منظور گشت -
 و میریحینی خان بهادر و خواجه عبد الفتاحی خان برادر خان مشار الیه
 مصدر قردادان نمایان گشته گل فدویت از شاخسار عقیدت بهادی چید -

و پیش قدمی نموده مورچه را پائین برج قلعه مستحکم ساخت - از تقدیم چلیپای خدمت مورد الطاف و عطا ف خاقانی گردیدند - بهادر عیضانی بهادر جوهر جلالت و شجاعت بر روی کار آورده تلاشهای مردانه نموده نزدیک دیوار قلعه آویزان رسید - که کار به دست و گردان کشید - و نزول در ارکان ثبات و تقرار مخالفان افتاد - همراهیان خان سپه سالار محمد نایضانی بهادر تا بخندق بکومک بهادر عیضانی بهادر پرداختند - و تفرقه عظیم در دلهای مردم آن سرکش لکیم انداختند - از تأییدات ایردی از صدمه سلامت لشکر ظفر پیکر و از هرس مهابت شهشاه ملک مرارجه رام نرائی آنقدر معلوب اضطراب گشت - که عرضی خود مشتمل بر عجز و انکسار و پشیمانی و ندامت ازین حرکت که مآل آن بادهار بود - ارسال داشت - و عفو جرایم و تقصیرات از بارگاه جهانبانی درخواست کرد - و به تزییر میخواست که دفع الوقت نماید - چون ضمیر آئینه تزییر جهان دار جهانگیر - انعکاس پذیر صور فینی - و نقوش الهامات لاریبی است - بموروز خاطر آن کافر نعمت ملهم گشته بزبان قدسی ترجمان بمیر شرف الدین خان که از طرفش معه عرضی باستیلام عتبه خلافت مشرف شده بود - ارشاد گشت - که اگر معروض آن تیره روزگار مروج راسنی دارد - و مقرون بدروغ و مکر و تزییر نیست - همین زمان بر درگاه آسمان حاه دست بسته حاضر شود که عفو جرایم او فرموده خواهد شد * " شعر * این درگاه ما درگاه نومییدی نیست * صد بار اگر توبه شکستی باز آ و الا از دست برد بهادران لشکر گینی ستان آویزان خواهد شد - که نام و نشان خود را نخواهد یافت - بالجمله از خوف و هراس برش تیغ رستم دلاں رزم آرما آن گروه ضلالت پرده آنقدر بسته آمده بودند - که در دریای ناپیدا کنار حیرت مستغرق گشته چنگل تدبیر بدامن فکوهایی باطل

خود میزدند . و امریکه باعث صلاح و رفلا و برآمد کار توان کرد . دست
 میداد . قریب بود که آن باطل ستیران گم کرده رای گریزان شده و هزیمت
 را عنیمت شمرده بی منت کوشش قنعه را بتصرف اولیای دولت
 گذارد . لکن از کجپازی نمک ناساز چه رقم سازد . که طرفه شعبده بازی
 نموده و بوالعجب نیرنگساری بکار برده که حیرت افزای دیده‌وزان عبرت
 گزین است . شرح بن مقال و تفصیل این اجمال برین نمط است .
 که چون همدۀ اراکین دولت شجاع الدوله امور المنصور خان بهادر بسپمب
 اقوای بعضی کوه اندیشان که خاطر بشانش ساخته بودند . به یقین بظاطر
 آورد . که خان سپه سالار در اندک روزگار بنابر این که کمر فدویت و عقیدت
 شداری بر جان سپاری به تمشیت امور خداوند نعمت محکم بسته . و این
 معنی موجب بلند پائی و عروج جاه و حشمت و توند بود .
 و آریزشهای مردانه و دارگیر رستمانه که درینولا باعدای دولت قاهره نموده
 و میلناید . و ازین دولت خواهی و نیکو بندگی مورد الطاف بیکران
 و مشمول اعطاف بی پایان خسرو جهان گشته تفرق از همگنان خواهد برد .
 و کوس فرور مکنست و مزید قرب ولی نعمت درین طراف خروید زد .
 و اینمعنی را موجب اختلال ملک بل زول دولت خود اندیشیده رگ
 نفسانیت و همچشمی که داشت بضرکت آمد . و قدم جرأت به برخاش
 جوئی بملاحظۀ افرمائی خداوند نعمت پیش نهاد . و از منزل و مژای
 خود کوچیده بسرعت تمامتر در بلدۀ آلہ آباد که جلی استقامت و مسکن
 داموس خان سپه سالار محمد قلیخان بهادر بود . یکایک و ناگهان داخل
 گشت . چون قلعه بلدۀ مذکور از قلاع حصینۀ این ممالک وسیعۀ هندوستان
 است . و مرز نجف خان بهادر در آنوقت از جانب آن گوهر محیط
 شجاعت و شهامت به ناهبائی و هراست قلعه مذکور مامور بود . و نیز

بخان سپه سالار قربان قریبه شصت - بنابر پاس ناموس و فام و ننگ
لوس بوجود عدم اسباب آلات حرب و پیکار و قلت سپاه و کثرت اعدا
همت بمقاومت طرف ثانی بر گماشت - و کمر کارزار بر میان از دل
و جان چست بست - و مانند شیر ژبان و پیل دمان از و مور موران
داندیشیده و کثرت اهل طغیان فترسیده از آلات حرب مانند توپ و تفنگ
هر قدر و هر چه موجود داشت بر مروج قنعه چید - و مستعد کارزار گردید -
شجاع الدوله بهادر چون دید - و بمیزان عقل سلخید - که رآتش امروزی یعنی
هنگامه آرائی بتوپ و تفنگ اندازی بر قلعه عالمی که و بالا خواهد شد -
و منقسه عظیمی در شهر و بحال سکنه آن بلده برپا و تاراج و عارت
دید آنرا خواهد گشت - ازین اراده دایم خود را باز داشت - و لایه
و چالوسی و صام و مدارا اصلح احوال پنداشت - و بهر دو نصف خان
بهادر بکمال تفقه و مهربانی ظاهر ساخت - که این نیازمند درگاه خلایق
پناه احرام کعبه مقصود و اراده آسانه بوس حضور ساطع النور دارد -
و میخواهد که بعد حصول این سعادت درین یورش با برادر عزیز از جان
خان سپه سالار محمد قلیخان بهادر شامل شده رفیق و یکدل باشم - و بموافقت
یکدیگر خدمت خداوند نعمت بجا آورده امریکه بالفعل رو بکار است
کرسی نشین سازم - و از نسکه حامدان و کیمین و دشمنان از یسار و یمین
منتظر قیومی خود اند - عالی الخصوص وزیر برگشته روزگار که از خاندان ما
عداوت قلبی دارد - و لخم بد سرشتی در زمین شوره زار دشمنی میکند -
مبادا سرشورش بردارد - و دست نط و دل دراز گرداند - و ازین حمل که
دلها اند - در عین کشش و کوشش پامی ثبات و قرار بماند - بنابر آن عقل
دور بین چنین تجویز میفماید - که قبایل و ناموس را در دامن من این
حصن حصین بگردم - و خود فارغ البال در حضور باشتغال مهمات خداوند

دنیا و دین پر دارم - و نقد فدویت بمسک امندان زدم - یا سر خود را درین
 مهم زیر اقدام حضرت جهانبانی در بازم - و یا همای فتح و ظفر بر بدام اقبال
 خداوند گودون احتشام آورده مانند نگین نامی زیر این گنبد رمود نام
 بر آرم - بلجمله باقسام ترویر و نسون دل نشین مرزا نجف خان بهادر
 تسمی ساخت - که آن صاف طیزت از مقالات دولتشواهی حضور و اظهار
 معجز و انکسار که مهمان عزیزام و پاس خطور میوزبانان لازم و رسم و آئین
 اسلاف اهل دین سب - و دغدغه و وسوسه را ره بخاطر بدهند - ظاهراً
 با باطن او مدعی تصور نموده عزم حرب موقوف ساخت - تا اینکه روزی
 به بهانه سیور و تماشا آن سردر کثیر الاقدار دران قلعه دلکشا داخل شده
 نعل و ازون رده نسبت استیلا بمال و احوال و ائقال انداخت - و مرزا
 نجف خان بهادر را اسیر پنجه ترویر بلطایف لکچیل گردانیده آدم آسا
 از ان جنت انار بیرون سحبت - و از عدم مروت مردم حرم سرای خان
 سهه سالور را با آنکه نسبت قرابت بملی عم و آبروی ناموس همدیگر و حد
 بود - نظربند کرده دوست و ز دشمن بشناخت *

* نظم *

ملک در پرده لعبت باز باشد * شب و روزش نظر در کار باشد
 نظر از ثابت و سیار بردار * بیگ مزگان زدن برهم رسد کار
 کشد گرونج عمری کس پی گنج * بدست غیر آید گنج پی رفیع
 بمحنت بگذرد عمر گرایی * برد راحت دگر این تلخ کامی
 مشو غافل که این نراد دیرین * رند نقش دو شش بر تخته چندین
 ببرد از لبش کار کسی پیش * حساب عاقبت نگرمت از خویش
 ندارد غیر ازین اسلاف کاری * که بر خاطر نهند اندیشه باری
 اگر کس شاد و مرغمناک باشد * چو بر گس سر بزور خاک باشد
 بعد ارتکاب ین کار در از ادب از راه پیش بینی عرضی خود بصحابت

میر بهادر علی در حضور ساطع، انور رسال داشته استعفا می جرایم در خواست -
هرگاه میر بهادر علی به بساط دوس مقدس مابرجشت - و این سانه
بسماع قدس مجامع رسید - میر مذکور را همراه خواص حضور نزد خان
سپه سالار ارسال فرمودند - خان مذکور از مطالعتش (۱) دسب و پا گم کون -
و جان را از قالب باخت - چنانچه دسب و دویم (۲) ماه شعبان مهر یحیی
خان بهادر و خواجه عهد الباقی خان جوان کثیر لاختلال خان سپه سردار
را بموقف عرض حضور پیش گذرور رسانیدند - که باستماع این سانه
حالتی بهم رسیده که قالب را از جان تهی ساخته و تزلزل در ثوابی
جسمانی بعدی راه یافته - قریب است که شمع حیات انسوده گردد -
شهنشاه دین پناه باستماع این حالت بمقتضای عاطفت خسروانه در حضور
طبیب فرمودند - و از راه توارش و مرادم گستری در آغوش عاطفت
کشیده - بدلاسانی که مافوق از حد شرح و بیان است فراختند
و بموطف بی پایان غم زدا و تسلی بخش گردیده سر نیاز سردار مذکور را
بر لوبج ملک بر افراختند - با این همه تعقدات خاقانی از حمیت و غیرت
خود بی تاب و بیقرار بود و اعلا دل غم آورد او دمی مانند بمل
می آسود - و جناب قدسی مآب که هر لحظه بمواعظ دل پسند
می افزودند از اضطراب پاس ناموس همه نقش بر آب دانسته زیاده تر بیقرار
می گردید - چون از حضور مرخص شده بخانه خود روست بصلاح عقل
خوبش تصور نمود - که رفتن خود پیش شجاع الدوله بهادر انصب است -
و عزم خود مصمم بر یغمینی کرد - از آنجا که دات قدسی معات این برگزیده
کاینات مظهر اتم الهی است - از مال کار ملهم گشته از راه نفقد ذاتی

و رامت فطری خود بذفس نفیس در خیمه آن عقیدت فرجام تشریف
 ارانی فرموده منزل آن عبدیت گزین را رشک ماه و پروین ساخته نور
 آگین نمودند - خان سعادت و عقیدت دسان ناسدقبال شتافته برکاب بوسی
 همایون سر بخرو مہاندات باوج آسمان بر امرشت - جناب تقدس اندساب
 دروغر نصایح آورده گوش آن سعادت پیوند فرموده در سواری خاص
 بخوصی سر بلند ساخته مراجعت بدولت خانه نمودند - و خان معوی لیه
 را بمقام مورچال رخصت ارانی فرمودند - آن مضطرب الاحوال ارشادات
 نصایح جناب خاقانی را اصلاً و مطلقاً در گوش خود نگاہ نداشته بسراسیمگی
 تمام از همان مقام کوچیده عازم آلہ آباد نرد شجاع الدولہ بہادر شد - ازین
 حرکت بیوقت سلک جمعیت سپاہ نصرت پڑا از ہم گسیخت و انصرم
 ین مهم اہم ازین سبب در تعویق بنظر ظاہر پرستان در آمد - شہنشاہ
 بیرونی لوا بملقنای صلاح وقت روز دیگر از کمال رفت و غلطت دلی
 متوجہ احوال عقیدت اشتغال شدہ از قدم میبشت لزوم منزل آن عبدیت
 منہی را رشک فلک الاماک از عروشان فرمودند - مشار الیہ صندوقچہ

تصاویر و کرسی فرنگی زرنگار و قلندار میداکار و آئینہ حلبی کہ از نفایس
 زرگار بود - پیشکش جناب اقدس نموده بمعذرت در ارشادات حضور معروض
 داشت - حضرت بدولت و اقبال چہارہ ماہ شعبان ملاحظہ ہو چال فرمودہ
 داخل سرائق عز و احال شدند - پانجم ماہ مذکور از بسکہ تفرقہ عظیم
 در جمعیتی کہ بہم رسیدہ بود رو داد - سر انعام این مهم را موقوف
 بر وقت دیگر گذاشتہ بمعینہ پشخانہ حکم حران مطاع برای معاودت
 شرف صدور یافت - [درین روز موسی لاس فرنگی باستان بوس ناصیہ سا
 گشت - و بطار (۱) نیمہ آستین قامت انتخا بلند ساخت - و مہر سیف الہ

On the 2nd
 April, 1759,
 Mir Law
 meets Shah
 Asam and
 receives a
 shawl of re-
 ma-
 m-
 (an
 upper robe
 with half
 sleeves made
 of gold and
 silver tis-
 sues). His
 companions
 Mir Saifullah
 and Abdull-
 lah Beg re-
 ceive shawls
 of turbanes,
 etc

و عباد الله بیگ از همراهیان او به تسلیم و مجرای حضور مرانکار
 باج فلک دراز رسانیده بعطای دستان و جامه محمودی چکندوزی مباحی

شدند - هفتم ماه مذکور مقام مهرابی مضرب خیمام گردون احتشام گشت -
 و کریم بیگ که پدرش شاه بیگ درین معرکه پیکار بکار آمده و مصدر برد
 گشته کشته شده بود - معروف بهادر علیخان بهادر کسوت عنایب پوشید
 و بمنصب پدر مرقرار گردید - هشتم پرباب رای (بحجاری بعد از پیشکاری
 رساله غره ناصیه درامت قراء باصرا عظمیت مرزا جوان بخت بهادر بعطای
 بالابند سرفراز گردید - نهم فلعهجه دود فکر از نردناز عاریان اسلام مغنوج
 گشت - و بنصرف اولیای دراک در آمد - سیزدهم از لب دریای سوهی
 الویه ظاهر پیر بحرمت آمد - و ظاهر سفسراون ر مطلع حورشید ساخت -
 و از آنجا سب دریای درگرتی از برپا شدن خیمام ریح مقام از زمین تا آسمان
 رسید - هیزدهم (۱۱) منزل نوب نام از نرول اجال نوبه آگین گشت - و در
 همین اثنا مردم رساله میریحیی خان بهادر باهم خصومت نموده متفرق
 گشتند - بیست و پنجم (۱۲) خان سپه سالار محمد لیبخان بهادر از پیشگاه
 خلافت و حبابانی رخصت یافت - و ریان خود را نفع دانست - خسرو
 رحیم دل از راه مرحمت و عاطفت وقت رخصت و وداع از آب رحمت
 چشم جهان بین را بمناک فرموده شفقت بر حال آن عقیدت اشتمال
 مبدول داشتند - و باز دیگر ارشادات متضمن نصایح و موعظت از راه
 عاطفت از زبان وحی ترجمان بیان نمودند - و نلمات قدسی آیات که سرمایه
 سود و بهبود آن عبودیت سمات بود ظاهر ساختند - که این حرکت ارشاد
 که بوقوع میروند آخر کار هدیه نذیقه نیک بیست - و بر چه پلوسی و [بر] اتوال

کاذبه اعتماد نمودن و مضطر بار رفتن بر خون خود کمر بستن است -
 دینی مهال و نفقه عظیم رو خواهد داد - و نقد جان مهت ریگان
 خواهند رفت - از آنجا که فتدیر ابروی دامن دل آن عقیدت منزل از پنجه
 ناکامی سخت گرفته بود نگذاشت - که من درز نصایح بادشاه عاطفت
 برور حلقه بگوش او شود - بهای خود در کام فنگ گام زد - و در بیشه
 ناکامی قدم فراتر نهاد - بهر حال بعد طی منازل و ره نوردی دشت کرب
 و مصیبت مقامی که شجاع الدوله بهادر قیام داشت رسید - و ملاقات
 یکدیگر فایز گسند - از آنجا که بهادر مدکور مرد پخته کار و دانای روزگار بود -
 سوخت ظاهری بسیار نموده و در اندک فرصت اسیر پنجه نرویز ساخته
 در بلد لاهور رسیده محبوس و متعبد ساخت - و محصلان سحاب بر او
 تعین نمود - سلسله این وسیع در همین مقام گذشته به بیان سوانح دیگر
 سند نیز گام قلم را گرم جولان میسازد - که بعد برخاسته رفتن محمد
 قلیخان بهادر که مدار مهمام و سر رشته امور حضور لامع الفور تدبیرات آن
 خیر سگان و سولت خواة بیمثال مربوط بود - خلل تنظیم و فنور جسیم در نظم
 سلک سپاه صورت پناه ره یافت - اکذمی از ظاهر بیفتن که اختر رادت
 و عقیدت ایدان^(۱) از فروغ رسوخ بندگی روشنی نداشت - از رکاب دولت
 جدائی ورزیدند و راه ناسعدتی پیمودند - و صدر الفت اوطان و محبت
 متعلقان پیش آوردد - و بس دولت خواهند ارادت مدش که و چون آنها از
 آب و گل عبودیت آسنازه دولت سرشته بودد - این پست و بلند حرکات
 ملک بی مدار را اصلا بخاطر راه نداده زمین گیر عتبه سپهر مرتبه شدند -
 و چنگل بدامن دولت که در حقیقت عروة الوثقی بموصل سعادات دنیا^۸

On the 29th April, 1891. Go onel Clive senda Khwajah Kl arula Khan and four others to Shah Alam with a nazar of 500 gold mohurs.

و عقبی است زده ماند کوه از حاکم نجاتیدند - عرو ماه مبارک صیام خواجه
خیر الله خان مرستاده کریں صاحب انگریز معہ چہار کس بطراف کعبہ
دین مشرف گشتہ پانصد مہر از طرف صاحب مذکور در حضور پرنور
بصریہ ندر گذرانیدہ بعمای خلعت فاخرہ قامت انداختار بلند ساختند -

چہاردم لشکر میروای ثر از مقام صدر حرکت نمود - و بعد طی مبارک
نوزدم متصل مرز پور نور گستر گردید - کالیکان کہ سردار ذی شان
و ب حشمت و وقار بود - بتصول سعادت ملازمت کیمیا خاصیت رسیده
بعمای جامہ منسوس خاص کسوت مہانت پوشید - و دیر یک رس

On the 28th May, one of the English obtained an interview with Shah Alam.

اسپ عراقی نواز صہ رفتار از مطبل ہمارا ایدہ مرحمت گردید - عرو
شوال المکرم کہ روز عید سعید بود - عمدہ های آستانہ دولت ندر و پیدکش
در حضور لامع لنور گذرانیدند - و کلاہی صاحبان انگریز بموجب عرض
فیاض عیخان شرف قدمبوس حاصل نمودہ مطالب و مقاصد زہدی
مولان خود بذروہ عرض رسانیدند - جواب معروضات آنها از زبان ہام ترجمان

On the 10th June, on Hussamuddin Khan is conferred the title of Hussam ul-daulah Bahadur. He is appointed Procurator of Administration and Finance. Gopal Pandit also receives a Khata of five piars. On the 28th June, 1891, Shah Alam reaches Lucknow and proceeds thence to Manuganj.

ارشاد گردید - چہاردم ماه مذکور حسام الدین خان و وجیہ ندین خان
برادر خان مسطور مخاطب بخطب حسام الدولہ بہادر نامور گردیدہ کامیاب
مختاری مہم منکی و مالی شدہ مرق فتخار ناوج ملک دوار رسانید
و معرفت نویب خان باریاب مجرا شدہ پیادہ عزت رسید - و گوپال پندت
بعنایت خلعت پنج پارچہ سرمایہ انداختار بدرخت - و ر مرزا پور دوم (۱)
شہر ذی قعدہ نوای میروای سایہ اجلال در لعل گنج انداخت - و بکرجہای
منوثر حوالی مفو گنج خیام فلک احتشام برپا گشت - بذریعہ بستم (۲) مہ
مذکور راجہ جیت سنگہ برادر زادہ و عموی خود بیانوس اشرف سعادت

جاردانی اندوخت - یک هزار روپیه نقد و چند درخت طلا و زنجیر و بیل کوه
 پیکر و در هر اسب زرین لجام پیشکش خدام گرام خدیو سپهر احترام نمود -
 بنصب شش هزاری شش هزار سوار کامیاب و سرور دولت بندگان گشت -
 و بدرحمت خدمت شش پارچه و قدی شمشیر رنگار و اسب مرصع رنگ
 و رفکار سرمایه عز و وقار اندوخت - و نیز دیگر همراهیانش مشمول
 مکرمت خسرو دریا دل بطاع موانع مرزیه گوهر مراد بکف آوردند -
 بست و پنجم^(۱) شهر صدر زیوان مکند پور از ششصد ریت عالیت ماندند
 شاه خور دور گستر گردید - و بطای دستار بستند راجه اجیت سنگه فرق
 عزت بر افرانده همسر امیر ملک گشت - و از امواج بحر احسان و نوازش
 جود و بخشش جهان داور خایه زاد پرور ماندند گهر آبروی نازک یاست - چون
 حضرت عرش آشیانی جلال الدین اکبر بادشاه دران سرزمین میفرمودند
 که بکمال فضا و خوبی هوا دلکش است پرتو زود انگشته سیوگاه مقرر
 فرموده بودند - گیتی خداوند نیز تمیماً و نه کاً تا انفصلی موسم برشکال
 برزول اجال مستحسن و پسندیده رای اصابت پیرا فرمودند - آن معموره
 از بسکه بر سر دوه آباد است - در هر جادب چشمه های خوشگوار که یاد
 از سلسبیل و کوثر میدهند جاری - و سبزه راز و اشجار میوه دار که نا ملک
 بر شاخسار او سر کشیده رشک افرازی موسم بهاری است - دوهت نزی
 طبع همایون گشت - هر طرف سرو فانی خرامان - و هر سو نثار لیل
 گها بدایمن - تا چشم کار کند - چمن چمن گلها و ریاحین رنگارنگ شگفته -
 و تا نگاه پرتو اندازد - صحرای صحرایان آن سرزمین بسان داربایان تو خطان
 سر بر کشیده - در رسته بازارش گدویان دهنه دهنه بر درگاهها نشسته -

On the 18th
 July, 1750,
 he meets
 Bajah Ajit
 Singh who
 officer. Bajah
 Singh is re-
 warded with
 the post of
 Shash hasan
 and appoint-
 ed to the
 command
 of 6,000 ca-
 verry troops.
 He also re-
 ceives a robe
 of six pieces,
 a sword and
 a horse from
 the Emperor.
 On the 21st
 July, Shah
 Akbar reaches
 Rawa Ma-
 kundpur and
 encamps in a
 park laid out
 by the Em-
 peror Akbar.

بشوخی و طندری بکار دلبری و دلبازی مانند طاق ابوری خوبان پیوسته -
و جهان داور چندی بنابر آن که تعب و کوفت قطع مفاصل طاری احوال
قدسی از لیرنگسازی ملک خیال و از گردش ماه و سال بود - میل خاطر
مبارک باسایش نمودند - فضل الله خان بخشی و میر یحیی خان بهادر
که از حسن بندگی جوهر مدیبت بر روی کار آورده بودند - به طای گرشواره
معزز گردیدند - غرق ذیحصه از خیمه داخل عمارت شده آن قصر دلفشین
را رشک خلد برین فرمودند - دهم ماه مذکور که روز عید الضحی^(۱) بود -
برای ادای دیوگانه عید بعیدگاه رونق بخش گردیده رسم قربانی بعد از
ادای نماز مواقیح حکم ربانی بجا آوردند - و مقر و مساکین و ارباب استحقاق
آنجا را مستعنی از جود و همت خود فرمودند - و بنده های درگاه
آسمان جایه مواقی مرتبه خود ها پیشکشهای لایقه و داور بحضور پر نور
گذرانیده آداب تعینیت و مهاربان بنقدیم رسانیدند درین ایام چون بر صحنه
خاطر الهام مفاظر از شواهد و قراین نقش نمکهرامی^(۲) و پندخان که در
یورش قلعه عظیم آبد آمیزشی باطل بغی داشت - و خفیه آن هندوی
بدیدی را بشورش و مسام می انگیزشت - شست - ازینمعنی از طرف آن
کوته اندیش انحراف کی بخاطر اقدس راه یافت - و چون هنوز مهمات
عظیم پدش نهاد بود - باندیشه اینمعنی که بودن اینچنین کسان که بظاهر
بر اولیای دولت خود را می نمایند - و در باطن بمعاندین پیوند میدارند -
در هر مهم موجب خلبای عظیم است - و شر قلیلی برای خیر کثیر جابر
است - بهتر آنست که رجوع نابود او را از آب نیخ در گذرانند - و این خیر
را از گلشن آسانه دولت برونند - بست و سپوم^(۳) ماه مذکور فتح علیخان

Fath Ali
Khan is or-
dered to put
to death
Naubat
Khan who
had behaved
treacherous-
ly during the
previous
Siege of
Patna.

مراقب فرمان قضا جویان مامور بقتل آن کافر دعوت گردید - و بمجرد صدور حکم معلی بیاداش اعمال او را رسانید - بعد آن پنج شرفی براجہ رزم دتہہ حکم شد کہ برای تجهیز و تکفین آن سرارار نفرین بدهد - و مدفون سازند - تا دیگران دیدہ عبرت بزرکشایند - و آیندہ مصدر این چنین حرکت کہ موجب وخامت عاقبت است - هیچکس نکرد - بست و ششم (۱) ماه مسطور قنبر علیخان و غبرہ پسرانش را در حضور طلب فرمودہ خلعت عاتمی مرحمت شد - و شش عدد نویثہ زرباف بوالدہ و اراج مدفونی تفضل گردید - و حسام الدین خان و وجیہ الدین خان و حیات علیخان را کہ از اقربای او بودند - بعایت [دو پنجه ها] عرت و امتیاز یافتند - احمد علیخان برادر غلام علیخان کہ در بادیہ خودکامی قدم گذاشته بجزیم مہکرامی (۲) قصیر راز بود - گرفتار حلقہ های رنجور شدہ بر خر سوار شہر دار تمام شہر و لشکر کشت و از منصب و خدمت معزل و محبوس شد - و بعد ازان از سر قتل آن درگذشتہ از راه مکرمت و احسان محطی دادہ مطلق العنان فرمودند ■

شہید شہید شدن حضرت عالمگیر ثانی
و خانخانان پسر و پسر شہید اعتماد الدولہ
تغائی و زیر عہد آنحضرت از دست او

Martyrdom
of Knapar
Aurangiz II
and of Khan
Khanan the
son of Vakil
Tum & du-
daula.

مگرچہ تقدیرات لم یزلی از ایندای عالم کون و فساد بمضمون حاف القلم بما هو کاین بر آن رفته - کہ منیت ازلی کہ وقوع آن در گرو وقت است بالصورہ بعرضہ ظهور رسد - لیکن از دست کسی کہ بر آید اگر

حسناتست تاج سعادت بر سرش نهاد - و عذ الله مجبور و عند الناس
 مشكور میگردد - و اگر مصدر اعمال زشت و قبیحه گشت خلعت شقاوت
 بر قامت و درزند - و وبال و نكال دنیا و عقبی که عاید حال خسران مآلش
 شود گرفتار سازد - و در دنیا ابدالآباد بیادش اعمال معصی فریوان فقرین خلائق
 گردانند - اعوذ بالله من شرور افسنا و من سیات اعمالنا - شاهد این مقال
 این است که چون باز دویم شاه درانی بنابر اینکه وزیر سرایا تزییر امواج
 دکن ر بسمت لاهور فرستاده در قلع و قمع بنیاد خود انداده - و با قشون
 شاهي خلاف مرضي حضرت جهانماني پرخاش بیجا بارادۀ فاسد که
 ملک بخشیده را بار ستان بمرهنگها داد - عزم دار الخلافة نمود - و بانقمام
 یفکه قوم مذکور بی ادبی و بیماکی از شاهزاده تیمور شاه و سرد جهان خان
 بعمل آورده - نیز با نجیب الدوله بهادر میر بخشی بمرضی حضور افندس
 باعانت و امداد چنگوبا سرداردنهنیان آویرش و کارش نمود - و آخر الامر آن
 سردار با وقار را از دار الخلافة بدر کرد - و با اینهمه میخواست که فرج کشی
 بر ملک آن مدوی برگاه والا بشمول توجه حضرت حاکمان بطرف نجیب آباد
 بعمل آرد - کمر همت بست - و علاوه آن قبل اربین که خانخانان را بترویر
 و دغا سید جمیل الدین خان و مهدی قلیخان که خان مذکور از قوم کشمیری
 و ملقه روگار بود و ازین سبب بموقت طیف بد همدیگر مدار کارش
 شده بود مرستان - و آن بیبناکان خیره ناگهان و بی خبر در محضر که والدۀ
 خانخانان و جدۀ آن شقاوت نشان مستوره عصمت و مضدرة عفت و طهارت
 مواب شعله پوری بیگم بودند - پاس ناموس نکرده بیمهت و بی تحاشا
 اندرون آمدند - و آن بیگنۀ را کشیده و همراه خود آورده بموجب گفته او
 در قلعه دولت خانه بادشاهی محبوس ساختند - و آن باعث تبت اندیش
 دست ظلم و تعدی بمان و عرض رعایا دراز ساخته کافۀ عباد الله را از جور

بی نهایت خود بجان آورد و رجائید - و دکنیان را که از قدیم عظیم لثیم مشهور و معروف اند برنگیز به خرابی و ویرانی ملک کرده پهرسو میدوید - و باین دست آبر آن شور انگیز از خزانة عامرة بادشاهی مبلعهای خطیر و از کارخانجات اجناس بدست آورده باخوان الشیاطین میداد - و برفاه آن معاندین صرف میکرد - و مرقعات سپاه بادشاهی را از غایت تکبر و بیدانشی و حق ناسپاسی بالکل برهم کرد - تا اینکه کار بجائی رسید که تمام اساس^(۱) دواست خانه که خواقین گیتی ستان و بادشاهان گردون توان بسعی و تلاش مردمی و مردانگی در مدت ها اندوخته و یانگار خود گذاشته بودند - یکسر برباد داد - چون تمام کارخانجات را جازو داد و هیچ درامها نماند - نظر بوم اگر خود بکندن ستف دیوان خاص که از نقره بنا کرده اعلی حضرت شاهجهان بادشاه از ابتدای ترتیب قعده مبارک بود اندوخت - چندنچه چند نغصهها ازان سلق برداشت - و بر تمام آن هست گماشت - و جواهر و اهر پوشاک خاص که بی نظیر و بی عدیل در محل معلی بذهوین عهده داران بود بطرب آن داندان حرم تیر کرد - و پردة نمکهرامی^(۲) بر چشم خود انداخت - و پیغام ارسال آن بهضرب بمنیت و ساجست فرستاد - چندنچه طوعاً و کرها گزشت - آنچه گرفت و متصرف بدست تعدی شد و چندین وجوه دیگر که نگارش آن باعث ملال خاطر و گنجایش در دوائر نمی توان شد - قدم انداز نموده بارتام وقایع حضور ساطع النور می پردرد - که هرگاه آن ناهنجار مصدر این حرکتهای دور (کار گردیدن - و بمسامع قدس مجامع حضرت قدر قدرت رسید - روی درهم کشیدند - و محال طلبی ها که میکرد قرین اجابت نگشت - آن خود فرض مغرور از دانش دیر بعضی مکاتیب و مراسلات که برای شهنشاه

ار حضور پر نور بر خلاف مدعا و مقصود آن خود کام ریب از نام یافته بود
 بران مطلع شد - و آگاهی یافت - همین معذی را دست او بر فتنه انگیزی
 و بد اندیسی نسبت به فرمان رمان ساخت - و تقم عداوت در مزرع دل
 سراسر شقاوت خود کاشت - و سر رشته عیودیت از دست داد - و بر
 کوزلکی بر چشم انداخت - و حقوق ولی نعمت بشکست -
 مهدی قلیخان ضلالت نشان و بالا باشخان شقاوت دودمان را بجهت
 بداندیشی خسرو زمان یعنی حضرت مانگیر، بدرجۀ شهادت رسانیدند
 تعیین و مقرر ساخت - و خود مصلحتاً کوچیده آنطرف دریای چین
 وخت ادبار انداخت - و بزر فیض الدوله سعد لدین خان بهادر
 میرسامانر به بهانه پوش خود طلبیده نگه داشت - قایی صبح این امر شلیع
 سرانجام پذیرد - آن هر دو در خصمت شوم طعنت کمر بر خون شهشاه
 بیگناه بستند - و بحضور پر نور باریاب مجبر شده حبار آمدن درویشان
 را ولایت و حرار ملاقات حضرت ظل الله بآن تقلید منسلان بنابر حصول
 بیض باطنی و استمداد، ریشان بادوح حیه سازی جناب آنحضرت ر
 ترعیب نمودند - هر چند بر آئینه خاطر آنجناب اظهار آن هر دو روپا
 محبت که خالی از کدورت سخن سایی اینها نبود - انعکاس پذیر شد -
 و باهمال و گداختن بر وقت دیگر ارشاد گردید - بیکن بآئینی معروضداشتند
 که مقررن باحباب گردید - چار و ناچار بنارنج هفتم ربیع الثانی سوار نموده
 عنان عزیمت آذهریار بطرف [کوله فیروزی] که مسجدی بنا کرده فیروز شاه
 در آن واقع و آن سوهنگان غدر را در آنجا نسائیده بودند - معطوف
 گردانیدند - آنجناب تشریف فرما شده بآنها که درویشان قرار داده
 بودند - ملاقات کردند - و بعد ملاقات برای مراجعت بدولت خانه برخاسته
 بودند که بضرب پیش قبضی که در پهلورند و کارگر افغان - طایر روح آن

Circum-
stances of
the associa-
tion of Alam-
gir II, Mehdi
Quli Khan
and Bajabash
Khan were
appointed by
the Vizir to
murder the
Emperor.

On the 7th
Rabi'ul
Awwal (28th
November
1749) Alam-
gir II was in-
duced to go
to Goldfiruzi
by the Vizir's
people, who
made out
that certain
dervishes had
lately come
there.

شعاعی سدره آشیاں پرواز نمود - و آن بیرحمان جلال سیرت از بعضی و عدالت
 نعش پاک و پاکیزه آن شهادت نصیب را از کرسی انعمات پائین افکند
 و شقاوت دین و دنیا برای خود اندوختند - اوژنگان دست غارت بر اسبابیکه
 در سواری موجود بود دراز کردند - و انواع بد حرکتی ها بمرودمیکه در رکاب
 حاضر بودند بعمل آوردند - ملتقم حقیقی بجمعی اعمال شذیعه آنها در
 عذاب شدید بدار عقلی گرفتار سازد - و بدرک اسفل جهنم پایدار دارد -
 ز وقوع این سانحه عالمی دست ناسف گیرد - و هدای و ولا ر رعایایان
 بگوش آسمانیان رسید * * نظم *

دین ماتم که عالمگیر افتاد * بخاک از ضعف صبح پیر افتاد An elegy on 'Alamgir II's martyrdom.
 بگودون کرد در این سوگوازی * امق خون شفق از دیده جاری
 نسیم صبح خاک اشاند بر سر * که میل دخمه دارد مهر انور
 بر آمد از دل زاری چو فریاد * که بر خورشید معشر رخت بیداد
 طلوع صبح از مهر آتش افروخت * سپید اختران در مجمرش سوخت
 خم پر بیل از ماتم جهانست * کبود از قم قبای آسمان است
 کدام اختر بر آفتاب سوخت افتاد * بنخند کار شد ارتضت افتاد
 در عافیه اعظم ~~بجای آمد~~ قبی چاه نیست دنیا چم کھا رفت
 بظلم ~~لنک~~ گودون را دگر کار * بکسر عدل کسری شد رواندار
 زمانه باز بغیاد بد افکند * بدست چهل کار بخورد افکند
 گریبان توقع زد طرب چاک * ز خون عیش تر شد دامن خاک
 چو شد از مرگ آتش مهو غناک * کلاه از ننگد از ورق بر خاک
 بعد این سانحه هوش ربا و راقعه جانفرسا ناگهان صبحی خبر شهادت
 خاننادران مظلوم مرحوم نیز اشتہار یافت - چه آن خونریزان بی دین
 و غلات کیشان بد آئین که اخوان الشیاطین بودند - بعد اقام این مهم

شمشیر کین بر سر آن مرحوم علم کردند - و بجزم بدویت و عقیدت بهادی
 که بمقتضای خانه زادی در حجاب شهنشاه عرش بارگاه داشت - و در
 نفس الامر بزرگ خدی بی همنا و خلائق آن ایرد یکتا از بزرگترین
 ثواب ها بود - ازین محضت گد دنیا در گذراندند - و بعد از خفا کردن
 کارش تمام کردند *

در آمد خروش از زمیں درمن * دگرگونه شد گردش آسمان
 غباری شد از خاک قیره بلند * که چشم مه و مهر گردید بلند
 سحاب آفتاب از دیده ریخت * که دریا بصحرای سیمش گریخت
 اجل منفعل گشت از آن خط * که نگاشت رای موافق بجای
 ملای که کسی از ندارد نفور * اثر کرد در مرغ و ماهی و مور
 باد از نظر آن روزان چرخ * که چون لاله حورشید ازین داشت داغ
 بعبرت نظر کن ازین سنگلاخ * شررتنگ جسم است و دستش فراخ
 بود همچون اعتبار جهان * نگفتد بوهم و فیاس و گمان
 حریفان طابع درین بومگاه * چراغ سعادت درویشدگاه
 گهی تیره ایام از بخت داغ * چوپروانه آمد بپای چراغ
 مدت مومروگی و حکم رایی حضرت عرش منزل عالمگیر ثانی روزانه

مرتب پنج سال و چند ماه بود - الفصه وزیر بی تدبیر رسیده بخت بعد
 انصراف این کار در دشت و دین دور بمقتضای ری ناقص خود تهمت قاج
 و تحت و فرمان روایی بنام معی الملة پسر محی السفة که از دبایر
 محمد کام بخش پسر حضرت خدی مکن بود - بست - و به خطاب شاهجهان
 دمرود گردانید - و این قبای سلطنت ده بر بالایش ناریا بود - بمقرض
 طمع قطع و بریده از راه عدل و ساد درخت - و اسم بادشاه بنام آن
 معبوس مایوس مقرر ساخت - و خود با فوج و هشم برای معارفت

In elegy on
 Khān Khā-
 nūn's mar-
 tyrdom.

The duration
 of Alamgir
 II's reign was
 five years and
 a few months.
 Accession of
 Muhi-
 u-Millat, son
 of Muhi-us
 sunnat, with
 the title of
 Shāh Jahān.

Attack of
 the Vizir on
 Nāibābad
 and the brave
 resistance of
 Nāibud-
 daulah.

حکومت پیش حیدر شاه نو که شاهي در بلقش گدایان توان گفت -
 بر آورده منوجه بطراف نجیب آباد گسب - دکنیان بدسگال از پشت
 گرمی آن بد مال بر سر نجیب الدوله یورش کردند و آن شیر شریک
 میدان شجاعت بکمال استقلال و استقامت از شورش آقوم و از قوت
 آنها مانند کوه از جا دروب - و به نیروی همت و قوت بازاری شهامت
 قدم استواری و پایداری مستحکم ساخته برای دفع کفره نحره سینه سپر
 و مقابل گشت - و نبرد های دیرینه نموده دمار از دشمنان دین بر آورد -
 بالجملة نجیب الدوله بهادر بعد کارها که بذاتید الهی قدمش پس
 نیفتاد - نظر بر ملت موج خود و ثروت اعدا مصلحت و ثروت چنان دانست
 که در سرتال مورچال قایم کرده بچنگ توپخانه باید جزدید - چنانچه کار
 بمحاصره کشید - و علبه افکار روز افزون میکردید - الحال سر رشته این مقال
 همین جا گذاشته احوال خجسته مالی خدیو مؤید اوضاع ایزد متعال
 در سلک تقریر میگذرد *

آغاز داستان فرخ عنوان جلوس فرمودن
 Coronation of Shah Alam II.

شاه عالم و عالمیان بادشاه دین پرور

حضرت شاه عالم بهادر خلد الله

ملک و سلطنته

چون پیش از وقوع این ساعده که آن کورنگ به بغدادی حضرت
 عرش ملول طالب الله ثراه مصدر بی ادبی شده برای خود و نال دنیا
 و عذاب و عقوبت عقی اندوخت - و مقتضای نفس شوم امارة خرمین
 سعادت از برق شقاوت ابدی و ازلی سوخت - بمسامع قدسی رسیده بود

آئینه

که هنوز هم آن گمراه قبیله روز با وصف چنین حرکتها که موجب ویرانی عالم و خرابی امور ساطنت بعمل آورده پیوسته در صدد آنست که بآلکلیه انتظام خلافت برهم خورد و ارکان دین و دولت نر پا آیند - لاجرم هست بآند بادشاه ارجمند بار دیگر مصروف معرکه آرائی به تسخیر عظیم آید گشت - تا بران مملکت تصرف یافته مکانات عمل هر قبیله رای سرکش بوجود آید - و پیله فعلت از گوش هوش آنها برآید از مقام ریوان مکند پور نهضت رایات عالیات بآنسمت گردید * و در باب حاضر شدن باعانت نجیب الدوله بهادر که دولت خواه واقعی ایندولت اید قرین و از ابتدا باستحکام امور خلافت بدل و جان مصروف گشته بود - بمضمون اینکه چون امواج دکن باین دولت خواه آویزش و کاوش نموده کار برو تنگ ساخته اند - و استیصال اینها لازم هست والا نهمت ما بدولت است - باتفاق خود این کفره اهل بعی و طعیان را ازین مملکت اخراج باید کرد - و برای شجاع الدوله بهادر منشور لامع انور عز اصدار یافت - که خود را بسرعت تمامتر در آنجا رسانند و اهل طغیانرا بدر سازند - و علی هذاالقیاس بقیام دیگر سرداران افغانه مثل حافظ الملک حافظ رحمتخان و احمد خان بهادر حسب الحکم [و] مناشیر مبنی بر تقید و تاکید بر^۱ شمول آنها زیر ارقام یافت - که از غروب و جوار افواج دریا مواج براهم آورده در استیصال این قوم که دایر و سایر این مملکت شده اند - قدم هست و جرأت پیش گذارند - و توقف و تساهل درین امر جایز نداشته مستعد جنگ و پیکار شوند - و برای شاه جمجاه احمد شاه درانی نامه بتمهید قواعد خلعت و ردا و استمداد و استعانت در امور دین مبین که کفره نجیره بعلیه دست

Shah 'Alam starts a second time from Rewār Munkondpur in order to besiege Patna.

Shah 'Alam writes to Shujā'u-d-daulah and to Najib-u-d-daulah, asking them to put a check on the rapacious raids of the troops of the Deccan.

Letter of Shah 'Alam to Ahmad Shah Durāni.

یافته اند و پشت گرمی مسلمانان و کمر بستن در جهاد که بر جمیع اهل

اسلام واجب خصوصاً بر ذمه سلاطین که پادشاه دین و امیر مؤمنین اند

بیشتر لازم بلکه فرض است رقم پذیر گشت - چنانچه شجاع الدوله بهادر مطابق فرمان قضا توامان معه لشکر جرار برسم یلعار روان گشت - و در کم فرصت به نجیب الدوله بهادر معحق شد - و بر تذبیه آن قوم همت گماشت - چنانچه آن بوم خصلتان که باطراف و جنوب منتشر برای دست و قاراج بودند - و گرد و نواح را بیچاره و بران می کردند یکبارگی بر آنها افواج بهادر موصوف حمله آورده و (بر تیغ بیدریغ کشیده بسیاری را بجهنم واصل کردند - و دست قاراج و غارت آنها را کوفاه ساختند - اریزمعنی

in accordance with Shāh 'Alam's injunction Shuyku-d-daulah goes to meet Najib-d-daulah and puts down the refractory troops of the Deccan, who are completely routed.

رعب و هراس در دل آنها رانید - و جوی گریز ندیده یکسر هجوم

آورده شرش عظیم از هر چار سو انداختند - و بچنگ تیر و تفنگ چندین

بار کوششهای بیخ و آویزشهای شدید نمودند - لکن هر بار در محاربه

کمی از پیشدستیهای افواج اسلام اران قوم بیدین ظهور میسیدند - و بسیاری

کشته میشدند - و هر همه روز بغزار می آوردند * روزیکه لشکر ظفر اثر بهادر

موصوف قریب سنگر که امیرالامرا نجیب الدوله برای حفاظت خون

مرتب ساخته بود زانجا اقامت داشت - آنقوم ملاعین بر خلاف گذشته

که جنگ گریز میکنند - و بعد از خوردن بهادران لشکر اسلام گریز اختیار

نمیکردند - پای استقامت محکم و استوار داشته صف آرا شدند - و بکمال

دلیوری و دلآوری از طراف غلغله انداخته تاوسع امکان و مقدور خود حمله

آور گشتند * مبارزان اسلام و بهادران میروزی اعلام تیغ تقدم کشیده کارزار

بستمانه کردند - و درون بخت شجاع از دماغ مشهوران آنچنان برآوردند -

که عار فرار لاجار اخذیر نمودند - و آن سرزمین (بخار وجود آن گوره بیدین پاک گردید - و مرودگاه لشکر سلام بمقامی که دایره دولت جذب حدیو گیتی پناه بود و امیر الامرا قیام داشت - بفر و احتشام گشت * وزیر الممالک و امیر الامرا باهم ملاقی شدند - و باهم بساط عیش و نشاط چیده مجلس یکجتهی ها و اتحاد آراستند - و هر دو کس یکدل شده برای انهدام بنیاد کفر بحضور شاه عربی خود ها نوشتند * دران ایام قشون گیتی کشای شاهی از دریای اٹک عبور نموده صاحبان دناچی پل را که بمحاصره جمون مشغول و از طرف دکھلیان بصوبه داری پنجاب مرمور بود - پایمال کرده و قرین مدست و ادب و ساحت ازاد بندوبست اذملع داشت - که در همان اثنا نوشتجات این هر دو عمده و نظر گذشتند - بادشاه بحمایت اسلام مجاهدان دین و حکم مرمود که کمر بدیع قوم بیدین بست و (بحر زخار پید و سناج گذشته پاشده کرب بحوالی سهرند رسند - و موج چپاول شاهی که آثار فتوحات غیبی بود - اوائی عزیمت بصوب نجیب آباد افرازند * چنکو ضلالت کیش بدریافت این حیر قرین رعسب و هراس گشته دست از محاصره کشید - و هر چند خوسب که سد راه افواج بحر امواج گردد و تدبیری برانگیرد که متفق همدیگر بشود - لیکن غریق دریای ناکامی گشته بساحل مراد برسید - و ر تلاطم افواج قاب استقامت نیارزده بهریمت راه فرار غنیمت دانست * هرگاه آن سرزمین از بخار وجود آن ناپاکان پاک گشت - و نجیب الدوله بهادر را هم فراغ خاطر بهم رسید - شعاع لدوله بهادر بنابر اینکه در بلد لکهنو بعضی زمینداران که سر بشورش بلند ساخته بودند و تنبیه آنها از جمله اهم مطالب بود سز امیر الامر مرخص گشته بسرعت روانه لکهنو شده بندوبست (۱) اذملع

Route of Dattaji Tappa.

Flight of Jankū.

Shujā'ud-daulah proceeds to Lucknow and punishes certain rebel zemindars.

پرداخت • آنفون، اخبار حضور لامع لنور باظهار میرساند که چون الویة
 مروجه باهتزاز آمده خدمت مختصری که متصل عیدگاه نصب شده بود
 بیست و هفتم ماه محرم الحرام جناب گردون احتشام داخل شدند -
 مصحوب مرزا راجه [را] در خدمت بیضی موهبت مام شایه - که در پیش

صاحب باطن بیدار دل جدا آگاه بود - فردی بدستخط خاص مرزین
 فرموده پیچ دیده بطریق درگاه، در مصافات صوبه آله آباد برای مصارف
 در پیرسان خدمت آن حقیق و معارف آگاه و تدارک مسجد و چاه و بقارخانه

دفتر و بنای مهمان سرا مقرر فرموده فرستادند - و استمداد همت در امور
 سرانجام مملکت و حصول فتح و نصرت استدعا نمودند - و اراجه بقال بیک

باصرام مقاصد و مطالب آگهی یافتند - و مرزیه مقهوری اعدا و استحکام
 بنیان سلطنت بکوش مسرت بیوش شنیدند - و بحول و قوه یردانی

مذوجه به تسخیر عظیم آباد شدند - هفدهم صفر المظفر راناجی
 و شیواجی قوم مرهه بواسطت بهادر علیخان بهسادت قدیموس رسیدند

بعاطفت خسروانی سرور دولت بغدادی شدند - و آله دان و متسارام
 از طرف کامگار خان که یکی از زمینداران عمده مرشد آباد است -

نصیه سالی بارگاه عرش اشتیاء بواسطت مدار الدوله بهادر گشتند -
 و رسوخ عقیدت و صدق ارادت خان مذکور زبانی خودها عرض حضور

بیضی گنجور نمودند - و بانظار عاطفت منظور شدند - و مرزا حسین خان
 که سردار عمده قوم معل است - بنعظیم بارگاه خلایق پندار شگفته در همین

ماه جنبه سالی بسجادات عبودیت و مرزا خان و آقا سید شد - و بعطای
 جامه ملبوس خاص لباس مفاخرت پوشید - و از طرف راجه اجیت سنگه

چندین دست خلع زر اندود مکاف و دیگر اقمشه نفیسه برسم پیشکش

Shah 'Ālam
pays a visit
to Imām
Shāh.

Shah 'Ālam
receives Hānā-
ji and Sivaji.

Shah 'Ālam
grants an
audience to
Hānād and
Mansūr Khān,
envoys of
Kāragār
Khān, a
zealand in
the neigh-
bourhood of
Mushida-
bad.

از نظر خورشید اثر گذشت - ارادجمله چند پارچه از رة نورش بمدار الدوله بهادر و ممتاز الدوله بهادر عطا گشت - و معروف راجه اجیب سنگه راجه پهلان سنگه ساکن اوچهره و جگروپ سنگه و سرب سکه و گویال سنگه باریاب مجرا شده شرف ملازمت اشرف دریافتند - و از اخبار نجیب آباد ربابی راو چکیت راو که وکیل نجیب الدوله بهادر بود - بعرض اقدس رسید - که جنکو ادبار شعر ز بخت برگشته خویش عارم دار الخلافة شاهجهان آباد صابا الله تعالی عن الافئدة والقاصد گشته - و نوچ درانی و نیز موج میر الامرا بهادر بتعاقب آن زمیده بخت رفته اند * پنجم ماه ربیع الاول پیشخانه همایون از مقام برزیا روانه گشته در موضع کهرکری سراوج بگردون کشید - و راجه سبهنوخته و عادل خان و حاجی محمد بآستانبوسی فایز گردیدند - رحیم خان در ضرب بندوق به پیشگاه جهانپانی پیشکش ساخت - و مورد عنایت گشت - و بعطای خدمت بلند پایه گردید * ششم ماه ربور مقام حسین گنج ندوی عقیدت مآثر رضا قلیخان بهادر که حموض ارادت و عقائد نسبت بندگل خدیو جهان سرمایه افزایش قدر و منزلت خود ساخته - و ازین معنی در بطنی بیض موطن جناب حضرت خاقان برآستی و درستی جا ساخته - و بنظر مرحمت و احسان منظور بوده بملازمت والا کامیاب گشت - و بعنایت یکرأس اسمپ از حصور اقدس سر عزت تا آسمان بلند ساخت * بیست و یکم از طلوع رایات خورشید آیات مقام مرارپور نورپی گشت - و رانجا مقام اوٹال نزول سعادت و اجمال گشت - و رحیم خان بعطی قبضه شمشیر افتخار اندوز گردید * بیست و سوم حوالی چنار گده نور آگین از طلوع ماهچه الوبه فیروزپی گشت - و از آنمقام سرمای مغن از پرتو رایات جهانکشا رونق پذیر شد * بیست و پنجم ماه مذکور سر آمد ازاین دراست عظمی

Shah 'Alam is apprized by Jagat Rao, agent of Najib-ud-daulah, of Jankū's plans for marching against Dauli Itinerary of Shah 'Alam continued. He reaches Khar-Khari on October 15th, 1760.

On the 21st October, 1760, he reaches Mirzapur.

عمداً جوانان خلعت کبری مدوی عقیدت و اردت مطهر زین العابدین
 خان بهادر که جبین عبودیت قزاقان از ان نقوش لدویت روشن بود -
 معرفت منیر الدوله بهادر کامیاب دولت قدمبوس گشته بمواهب سطنایی
 صفخر و مباحی گشت - در همین آوان گذر مردم باستانه دولت رسیده
 سرور دولت بخدگی شدند - چندچه میر احمدی خان خلع نواب
 جان بدر خان مرحوم تعالی این کمترین درگاه والا معرفت فضل الله خان
 دششی و شمشیر خان بموجب عرض نواز خان و کالیکان و جوهر علیخان
 و عشق خواجه سرایان و میر حسن نه و احمد بیگ و کریم خان و محمد
 تقی خان و سیدخان و اسد علی بیگ و کمال خان و دیا سنگه و یحیی
 سنگه و سوبها سنگه و عظیم لدین خان پسر دریم جان نثار خان مذکور
 و بچمن سنگه و شیخ شهاب و اکبر صیخان و موسنگه و خوجه محمد الدین
 و چندر سین و اوکسین و رای هفس رنج پیشکار بخشیدگری و بوسه خان
 و شیخ محبوب علی و سید شکر الله و میر میاض معرفت بهروز خان عرف
 بهادر علی خان و غیره شرف آستانه بوس دریافتند - و مواجب مرده خودها
 بدر گذرانیده بهذیات تبرک سرور شدند - و درینوا اجناسی که بابت
 تخت و قاراج سدر شده که محموله ارایهها بر آستان دولت آمده بود -
 بعاریان نصرت نشان تقسیم گشت - و در راه سپاه دست چود و همت
 کشادند - و همدین زمان محمد شرف بوستانه کامکار خان مینی بسجود
 درگاه خرقانین پناه جبین نیاز سوده عرضداشت خان مذکور در حضور
 ساطع النور گذرانید - و بعطای بالا بقدر سر بند گشت - و گنگارم بخدمت
 پیشکاری بیوتات ولا مورد عنایت شد * بیست و بهم لب دریای کوم
 ناسه از نزول موکب اقبال رشک مزای باغ و بهار گردید - و درین مقام
 سوانج بلگه من و عن بهرض همایون رسید - بقرنیم سوم ربیع الثاني لب

On the 4th
 November,
 1760, the
 mehta Zaynu-
 l-'Abidin
 Khan.

He defeats
 Sunder Shah
 and the
 latter's
 effects are
 distributed
 amongst the
 victorious
 Moslems.

On the 8th
 November,
 1760, Shah
 'Alam resolves
 on the banks
 of the Karam-
 asah, on
 the 12th, he
 advances as
 far as the
 banks of the
 Dargavati;
 on the
 25th, he
 reaches Sah-

serāīn, on the 28th, he encamps before the tomb of Chaudan Shāhid; on the 8th December, he crosses the river Sohan and reaches Khanuli.

دریای در گزنی مضرب خیام گردون احتشام گشت - شانزدهم بهشت زیات
 بطرف سهرالون بعمل آمد - نوزدهم مقام متصل درگاه فیض بار چندن
 شهید شد - و زیارت آن بقعه فرموده بدل و بخشش محتاجین را مستغنی
 ساختند - بیست و نهم از لب دریای سوهن عبور لسکو ظفر اثر شده متصل
 موضع کهنولی بدولت و اقبال نزل احلال فرمودند *

وقایع جلوس فرمودن حضرت خافان پادشاه زمین
 و زمان مورد عنایت یزدان خلیفه خاتم
 پیغمبران والا دودمان خلافت کبری و ارث
 سلطنت عظمی حق شناس عدالت گستر
 آیه رحمت دادار اکبر نور افزای
 ساحت جهان فروغ بخش عالم
 کن فکان بر اورنگ فرمانروائی
 درین اوان میمنت اقتدران
 و دیگر سوانح و روداد
 متعلق آن

Coronation
 of Shāh
 'Alam.

چون ابروی هلال شهر جمادی الاول از مطلع سعادت بلند گشت و قدوم
 مسرت لزوم ایام سعید که بساط ملا عید بهاران سرور و شادمانی بدولت

خواهان بین آستانه میض نشانه بفراران حجت‌سنکی و بهروزی جلوه نمود
 غره ماه مذکور اخبار دارالحکومه از بد حرکتی وزیر که سبب بعذاب غفران
 مآب حضرت عرش منزل طاب الله چنانچه ذکر شد بمسامع تالیف خدیو
 گیتی ستان رسید خاطر اقدس قرین ملال و غم گشته سر رشته صبر و سکون
 از نسب دادند جزم و فرج و فتنه بسیار نموده یکروز روز ازین سادحه
 جانفرسا نمی نپاسودند - از آنجا که ر تقدیر هیچ کس را گویر نیست و حیات
 جبروتی باحدی از نوع بشر نداده اند امریان و دولت خواهان بساط قدس
 مضط معروض داشتند که اگرچه این واقعه هایل ملال انزای خاطر اقدس
 است لیکن حکمت باله ازلی چنین مقتضی بود که اورنگ خلافت
 و هابدانی از پاینوسی چنین برگزیده درگاه صمدیت که گردون دوار چندین
 چرخ برای همین کار زده شرامت پذیر گردد و درهم و دنانیر و نقره از پیشه
 سکه اسم مبارک سرخورد و مانند صبح صادق بسفید زرینی در اطراف مملکت
 روشن گردد صلاح دولت است که بی قائل عروس این دولت خدا داد را
 در آغوش کشند و سجدهات شکر بدرگاه واهب بی منت بجا آرند و این
 عطیه کبری را از سعادت طائع عدو سوز تصور فرمایند * بنابر مصلحت دید
 و بمقتضای وقت برای ترتیب جشن جلوس میمنت مانوس بکار پردازان
 دولت حکم قضا شیم شرف صدور یامت و منجمن دقیقه سنج ساعت
 سعید جلوس میمنت مانوس چهارم آناه فیروزی اثر معروف حضور معرفت
 خلافت قدریان عقیدت کیش مرزا راحه نمودند و بر طبق حکم جهان مطامع
 پیشکاران و کارکنان بارگاه آسمان جای ترتیب تخت سلطنت و تیار چتر
 فلک سانی خلافت با وصف کمی تواریم و اسباب آن شهابش بعمل آوردند
 و تخت سلیمانی را در طوقه العینی مانند اصف برخیا حاضر نمودند
 و معین دیوان خاص و عام را از تواریک و آرایش به قاعده سلطنت رشک

The 12th December 1760
 is fixed as the
 date of the
 coronation.

In 1172 A.H. (1758 A.D.) Shih 'Alam attained the age of 32. He holds a public dar-bâr and confers titles of distinction and bestows robes of honour and fûjars on his numerous courtiers and officers.

نگارخانه چین ساخته همه را از نظر اقدس گذرانیدند * تاریخ مذکور که سده یکهزار و یکصد و هفتاد و دو هجری و از عمر ابد طراز سال سی و دویم آفر میمنت داشت جذاب قدر قدرت بعد انقراض (حمام یکپاس و دو گهری روز بر آمد که ساعت سعید و مختار منجمان دور بین بود بهزاران فر و شکوه و فراوان سعادت و فیروزی بر اورنگ خلافت و جهانپایی و تخت سلطنت و گیتی ستانی جلوس مرمودند و سایه چتر خورشید شعاع بر فرق مبارک گستردند *
* نظم *

شد از پر تو چتر شاهنشاهی * جهان روشن از نور ظلال الهی
فلک روغن از شمع عالم گرفت * رهی انتایی که عالم گرمست
اسباب سرور آمده و ابواب دولت کشاده شد صلی عیش و عالم و عالمیان در دادند و مسند خلافت را از عنصر مبارک تازگی بخشیدند - حق در دایره دولت بمرکز قرار گرفت و بهال آمانی و آمال عالمی سر سبز و شاداب گشت - آب رفته بجزر آمد و درهای عطا بر روی خلائق مفتوح شده غلغله تهنیت^۱ و مبارکباد ر چرخ برین در گذشت و گلهای مراد دولت خواهان در چمنستان اقبال بشگفت - ارباب نشاط بهجوم و عدد ستارگان دران بارگاه فلک اشتیاق حاضر شده باهنگی رقص و سرود ساز کردند که زهره اگر زهره همسری و برابری داشت آب شد و ثریا بهر نثار این مصفل خلد آگین عقد پروین که آورده از کم مایگی خجالت و شرمندگی کشید - صد شکر که عالم برهم خورده نظام تازه یاست و بهارستان بیعی و گلستان خرمی آب و رنگ بی اندازه گرفت *
* نظم *

وقت ساز و صحبت اسبابی همگنان عشرت کنید
هر دجا باشد نشاطی صرف این صحبت کنید

^۱ In MS. بهشت

میرسد شادی با سینه پال او از خود روید
عیش بعد از مدتی مهمان شده عسرت کفید
خوشدلی در یک شد رقت قدح نوشی رسید
خار در چشم نم و خون در دل حسرت کفید
بری گله‌ها از نشاط نشه می خوشتر است
غذجه میسای دل را پرمی نکبت کفید

سپهر و انجم برای مبارکباد ایغدولت خداداد بقره شکرانه نعمه پرد
گشتند و زمین و زمان زبان حمد و ثناء موهبت این عطیه کبری کشوده باین
صدا قولم نمودند •

• نظم •

زنده دلی پیرو جوان از تو یالت

تیغ تو اقلیم جهان بر گرفت تخت کی و تاج سکندر گرفت

خیر کنون ترعه اقبال زن سکه و دولت به و سال زن

ای بنو ناریده سرپر شهی ذات تو آئینه ظل الهی

تاج شهی از تو شده سرفراز تخت ز پادشاه تو گوهر طراز

روشنی دیدم مردم توئی قبح مقصود دو عالم توئی

تخت دولت و خلافت بدایه پای نهادن شه نشه بیکبخت رخت عزت
پوشید و چتر حشمت از سرفرازی سرو سایه عظم بشارش ها تارید -
ملک و ملت هم آغوش گشته مبارکباد ها گفتند و از صورت دین و دولت
غبار کدورت پاک رفتند - دوران لباس کامرانی در برگرد و عالم انسر حکمرانی
بر سر نهاد - خطبه حشمت و اجلال خطیب سعادت نصیب بکمال فصاحت
و بلاغت بر زبان فیض ترجمان خوانده صغف گوش مستمعان را از درر غرر
بیان دامن دامن پر ساخت و بر بایه مژیر آسمان سرمایه بعد حمد و ثنای

کبریا و نعمت سید الاصفیا علیه و علی آله التحیة و الثنا و مناقب خلفا
 الراشدین المهدیین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین باظهار مدح و ثناء و اوصاف
 فرمانروایان این و لا دونمان و اسماء و القاب آبا و اجداد کرام و الا مقام قرزبان
 گفته نام نامی این فریدون ثانی بر زبان آورده کام و دهان را بهفت آب
 مشک و گلاب شست و جهانرا از آواز این نوید فرخی حارید جانی تیره
 بخشید و عطای خلعت گرامیایه پیرایه عزت پوشیده دامن امید و مفایت
 خسرو کام بخش از نقود مقصود پر ساخت - مهر و ماه در طبقهای زر و دیم
 بری نثار تاج و دیمیم گوهر ثوابت و سیار آورده بر تارک مبارک افشاندند -
 ساکنان ملکوت آیه " و ان یکاد " برای دفع ضرر چشم بدخوله بر عنصر شریف
 آن زیبا اسر خلعت دمیدند و مقدسان جبروت حرور پمانی کامرانی
 و خدیو گیهای بر بازوی قوی نیروی آن مورد عنایات پزدایی بستند -
 بالجملة خراین رحمت عام بر درگاه ایرد فی الجود و الاکرام کشادند و جهان
 و جهانیانرا صلی حی علی العیش در دادند - در کار بوقلمون از گوناگون
 مواهب بالوان انواع نعمت مشهور خوبی گشت و از خوانهای نعمت
 خاصه که رسم خاصه این دولت این طراز اسب (یعنی بالوش خاص) وقت
 جلوس بر سبیل شگون حاضران مجلس همایون چه از امرای عظام و چه از
 خواص و موام شیرین کام میزدایند و خود هم تناول میفرمایند چاشنی گیر
 گشتند و از پیاله های ارکجه و خوشبو و پان و بهوب مال گد بهر یک از
 استاده های پایه سریر عرش نظیر بخشیدند سکه قبیل بروی زر و نقره
 باین شعر زده بنظر اقدس گذشت *
 * شعر *
 سکه زد بر سیم و زر از درمائی تا باده * حامی دین محمد شده عالم پادشاه
 امرای عظم مراقب پایه استاده شدند و اسبان صبا حرام بخرامیدن آمدند
 و میلان کوه پیکر مع ساز مکمل از نظر مبارک گذشتند - شهنشاه دین پناه در

سعا و عطا بر روی خلق الله کشادند و هر یک ر بقدر سرمایه عبودیت از پایه عزت نمودند و موهب و مکارم شاهانه مورد لطافت فرمودند - عهدهای سلطنت و اراکین خلافت بقدر مرتبه خون پیشکشهای لایقه از نظر کرامت مظهر گذرانیده آداب کورنشی و تسلیحات بجا آوردند - حضرت قدر قدرت منوجه دولت خانه شده بعد یکپاس و چهار گهری روز بر آمده در اسعدترین ساعات که بهترین از اوقات بود بار دیگر بر اوژنگ جهانبانی و سرپر خلافت و کامرانی جلوس اجلاس فرموده دست جود و اتصال بعزایت نوازش خدمات کشودند و باحوال هرکس پرداخته موافق لیاقت بعطیات بواجزند اعتصاد درلب و اعتماد سلطنت مدارالدوله بهادر که بشرف همراهی رکاب مفتخر بود بخدومت نیابت و کالت مطلق سرفراز فرموده بمرحمت دستور بسته مع گوشبند رتبه والا بخشیدند و بامارت و آیات^۱ مرتبت حوهر شمشیر جوامع و نیکین خاتم واداری زنی العابدین خان بهادر ر، بخدومت نیابت وزارت سر بلند و بخطاب "امین لدوله بهادر بهرام جنگ" نام آور فرمودند و بعطای چار قب بطور نادری و قلمدان نقره معه دو عدد قلم مایه اعتبارش فرودند و مرزا محمد حسین خان بهادر را بخدومت نیابت بخشیدند و بخطاب "سادات خان بهادر ذوالفقار جنگ" مخاطب ساخته بمرحمت گوشبند خاص و طومان و طوق و نشان اختصاص بخشیدند و رای دیانت را بخدومت دیوانی کن ممتاز و بخلعت سه پارچه کامیاب عاطفت فرمودند و میر مرتضی الله خان را بخدومت داروغگی عرض مکرر عطیه گوشبند نواختند - محمد مسلم بخدومت توریگی و میر مقیم بخدومت داروغگی خزانه صرف خاص و حکیمت رای بخدومت بخشیدند و سکرام بخدومت پیشکاری دریم توپخانه و خطاب "زای" و میر حسن علی بخدومت داروغگی حلبادشاهی و شیخ جراح بخدومت داروغگی چوکیخاص و نده سنگه پسر

Modirul
Dawla is ap-
pointed
Prime Min-
ister and
Zain-ul
'Abidin as
his assistant.

راو مهاسنگه به خدمت توپخانه حبیبی و لطف الله خان به خدمت امانت
 داغ تصحیح سرمرز شدند. بعد از آن بعضی از کمان دولت ابد مدت را بعد
 عزایت خوشچو و پان رویه های و مهر سکه مبارک بطور شگون که فضل الله
 خان بداروغگی دار لضرب والا پایگی دارند و از نظر هادیون گذرانیده بود
 از انجمله به مدار الدوله بهادر و امین الدوله بهادر و ذوالفقار جنگ و عزیر الله
 خان بهادر و بهادر علی خان بهادر و عاقل خان ناظر و فضل الله خان بهادر
 و محمد امان خان تفضل گردید و سر عزت یی عمد ها با راج گردون رسید. زای
 پرتیست زای به خدمت صاحب میزبان دار الضرب و رفراز شد. درینولا مرضی
 شجاع الدوله بهادر متضمن تهنیت این جشن هادیون و عرضداشت منیر الدوله
 بهادر مشتمل بر مبارکیاد جلوس میمنت مندوس از نظر خورشید اثر حصول
 ساطع الفوز گذشت. و در همین روز کیفی امروز افراد مطالب بنده های درگاه
 آسمان جاه و دیگر از مردم عوام بدستخط ابور شرف قرظین یالت و قدیمی
 عقیدت مفش اخلاص کیش ممتاز الدوله فضل الله خان بهادر به خدمت
 بخششگری دریم عز امتیاز یمنه بعلای گوشواره سر افتخار بلند ساخت. چون
 خورشید جهانتاب پرده شب را بر رو انداخت خدو جهان محل معلی را
 از نور ظل الهی رشک افزای ماه تابان مرمره از طلوع نیز اجلال درجه
 سپهر چهارم بخشیدند. پرندگان سوادق عظمت و محتاجان سرابرد دولت
 مانند ستارگان گرد گرد آناه فلک سلطنت و خلافت شده بادی مراسم
 تهنیت و مبارکیان قلمب خم ساخته محفلی دلغوز عشرت افزا تر از روز
 عید و نوروز که شب قدر بمعراج سربر سلطنت آن خلیفه خاتم النبوت
 و شب برات آرزو مقدان عقیدت پیوند که سراسر پر نور مانند بخت مقبلان
 بود زو سب انعقاد یافت. و ابواب شد مانی و درهای کامرانی بر دل های پرده
 دشیقان محل معلی که شمع شهبان صفت و طهارت اند گشاده گشت.

منصوب شدن قاضی القضاة

Justice-ul-
Lah Khas is
appointed
Chief Jus-
tice.

از آنجا که ترویج شرایع اسلام و اقامت حدود بموجب شریعت حضرت خیر الانام علیه التحیة و السلام بر ذمه بادشاهان دین پرور لازم و واجب است و اجرای احکام بخوبی چه در عبادات و چه در معاملات بر کاه عباد از جمله دینداری است لهذا رای بیض ضیا چنین قضا فرمود که یکی از مصلای که بزیور علم و عمل آراسته باشد بمهده قضا مامور بدین فرمود بذا علیه عنایت الله خاں که مرد متدین و از زمره اتقیا و صالحین و شخص پاک دین و تقوی^۱ امین بود و هم در رکاب ظفر بنصب چهارم عبوسیت بر فروخته کمر بندگی بر میان جن و دل محکم بسته میداشت نظر بر حق شناسی و لیاقت این خدمت کثیر الامانت و لدیانت که دوش بقضای رکاب سعادت شرف و عزت بخشیدند و بمطلی خلعت سرمرار گشت و حکم جهان مطاع صادر گشت که ر ابواب ممنوعه ز قبیل مسکرات در لشکر نباشد و احراج زانیات و شبیه^۲ ارباب مسق و مجور بعمل آورده عباد الله را بامر معروف ترغیب و تکریم نمایند و از مغیبات بمحدود شرعی باز دارند * شکر الله ثم شکر لله که ذات ملکی صفات این بادشاه حامی دین مبین از عهد طفولیت تا آوان اوزنگ ارائی خلافت پاندامن از لوث عصیان ایزد جهان آفرین خلق کرده و بصفات حمیده و پسندیده موصوف گردانیده این تقدس و تعالی از میامی تأکیدات این بادشاه حق آگاه را توفیقات نیک عطا فرماید و روح صحت بیض و رونق شریعت غرضی محمد مصطفی علیه التحیة الارنی در عهد سعادت مهد انقدر بیفزاید که عند الله مانجوز و عند الناس مشکور گردد * درینوله عهد^۳ دوتین^۴ عظام رند^۵ گریغان عقیدت فرجام مدار الدوله بهادر که به نیابت و کانت مطلق سرفراز گشته بود بمقامت پالکی ریاب مقیس دوری

چه لر دار و ماهی و مراتب و رجحان میل و یگراس اسب و علم و تقارن بلند
 آور گشت و بمنصب شش هزاره دات و شش هزار سوار مورد مرحمت
 خسرو خانه زاد پرور شد و فرد دستور العمل بر طبق معروض بهادر^۱ منظور
 بدستخط خاص شرف توکلی بافت و نیز بواسطت او محمد بلند خان
 بغایت مودع سید آباد و میتو آید عمه پرگنه سارن بطریق آلتما مورد
 مرحمت گردید و انگری از بنده هدی بارگاه تریب^۲ باضاده علوه نقدی
 مظفر انظار پرورش رلی نعمت حقیقی گشته کامیاب شدند - ششم از مقام مدر
 موکب نصرت شعار حرکت نمود و قریب چوکی بار خیم ظاهر اعلام برپا گشت -
 هفتم داؤد دیگر مرکز اقبال شد * عزیزان لشکر فیروزی اثر دست تظارل باموال
 سکنه آنجا دراز ساخته میخواستند که آنها را برید دهند و از غارت و تخت
 عالمی برهم زدند خسرو دادگر ترحم بحال رعایا فرموده دست دراز آنها را کوتاه
 نمودند و حکم محکم شرف صدور یافت که احدی از کسان عسکر بهرام فر
 مرتکب تعدی و جور نشود و الا بجرای عمل خود بقر سلطان^۳ گرفتار خواهد
 گشت * روز جمعه برای ادای نماز واجب آن روز متبرکه مواقع امر الهی که
 إِذَا بُدِئَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَزِيزٌ بِسَمِی
 مسجد داؤد دیگر معطوف ساخته چینی خد پرست را از سجده عبودیت
 نوزانی فرمودند و خطیب را که خطابه بنام مبارک آنجناب خوانده سرمنیر
 را افسر زیب و زینت داده عطای حلفت کسوت عزت بخشیدند و از آنجا
 بدولت خانه فیض نشانه مراجعت نمودند * مرزا خان را که آثار شجاعت
 از ناصیه او پیدا بود در رساله نایب میر بخشی ذوالفقار جنگ بمنصب
 پفهم زاری سه هزار سوار مسلک بندگی منسلک گشت و بخطاب "اعظم خان
 بهادر میر جمله" نامور گردید - حاجی حسین بیگ بمنصب سه هزاره دیگر از
 سوار و خطاب "خانی" بر اسم و عطای پنج لک دام جاگیر و کریم الله خان ناظر

دیوانعام بخطاب "ناظر خان" و محمد باقر بیگ بمنصب سه هزار یکهزار سوار و خطاب "خان" و اسم و چهار لک دام و مؤید عزیز الله خان بمنصب شش هزار دو هزار سوار و خطاب "معلم الدوله بهادر" و محمد سلم تور بیگی بمنصب دو هزار و خطاب "عبدالمومن خان" و پنج لک دام جاگیر و محمد عاقل خان ناظر محل اقبال بمنصب شش هزار چهار هزار سوار و استقلال خدمت نظارت بعنایت جامه ملبوس خاص سربلند گردید و بهادر عیضخان بمنصب شش هزار چهار هزار سوار و خدمت دیوانی صرف خاص بمعطیة جامه ملبوس خاص اختصاص یافت و عبدالمؤمنی بخدمت بیوتاتی سرکار والا و مرزا راحه بخدمت پیشکاری نظارت و پرنیت رای سررشته‌دار دیوان خاص بمنصب دو هزار و خطاب "رای" و جاگیر و نقدی و خلعت و رام رای پیشکار مشرف دیوان خاص بمنصب دو هزار و نقدی و جاگیر و خطاب "رای" و یاقوت خان خواجه سرای بخدمت سورج نگاری و عطای بالا بند و تلاس رای به پیشکاری خزانه عامره و بلند خان بمنصب پنج هزار دو هزار پانصد سوار و خطاب "میر انعام بهادر دلارز جنگ" و سروراز شدند و رام سهای گماشته خزانه و بخششی رام مودی بدستور بحال شده عطای شال قامت افروختن و نال چند همشیره زاده مرزا راجه بخدمت پیشکاری عرص مکور و عزیز خان بر چوکی گری و عطای منصب و جاگیر و عیدی بیک بر چوکی گری یسارکن و عطای دستار مقیسی و هاشم علیخان بخدمت میر بری رکاب سعادت بعنایت بالا بند و حکیم محمد اسحاق خان بمنصب پشهراری و خطاب معتمد الموبک و دیوانی صوبه شاهجهان آباد کامیاب عواطف گردیدند - و دیگر بندهای حضور موافق حالت و مقدر سروراز گشتند * از تفایس اجناس مرسله رضا قلیخان بهادر بصیخه پیشکش معه یک منزل پالکی زر اندود از نظر کرامت مظهر گذشته

On 18th December, 1860, Mir Shihab Ali and Mir 'Ali were admitted into audience. Col. Clive and Jas'ar 'Ali Khān, Nawāb Nāzim of Bengal, submit their congratulatory addresses on the occasion of Coronation.

Jagannāth and Mathrā Lāl, envoys of Raja Daulat Rām, are admitted into audience.

Shah 'Alam leaves Dā'udnagar and proceeds to Bīrār.

سرمایه قبول یافت - دهم ماه مرقوم میر شاه علی و میر علی حبیبی سده
اجال شدند و عریض کوپیل فردگی و جعفر علیخان نظام بنگاله بحضور لامع نور
مشمول بر تهنیت جشن جلوس موافق السور گذشتند - شہامت و شجاعت
مرتبست کامگار حق بهی (؟) ده یکی از مرزبانان عمده طرف عظیم آباد
است بادرک سعادت قدمپوس اقدس سرمایہ اندکار دوجہان اندرخت
و یک خریطہ اشرفی بحضور اندر گذرانید و مورد اطاف ز عنایت تبرک
مع ہمراہیان گردید و خودش بعطای دوشادہ ملبوس خاص و سرینج مرمع
گرمہا و قبضہ شمشیر سرمایہ اختصاص پذیرفت و در همان اثنا بہ میان این
کلمات عقیدت سماعت قرآن شدہ معروض داشت کہ غلام ہرگاہ مصیبت ترون
بادی حق بندگی جانفشانی خواہد نمود آن زمان در عوض آن ہرچہ
از خریفہ بخشش وجود عطا خواہد شد بسر و جسم خود خرود گذاشت
و الحال کامیابی جاودانی و سعادت دوجہانی بانترام رکاب خاقانی می پذیرد -
عرب علیخان برادرانہ خان موصوف بمنصب پنجہری سہ ہزار سوار
و خلعت پنجم پارچہ و شیر علیخان ہمیشہ روزہ اش بمنصب سہ ہزاری دو
ہزار سوار بخلعت چہار پارچہ سر فر شد و خان مسطور چہار زاس اسب
مبارتار پیشکش ساخت و منظور نظر جہان پرور گشت - جگدانہ و متہرا لعل
وکیل راجہ دولت رام بملازمت اشرف مشرف گشتند و محبتی خان
بخدمت میر نورگی سیوم اعجاز یافت - احمد بیگ بمنصب دو ہزاری دو
سہ سوار و علی بیگ بمنصب پنجہری یکصد سوار و ظفر بیگ بمنصب
دو ہزاری دو ہزار سوار سر فر شدند • حضرت قدر قدرت بدولت و اقبال از
مقام دارنر عنان سمند عریضت موضع برار تہنہ آن مکان از قدوم مکرمت
لرزم حفت نشان گشت - درین روز ممتاز دولہ فضل اللہ خان بہادر کہ بمو
خصوص عقیدت منظور نظر مرحمت و عطف حدیو بندہ پرور بود بمنصب

هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب "احتشام الملک مظفر جنگ" و عطای علم و تقوا و ماهی و مراتب و پالکی چهاردار سرفراز فرموده قدر و منزلتش در هیچشان افزودند و بست لگ پنججاه هزار دام در جاگیر

بهادر موصوف عنایت نمودند * دوازدهم از مقدم همایون کنار دریای پربین تریوت یاست و هشتم علی بمنصب دو هزاری و خطاب "خانی" بر اسم مورد نوازش گشت * چهاردهم دلیر خان و اصالت خان که در میدان شجاعت

On 20th Decr. 1700 he makes a halt on the bank of the Punpun.

و شجاعت بکه نران هردو نرادر اند بآستانه بوس سعادت اندوز شده بعطای خراج پنج پنجه و قبضه و منصب پنج پنجه هزاری ذات و سه سه هزار سوار دو اسبه و سه اسبه مورد مراحم ظل الهی گشتند و محمد باقر خان بوساطت ذوالفقار جنگ بهادر کامیاب دولت ملازمت اشرف گشته بمنصب

چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب "معتمد خان" نوازش دیگران یافت و میرخان بمنصب پانصدی و برادرش بمنصب دویصدی سرفراز شدند و انویا شکوئیه

که در فن لشکون مهارت تمام داشت بانعام موضع لوهانه و موضع حاجی پور صله برگشته سونی پست بطریق آتمغا کامیاب گشت - سوار و مرحمت و احسان

کامگار خان بهادر بمنصب هشت هزاری هشت هزار سوار و یک زنجیر فیل کوه پیکو با رخوت زرباف و یک راس اسب و پالکی جهاندار و تومان

و طوق و علم و نقاره و خطاب "مقیدت الدوره کامگار خان بهادر جنگ" نوازش خسروانه نواختند * و چون دران ایام عارضه درد پا بشدت داشت و قادر بر

ایستاده شدن نبود و معذور تکلیف از امر الهی هم بیامده بغایران حکم و لامادر شد که در حضور بحاشیه شبنی مساط فیض مناط سر افتخار باوج ملک دوار

On the 24th Decr. 1700, he reaches Khajri, and on the next day he makes a halt at Shikgunj.

رساند * شانزدهم از لب دریای مذکور مرکب منصور حرکت نمود و بموضع کهجری سایه نزول انداخت * هفدهم موضع شاه گنج از بر شدن خیام گردون

احتشام رونق پذیر گشت - ایمن جان جماعه دار بوساطت بهرام جنگ

پنج اشرفی و پنجرریه پیش آورد و بانعام خلعت چهار پارچه و یک قبضه شمشیر و منصب پنجرری سه هزار سوار سرمر از دولت بندگی گردید - و دو اشرفی بابت قبضه شمشیر موافق قاعد حضور بادشاهان دیگر پیشکش کرد * عرضداشت رای چگفته سکه که در باب نفیض خدمت بخشی واقعه نگاری از نظر اقدس گذشت بدستخط خاص شرف ترکیب یافت * هیژده ماه مذکور موضع کهته نزول اجال گشت - و عراض اکثری از امرای آنصع بحضور پرنور از نظر انور گذشت و بدستخط خاص مزین گشت * نوزدهم نهضت معسکر قمال بصوب بدی بهین گردید و دران مقام لغایت اخبار عظیم آباد رسید و ربانی هرکارها در حضور پرنور معلوم گردید که رام برای مقهور از بیم صولت موکب اقبال خود را در قلعه محصور ساخت * میتر محمد امین خان که سلیقه میتر منزلی بوجه احسن داشت بخدمت مذکور سرفراز گردید - و بر عریضه محمد امینی سرچوکی گری خواصان یک چوکی دستخط انور شرف ترکیب یافت * بستم افواج مقصوره بطرف اسلام آباد رد آورد - و یک مقام مرصوده عازم پیشتر شدند و نذرهای مرزبانان آنسمت بسپاری از نظر انور گذشت و عرقبول یافت * بسب و دویم بعرض اقدس رسید که اکثری از غارتگران لشکر میروزی بازاد نامواب قزاق و غارت بخورون بشکر شتافته اندازاه از آنجا که نوبت حق طوینت مصروف بر رفاة خلایق و پاسبانی جمهر انام است بدیپ وزیر اعمالک حکم و لا صادر شد که از مردم متدین برای جایداری دیهات تعیین سازند که احدی دست ظلم بر رمایا و سکنه آنجا دراز نکند و هرکسی که مرتکب این حرکت شود چنان بسزا رسانند که دیگران عبرت گیرند - چنانچه مردم منعینه همان روز نوده کس را دستگیر کرده بدربار شاهي حاضر ساختند * حکم اقدس

On 27th Decr 1780, Shsh 'Atam reaches Badi-bhiken and was informed that Rām Narāyan has shut himself up in the fort. Next day he halts at Islām-Abād, and here many of the chiefs present him razor.

عز اصدار یافت که بینی هر همه ها بویده تشبیر لشکر سازند - چنانچه حکم
 قضا شمیم شرف نغان یافت و بعد از آمدن بست و سیوم ذو الفقار جنگ
 بعضی قدس رسانید که حاجی حسین خان که غبار کنورت ازین استان
 دولت نشان که ظهراً بر دامن دل خود دارد استعفا می نوکری کرده
 و هر چند میر قلام بخیر و بر می و را فهمانیده در دلتش اثر نکند
 و بی رخصت ولی نعمت برخاسته رفته - بمدار الدوله بهادر فرمان قضا
 جریان عز اصدار یافت که آن برگشته بخت را بهر نوع فهمانیده در حضور
 معالی حاضر سازد - حسب الطیب مدر الدوله بهادر بر هفت مونی بخت
 بیدار بر آستان ملک شاهی رسیده جبین عبودیت را بسجده بارگاه نور آگین
 ساخت - محمد بخشی خان بخدمت موجوداری برگشته تاوای سرورزی
 یافت - درین روز راجه رام ناتھ بمسامع عز و جلال رسانید که ناته سواران
 عراض شجاع الدوله بهادر و نجیب الدوله بهادر در حضور ساطع انور
 آورده اند - حکم شد که بزیاب مجرا شوند - ناته سواران مذکور عریضه
 بهادر اموصوف معه یکصد اشرفی و عریضه نجیب الدوله بهادر معه بست
 و یک اشرفی از نظر کیمیا اثر گذرانیدند و رخصت شدند - راجه رام
 عرفی در باب سرورزی پسران خود بمنصب و خطاب بحضور ساطع انور
 گذرانید - معروض مشاور الیه قرین پذیرائی شده خطاب "کنور" بهر دو پسر
 و منصب مرحمت گردید * از آنجا که میلان خاطر اقدس بمقتضای خوش
 اعتدای بزیارات مزارت برگزیده های دین و بزرگان اهل یقین بیشتر است
 در هر منزلی که درگاه اولیای کرام بسمع مبارک میرسید بحصول زیارت
 استفاده بر میداشتند * درین منزلی بعضی همایون رسید که درین سواک مرار
 مابض الانوار ریده لاصید قدوة الاولیا شده شرف الدین قدس الله سره العزیز
 واقع است برای زیارت درگاه مذکور تشریف ارزانی فرمودند * دران هنگام

که سوزی مبارک بهر رسته میگذشت - رعایا و سکنه شهر از ودیع و شریف
 گلهای نقره بر فرق مبارک نثار کردند - و روپیه های نقد هر یکی بقدر
 مقدور خویش پیشکش گذرانیدند نهادهای سلامتی ذات اقدس از خموش
 دل نمودند - و آنقدر گنها نثار گردید که محتاجان و مسکینان دامن امید
 پر ساختند و چمن چمن گلهای شدیدی در گردبان حال خود ریختند -
 بهمین ونیز تا درگاه شریف بزرگ سیم دست گداز بر سر هر که و مه هارید
 و عالمی بهر دست نشانند از راسک و چپ کامیاب فیض میگردید *
 چون جناب خدیو گیهان بآن درگاه نایز شدند - شیشه های عطر و گلاب
 سر بسجده فروز آوردند - که دایم زمینی چون دانه آهوشک آگین گردید -
 و نسیم عنبر شمیم بوی آبرودار استادگان بودیک و دربر رسانید - بعد
 آن خدمت درگاه دستار و حلقه کمان بطریق تبرک پدیدش آن جناب مالک
 رقاب آوردند - تو گوئی ایمانی از بشارت بود که چون حق تعالی شانه خدیو
 دوزان را سرکوب آویزش ساخته در قبضه اقتدار و کفایت عدو بندش گردنشان
 ربع مسکون سر خواهند نهان - و بگوشه کمان بصوی خود خواهند کشید *
 پس از آن زیارت مرقد مقدس شاه بدر عالم قدس لله سوره العزیز و گرفتن
 تبرک و استفاده فیض از مزار پیرانوار حضرت شمس الاعظم قادری
 علیه الرحمة الابدی نموده بطرف قلعه صوئه مذکور متوجه شده مراجعت
 فرمودند * تلوکچند بخطاب راجگی و منصب پنج هزارگی چهار هزار سوار
 کامیاب الطاف خاص گشت - و عرضی وکیل مشارالیه بحضور انور رسیده
 بدستخط خاص مرزبان گشت - و بمنصب یک هزارگی یکصد سوار مورد
 تفضل شد * بست و پنجم سوساطت علام نبی خواجه سرای ربوسینه
 راجه رام دتبه احمد الله خان و غیره یک اشرافی و دو روپیه نذر گذرانیده
 سرمرازی جاوید نمودند * درین اثنا عرض داشت مختار الملک بحضور انور

گذشت که محمد اشرف خان که یکی آن کمکضواران هانده لصل و احسان والا دودمان است امیدوار است که بخندمت دیوانی و رقیع خوانی یکی از بادشاه راندهای والا تبار عز امتیاز یابد - چنانچه مومی لیه از توارش جهانپانی بنفویض هر دو خدمت ز سرکار بخشند احترام برج خلعت تابنده گوهر محیط سطمت مرز فرخنده بخت بهادر سرفراز گشت - و دیگر عربی بلدهای آستانه عظمت و جلال ز سرفرازی مناصب و تقرر خدمات کارخانجات مثل کز فرانشخانه و استیعامخانه که از نظر اقدس گذشت بصاد خاص مزین گشت * بست و هفتم راجه رام ناتھ رویه های که مبارک از نظر قدس گذرایند - کابین خان لغات اخبار به صورت پرور گذرانیده زمانی بعرض رسانید که شجاع اندوله بهادر از مدتها دراز اراده آستان بوس بارگاه ثروا جا در سر دشت لیکن بنابر تنبیه اکثر مغاسد (۱) انضاع که سر بشورش برداشته بودند رسیدن بهادر موصوف بطواف کهبه ملایک مطاف در حیز تعویق افتاد - اکنون عنقریب بعنده خلعت رسیده بسجده بارگاه ملک بارگاه عرض احترام جبین عبودیت نور آگین خواهد ساخت * وکیل راجه شهاب رامی یکصد رویه بنظر اشرف گذرایند - حکم جهانمطام صادر گشت که موکلتش رون قر بحضور آید گنجور حاضر شده سعادت رکاب بوس دریابد * و دیگر بنده ها بقدر مرتبه خویش نذور و پیشکش گذرانیده سرفراز دولت بلدگی شدند - از انجمله وکیل محمد شاکر درویش یک اشرفی و یک جلد کتاب بنظر اقدس در آرد * بست و هشتم عقیدت اندوله کامگار خان بهادر و دیگر بنده های بادشاهی باریاب مجر شد گل نوریش را روپ گوشه دستار ساختند - پفجه حنقه کمان مرسله عقیدت اندوله بهادر که مانند قوس قزح بالوان رنکار نگ نظر فریب نظار گیان بود از نظر خورشید نظر (۲) سپهر خلعت

Ashraf Khan
is appointed
diwan and
warshi-khan
to Prince
Mirza
Fakhunda
Bakht.

Bhuj'u'd
Lawla is re-
ceived into
audience.

گذشت - و در تحويل فصل علي خلی شدند * بعثت و نهم اقامت را
 مهوکار بوسیله قطب الملک یک اشرفی و مهابت خان یلم ریبه پیش
 آورد - ساهو مذکور بخدمت خزانچی گری خزانہ معلی بعلی گوشواره
 سرفراز گردید - عرضی بطف علیخان معه یکصد و پانزده روپیه در خریده
 سر بهار و پانزده قبضه کمان که هر یک ناخن بدل - بن پیر و جوان چون
 ابروی مهوشان بود معروف رآحه رام ناتھ بحضور انور گذشت -
 حضرت قدر قدرت پس از ملاحظه آن حلقه‌ها نظر بتماشای حلقه ماله نو
 افکندند - بگذشت‌های درگاه آسمان چه نذر طلوع ماله نو گذاریدند - بر عرضی
 موثری رام پیشکار بیوتات ضافه در ماهانه اش دستخط قدسی بمط شرف
 ترکمن یافت - و دیگران نیز باضافه مناصب سرانند گردیدند * غره شهر
 جمادی الثانی مقام متصل سیوان شد - رای دیانت دیوان تن و یلاس
 رام پس از گذرانیدن نذر بجناب اقدس بخدمت تقدیمی نویسی و دیگران
 بمعدت توجیه نویسی و مرتب و پرچه نویسی دفتر دیوان تن معزز و مفتخر
 گردیدند * دوم مقام صدر - محبت خواجه سرا بموجب عرض شرف ملازمت
 اقدس دریافتند سبکه خاک شعا تبرک بحضور پرنور گذارید - بنیابت وزیر
 الممالک یک حلقه کمان از راه تفضل مرحمت گردید - مومی لیه
 آنرا از آثار ظفر و فیروزی طالع خود دانسته (بب قوت بازاری خود
 گردید) * ذوالفقار جلگ بعرض اقدس رسانید که غلام تپاده دار را که
 بدخو و بهانه جو بود دستگیر کرده آورده اینک حاضر است - مشار الیه
 مورد تحسین گشت - محمد دلاور بوسیله اصالت خان سعادت ملازمت
 دریافت و بعلی چیره مقیشی سرفراز گشت - و هیلگا محلی بخدمت
 فیل خانة سرکار را قامت و تقار ادراخت - و میر فضل عیدخان بمنصب
 سه هزاره ذات و پانصد سوار و خطاب "خانی" و خدمت مرحوم

خواهان منار و سر بلند گردید . و میر مقدم بمنصب سه هزاره دانه و پانصد سوار و خطاب "خانی" بر اسم و هاشم عینخان بمنصب دو هزاره و خطاب "خانی" و میر محمد امین خان بمنصب دو هزاره و میر عطاء الله بمنصب یک هزاره سروراز شدند - زنی سنگه بمنصب یک هزار و پانصدی دانه معنفر گردید بنائب وراثت حکم قصا چریان مز نقد یاهت که هرکه پاران توکری از آن طرف در لشکر فیروزی اثر آید او را ملازم رکاب فیض انساب به دو چند در ماهه اش از توکری سابق او نموده گردانند -

Khurshid
"All Khān is
appointed
bakhshi to
prince Mirza
Farkhunda
Bakht."

میر سید عینخان به نیابت داروغگی توپخانه معلی عطای در سیبته سروراز گشت - و خورشید علیخان بخندست بخشی گری بادشاهزاده مرز مرخندست بخندست بهادر خورشید طلع خود را در بر چ شرف یادت - و پالکی مرسله رضا قلی خان بهادر از نظر گذشت - و عرایض اکثری بدستخط صاد خاص شرف توکین یافت * هشتم ماه مذکور بعرض اقدس رسانید که عمادالملک شقاوت اثر از بیم صولت خدیو کشورگشا بمذلت و دبار بمستقر الخلافه اکبر آباد رخت ادبار برده و گریخته - و بجایب الدوله بهادر دحل دارالخلافه شاهجهان آباد گردید * شرح این وقایع خامه حقایق نگار بنادگار روزگار چنین بتعرییر می آرد - قبل ازین برگشتن جگو بعد حروب و پیکار از رعب موج نصرت شعار ناراد ناصواب که ددار الخلافه رسیده دیگر بار رایت پرخاش بر فراز و در سیدن و اوامهار بکومک آن نابکار در شهر استقامت ورز رقم پذیر گشته - لیکن چون بیان و تبیع حضور فیض النور ضرور تر بود تا همانجا گذاشته شده الحال بالاحمال کیفیست گوشمال یادنی دکنیان بد مال و هزینهت خوردن آنقوم روبه خصال می نگارد - که هرگاه چنگو ضالالت کوش بهر و بیگانه خویش پیش گذاشته و امواج را بطور یمنین و یسار تقصیر ساخته سرعت تمام خود را قریب دارالخلافه رسانیده

Defeat of the
Dakhanis
and punish-
ment inflot-
ed on them.

Defeat the
brave Deo-
san General,
uncle of
Jangū, is
defeated by
Najibū'd
Dawla and is
killed in the
battle.

میخواست که خود را از دربی به نجات دهد - دتا لیکار را که عم آن
زمیده بخت تیره روزگار بود و از سرداران دکن گوی شجاعت بسبقت
آبی ربود رگ فیرت بمرکت آمد - و بال و پر عفا و فساد کشاده قدم
جرات پیش نهاد - و بی اندیشه و دغدغه مقابل افواج دریا امواج گشته
میخواست که از کفایت براری حله زده آتش جدال و قتال برآورد که ناگاه
هدف تیر بهادران هیجا و علف تیغ عازیان و غا گشت و در چشم زدن
طعمه نهنگ تیغ دلاران اسلام شد * توضیح و تفصیل این سانکه نادر روزگار
باین آئین نو گزیر خامه بیان میگرد - که امیر الامرا نجیب الدوله بهادر
با تشوون شاهي باسعادت ناید آبی و اقبال عدو مال شاهنشاهی برای
دمع آن گروه ضلالت پوره کمر همت بسته خود هراول لشکر نصرت اثر
گشت - و باتفاق شیر دلان پیکار خو بتعاقب آنها بعزم و احتیاط صف آرا
از زمین و یسار شده مصدر کشش و کوشش می بود - و برای مدافعت
مود شورش و فساد آن بد بهادران همت میگماشت - تا آنکه دتابینل
باطل ستیر علم جهالت بر انداخته دست ز جان شسته با لشکر گران
حمله آورد و جنگی عظیم بمیان آمد و شورش نبرد و کارزار از هر طرف
برخواست - و آتش توپ و تفنگ زیاده برآورد - و غلوله آن توپ آتشین دم
مانند تگرگ باریدن گرفت - و صدای جاسوران مانند صاعقه و دود بغرش
آمد - آتش تیغ و تیر معقر شگاف آنچنان بزد گشت که جوهرش مانند
سپند از جا میجست - و نیزه بهادران عدو افکن از دارع و جوشن
در گذشت *

زمین پوشیده شد از دارع و خفتان جهان گردید ندر بیره پنهان
زکوه کینه سیل آورد سر بر بصره آب زن شد آب شمشیر

سپاهی بيشتر از موج دریا بهم آويخت چون سیلاب یکجا
 کشوده کام کایم تمساح شمشیر حباب بحر هیچجا زهره شیر
 ملک آورد در راژونه قریب (۱) ز معز نیل چون دریا پلب کف
 ر آزار طسراق گرز برخود حواس آرامگه را کرد پندود
 دران محسرا دوسیل آمد فرهم تزلزل یافت به در کار عالم
 بلند از هردو جانب گوش را بانگ نموده در دماغی هوش یکدانگ
 حلاوت زندگی را رفت از یاد بدرق جان سپردن گشت جان شاد
 نموده آشکارا بیدرنگی سواران بر پیاده تیر چنگی (۲)

بعد آرایش بسیار و حرب و پیکار آن مردود نابکار در عین یورش که
 اراده عبور جمن آموی آب داشت - و پایاب علم نگونساری بآن طرف
 می افراشت و امیرالامرا با رستم دلال عدو شکار و پیرن آرمایان مانود
 بهمن و اسفندیار بازوی تهمتني کشاده سد راهش در عین دریا گشته
 و میگذاشت که پای جرأت مواتر نهد - در همان اثنا علف تیغ آبدار
 مبارزان خونخوار گشت - و آن دیورجیم مردم آزار بیک ضرب غلوله بدوق

شرر باز بدار لبوازش تمامت - ازین معنی جنگورا پای ثبات و استقرار
 نعریده رخم تیغ آبدار خورده رو بغوار نهاد - و اعلام شوکت دکنیان نگونسار
 گردید - و مسایم نصرت و تائید ایزدی بر شققت رایت اهل اسلام وزید -
 وزیر بی تدبیر نیز همراه آنصلاحت فرجام گام زن وادی ادبار گشت - و در

Jangli is wounded and taken to flight. A large quantity of booty fell into the hands of the victorious army.

انتقام خدرد مجاری مبتلای عقیبت و عذاب در دین و دنیا شد *
 سبحان الله قدرت حق بفکر و از این و آن در گذر که در اندک ایام
 احوال آن قیره انجام دگرگون شد - و از گردش چرخ بوتلمون غیر زیان کاری

و نفرین و لعن و مذامات و خواری با خود نبرد - انشاء الله المستعان

The defeated army of the Dakshinayana take refuge in the fort of Surajmal, and receive re-inforcement from Malhar Rāw. Naybu'd Dawla again defeats the allied force and Malhar Rāw takes refuge in the mountain.

اند الیاد سرگردان در جهان خواهند گودید - و بعداً نخواهد رسید * لقصه

غزیمت بیشمار از هریمت کفر مجار بدست مصامدان لشکر بیروزی مدار

آمد و بسیاری از قوم ادبار - نصیب بطرف منبرا و تلاح سورجمل جات

ملجاً و ماوای خود دانسته افغان و خیران گریزان شدند * سورجمل پیاس

دیداری کفر با آنها راه داد - و تا بشکر ملهار راو بمهرک و حفاظت آنها

راه نورد نکبت و ادبار بود * امیر الامر بهادر بعد از موع این مهم اهم از راه

دور اندیشی باقشود شاهي نوای عزیمت افراشته عازم آن نواح گشتند -

و برای بیم برندن مواد فساد که رگ و ریشه این قوم طبعان دور و دراز

بود پای استقامت و استقلال پیشتر گذاشت - و قابه گول مضروب خیام

بهت و احتشام شاهي گشته فوج چپارل پیشتز درید - ملهار راو ناب مقاومت

و قوت مقابل با موج ظفر موج در خود ندید از مردگاه خود کوچیده

و چند بار بجنگ گریز بطور عادت دکنیان جدگیده آخر کار دامنه های

کوه و جاهای تنگ و قلب آن دیار ملجاً و ماوای خود ساخت - و هر بار

شکست خورده جان سلامت برده بمکر و حیله گذران می نمود - و منتظر

رسیدن فوج دکن و بهار و بسواس راو که هر دو سرداران در اقتدار بودند

می ماند - و تیر تدبیرات هر چار سو می افکند * اکنون بار بخت ویر و قایع

درگاه سلاطین پناه خدیو جهان و جهانیان می پردازد - درین آواں میمنت

اقتران گرچی بیگ معرفت محمد امان ظروف چینی که تحفه روزگار

و یادگار چینی مغفور میداد بنظر همایون در آورد - و حکیم امرائیل خان

بمنصب شش هزاره چهار هزار سوار و بخطاب "حکیم الممالک" و احمد لک

خان بخطاب "بو تراب خان" بنام پدر دوفرواری یافتند - و میر بهادر علی

بمنصب سه هزار پانصدی و خطاب "حانی" بر اسم و عطای پالکی
 و آردیسنگه بمنصب چهار هزار و خطاب "راجگی" عرو اعتبار یافت .
 و نامر الدوله سادتخان بهادر را بمنصب هفت هزار و کامیاب عاطفت
 فرمودند - و حیات ملی خان بمنصب ده هزار و محمد دایم بدرمانه
 شش صد روپیه و سید اعظم بهمانه شایسته سرفراز شدند . و نوزدهم ماهچه
 رایت بیروزی نور الزامی سرای نور گردید * سیزدهم از دوشنبهات سنبر الدوله
 بهادر بوضع انجامید که رام نرین مقهور باران جنگ لشکر گران بهم
 رسانیده سر قریان شدن مبارزین سکر اسلام دارد - بعقیدت الدوله بهادر حکم
 محکم عز بقان یافت که از منجمان و احقر شفاخان ساعت سعید روز جنگ
 مقرر نمایند تا پنجویز آنها بهرم جنگ موکب اقبال بطرف مخالف
 بد سگال متوجه گردند * چهاردهم از مقام صدر نهضت اویه بیروزی پیشتر
 شد و به کامگار خان برای استناده کردن خیمات نصرت اعلام حکم و الاشرف
 صدور یافت - هرگاه آنحضرت ظل الله قالب خیمه را از نزول اجلال
 جانی تازه بخشیدند - خبرهای رام نرین مقهور مذکور بمعرض یارینان
 حضور لامع نور میرسیدند - چنانچه پالردهم متصل گدھی دلهری اتفاق
 مقام اتحاد و رقبت درجیدین برق شمشیر در نظر همگنان عیان گردید -
 اصالت خان و دلیل خان حسب الارشاد والا امر همت چست بسته
 دست کین بصورت اعدای دولت از آستین بر آورد - و گهاندی راو برای
 گرد آوری عسافر گردون مآثر بوسم طلایه بلند پایه گشت *

Munira'd
Dawla sends
information
that Rām
Narāyan is
collecting a
large force to
wage war.
'Aqīdat
Khān is ap-
pointed to
proceed
against him.

شرح وقایع محاربه دلیوان معرکه رزم بادشاه
 اسلام با راجه رام ناراین بیدین شقاوت انجام بار
 دویم و فتح و فیروزی اولیاء دولت و کیفیت
 نفاق ورزی آن خیره و پیش آمدن بحرب
 و پیکار از بهادران رکاب فیض انتساب
 جهاندار گردون وقار و هزیمت یافتن او
 دیگر بار محصور گشتن آن مغرور در
 قاعه عظیم آباد و سوتافتن آن تهی
 مغرور از ارشاد هدایت بنیاد باعانت
 میرون پسر جعفر علیخان ناظم
 مرشد آباد و بمیان آمدن
 جنگ از میرون مقهور که
 مقابل معسکر اقبال شده
 آخر کار افتادن صاعقه از
 غضب الهی بر میرون

Account of
 the second
 battle
 against Rājā
 Rām Narā-
 yan and his
 defeat.

هرگاه بمسامع قدسی از روی اخبار زبانی جاسوسان رسید که راجه
 رام ناراین با موج ادبار و سپاه بیشمار قدم جرأت از حد خویش فراتر نهاده
 مستعد کارزار و پیکار است - هرچند راهنمایی بانقیاد و اطاعت حضور نه
 موجب سعادت و فلاح آن معرور بود مرمودند تاثیر نه بخشید - و گمراهی
 آن ادبار قرین از جاده مستقیم عبودیت زیاده تر میگردد - لاجرم چون

آتش تهر قهرمانی روانه رد و زک غیرت غضب سلطانیه به حرکت آمد -
 تنبیه و تادیب آن کوته الدیش لازم هست والا لهنت پیدا شدند - بنابر
 آن سران و سپهداران را پاد فرمودند و قبضه شمشیر خاص که از برق آن
 عدوسوری و از جوهرش قنق و فیروزی نمایان بود در میان گذاشتند -
 و امیران عظام را بقسمهای علاظ و شداد برای جهاد و جهاد همهها را یکدل
 و یکدل فرمودند تمام آنها بموجب رشاد ولی نعمت بر حق معروض
 جناب قدس نمودند - که تا روح در قالب جسمانی است از بندها در
 جادویشانی قصوری مظهر نخواهد آمده بنابر آن بست و یکم جمادی الثانی
 هنگام طلوع صبح اقبال که شام زوال اعدا بود - بری دراختن کوس جنگ
 فرمان قضا جریان در دادند - و بصف آرایی و بهر آزمائی بدلیران عدو
 افکن و بهادران روزگین تن حکم فرمودند - و بافراختن لوی لازم و ثبات پامی
 جلالت و شجاعت بتلکید اوشان نمودند - نهنگان بهر ذخار کارزار بر طبق
 حکم جهان مطاع توپخانه آتش روانه را پیش برده سرگرم عدوسوزی
 و آتش روزی گشتند - و به هواولی مرکب مصوت اثر زنده فدریان
 جانباز دلیر خان بهادر و اصالت خان بهادر باعاون و انصار خود رایست
 ظفر آثار امراخته پیشرو روان گشت و قدردان فدریان اخلاص مناش کامکارخان
 بسودائی ایلانش معین گردیده قدم جلالت پیستونهاد - و در جراحار
 و برانگار ممتاز الدوله بهادر و مدبر الدوله بهادر و اکثری از جوانان بکار
 و مجاهدان عرصه پیکار جا گرفته یمن و یسار را چون کوه کوه آهنین
 آراستند - چون قبل ازین رم براین مقهور عبد الله خان حبشی را از رعب
 مرکب اقبال بشتافتن خود برای آستان بوسی بارگاه آسمان جاه فرستاده
 دست طلب شفاعت بدامن عاطفت خسرو دین پناه زده بود منخواست
 که معذرت گدا آن روسیاه نماید و آن هرزه گوی حیلته کوش بار دیگر

On the morning of 28th January 1701, war against Raja Rām Narayan is declared.

بنزیر و مریم پیش آید - و هم درین آئین غلام شاه که یکی از سرداران
 عمده اش بود نیز معرفت دلیر حان بهادر پیدام سلام (۱) آستانه دولت
 مخفی می نمود - بخدیو موق پاک دین بر مسواری آن ضابط آئین
 آگاه گشته ارشاد فرمودند که ازین پیش هم آن حیلہ گر خود کام همین
 قسم بمعرض عرض استادگان حضور سپهر احترام رسانیده بود - بوجه احسن
 هر آینه ضمیر همایون مابدولت منعکس است که کلام او از صدق
 و راستی مروی ندارد - بمعرضش بدرجه پدیرائی نمی رسد - مگر دست
 بسته همین وقت اگر بشرف زمین بوس آستانه دولت آید قرین مشرف
 شود و استعفا جرایم پیشین نماید - بحرکم و بخشایش خسروی
 بجوش آید و نام سیاه اعمالش شست و شو یابد - و قلام شاه اگر
 فی الواقع غلام شاه است حلقه بندگی حضور در گوش کند و جبین اردت
 بر آستانه دولت سایه تا در مهد امن و عافیت آسایش یابد - و هدف
 نازک قضا گردد - و الا پامال سم سفندان عازبان آجپنان خواهد گشت که
 نام و نشان خود نخواهد یافت * لقصه چون التمس آن باطل اسلح که
 بمکر و قزور بود دروغ بی فروغ روشن گشت و ثری ازان بظهور نیامد
 بل آمده جنگ آن باطل آهنگ گشته لوی عصیان بر افراخت -
 و به تهر و هنگامه آری بصف کشی پرداخت و باران کارزار آن نابکر
 یا لشکر هزار سوار شده رخت ادبار بعره پیکار کشید - یک و نیم پاس
 روز بر آمده مقابله طرفین رو د و تلاقی (۲) صفین اتفاق افتاد - نخست
 اخبار جنگ قراولی از قراولان شیرشکار به تیر و تفنگ بعرض اقدس
 رسید - رفته رفته چون آتش کارزار بلند گردید - شهنشاہ دین پناه نظر
 بر عون ایزدی که نصر من الله و فتح قریب نصی است قاطع ثری نصرت
 و ظفر بر پیل کوه پیکر که برج ملک رعیت و اعتلاء گردن شکوه و عظمت

Gholām
 Shāh raises
 the standard
 of revolt
 and a fight
 takes place
 between him
 and the
 Royal army.
 Shāh 'Alam
 goes to the
 front.

و علا بود - بنورگ شایسته و آئین خجسته آهسته آهسته با جزو نصرت
آمد و سپاه منصور که دیده روزگار کهن بآن آئین ندیده پیش آمدند *

نظم در تعریف فیل سواری خدیو کوه وقار و بردباری

چند امیلی که خرطومش گهی^(۱) کین آوری
بای تا سر چین پیسانی بود چون آستین
عقل اول هیکاش را چون محیط خاک دید
آسمان اولین را گفت چرخ در زمین
دید هر کس آن سر و خرطوم را داد که هست
کوچه راه از زمینی ناگنبد چرخ برین
میشود قطب شمالی در نظرها نا پدید
در جنوب آهسته تر گر پا گذارد بر زمینی
آنکه در هر جنبش خرطوم در روز مصاف
بر چراغ عمر اعدا میفشاند آستین

خدیو مانند آفتاب خاور که از ملک اخضر بر آید در حوضه جا فرمودد *

و ماه تابان چرخ جارمین را بر زمین جلوه گر نمودد * • نظم *

چو در حوضه فیل جا کرد شاه دمبودار گردیدند از برج ماه
شهنشاه به بالای فیلی غیور نشان داد از موسی و کوه طور

نظم در بیان تعریف فوج و کثرت آن

سپاهی دوش بر دوش ستاره به پایان کرد گرد او نظاره
سپاهی از غبار ره نلک ساز در سامان تعیین آن طرف باز
بعدادش اگر پرداخت عارض ر مرودن زبان را باخت عارض
چو مژگانی که باشد اشک آلود سر انگشت قلم را آبله بود

A description
of the Royal
army in
verse.

بزم سايه بازي^(۱) يزدان
 اجل دشمن گشت کس را در عيارش
 هوا را ساخت کيره آندچنان گود
 ز بس از کثرت تنگي جا بود
 صف محشر ملک را روت ز باد
 ره خانه غلط کردی نظرها
 نموده بسکه خود را گم دران کرد
 نمایان از علم نامه ز ماضي
 از طرف غمگین لگیم شلک عظیم از بان و بندوق شروع گشته کار کشش
 و کوشش بشمشیر و خنجر کشید - و اکثری زان دبار آثر تهور و جلالت
 آشکار ساخته بر هراول بصورت شعار تاختند - و شورش بسیار آن جهنمیان
 انداختند - کامکار خان بهادر با دلاوران نصرت نشین و دلیر خان با جنگ
 آوران چانغش منصدر ترددات بی پایان گشته گوی شجاعت از سم
 و دندان رهوندند - و جنگ بحیل المنین توکل زده از اقبال بی زوال خسرو
 دریا چون کوه جاذبش نمودند - هر چند گروه ادبار نصیب کفار نجات
 بظمطراق بسیار و کثرت بهشتمار مانند برق ریان شتابان گشته و مانند سیل
 خروشان میرسیدند - لیکن لعان آتش عدوسوز تیغ مجاهدان خونخوار
 کار مهر تابان می نمود - اگرچه آنهم بنگردار معاندان ناهنجار از پای نجات
 و استقرار نهال کارز با رگ و ریشه عداوت می نشاندند - اما باد صرصر
 حمله مبارزان اسلام از پیچ و بن میکند - و برق پیره های دلاوران خرمین
 جان و تنی آن خسان میسوخ - در عین رد و گهر سفیر تیر پیغام اجل
 بگوش برنا و پیر می رساند - و قاصد گلونه بندوق خط آزادی ز قید حیات
 بهر کسی میداد و توپ از در خورش بدم آتشین دیگ خون معاندین از

آتش عدم بهوش می آورد *

A description of the fight and the battle-field in verse.

شدند خسرو مقابل با چنان فوج
 عامه‌های کشیده قد سحرگاه
 ننگنده مهجته در سایه بر خاک
 بهر سوناخت مرکب داد بیداد
 به چشمش جان ببردن بود بازی
 ز رفتن آفتاب از پس که استاد
 توانگی از کمانی در گوش آمد
 زمانه نیر شد تیر آتش کین (۱)
 چکاچاک دم شمشیر خوبار
 ز تاب و تلف که در آن روزگه بود
 بخود از پیکه سر مرن دلور
 بمیدان بود هر مرکب سبکخیز
 مهیول مرکبان برق رفتار
 دماقی ساز گرد از شیشه اش مرگ
 شدند آن جنگجویان بسکه سرکش
 ننگد از پس جنبه‌ها لعل ز رین
 ابر تیغ بارید آنقدر خون
 ز هر برگستان خون سرشته
 دمی که همنفس با خون دل شد
 ز لیزه شد نهستان صرعه کین
 ز پس بارید ابر تیغ هر سو

* نظم *

ز هم آهن زد دگر موج
 کشیده زلف بر رخساره از آه
 بریده رنگ خور از چهره سیاه (۱)
 قیامت را قیامت رفت از یاد
 اجل میشد خجل در رزم سازی
 نکرده از روز رستاخیز کس یاد
 که از خون رنگان را هوش آمد
 ز آب تیغ گشت آئینه رنگین
 چاکرک را بدل انشود منقار
 چو آتش دید مولف (۲) نگه بود
 همایی داشت بر سر سایه گستر
 که نبود باد را حاجت بهمه‌ز
 بر آورد آتش از خارا گل از خار
 ز باد دامن خود ریخت این برگ
 ز لعل باد پایان جست آتش
 زمینی شد آسمان از مالا و پر زین
 که روی خاک میدان شد شفق گون
 نظر در فرگستان لاله گشته
 سخانی از سنان بوسی خجل شد
 در آمد در شرفش شیر لرین
 ازان برداشت نم پیوسته ابرو

(۱) پدیده رنگ خور از چهره سیاه (۲) ز یاد نیر شد تیر آتش کین (۳) دمه سر نقش

زده بوسه بسر از پس سنّالی
 مگندی گر سر شمشیر بر خاک
 مگر سوزن بدن از عیسی آموخت
 نظر بر مرگ مردم تا نهاده
 از بس سر تیغ کیس انگند بر پا
 سر آن سروران بر خاک غلطان
 ز شادی مرگ گشتن تا به آغوش
 کشیده نای ترکی ناله از نا
 بمرگ بس اکابر بر کف خاک
 زره مرنیس را پیکان بود دل
 نشاند از بسکه زهر چشم سودا
 شده از جوی خون صحرا گلستان
 ز خون گردیده کوه و دشت گلریگ
 بهر ذرات رنگ از سایه خون
 ز باد قیر ترک از سر بس افتاد
 بقلب موج خسرو بود بر پیل
 بالجمله بعد آویزش بسیار و گیر و دار بيشمار که با شور بخنان کارزار از
 شمشیر خونخوار گذشته کار بدست و گردبان رشید دلیر خان بهادر قدم
 دلیری در عرصه پیکار استوار داشته نقد جان نثار ساخته بغازه شهادت چهره
 سعادت آراست و اصالت خان برادرش گلهای زخمها برداشت و نیز
 شربت شهادت چشید * مقارن اینحال اختلال کمال باحوال هرارل معسکه
 اقبال راه یامت - کامکار خان بهادر چپقلشهای شیرانه و آویزشهای مردانه
 نموده روی همت از جنگه نذاشت - و بوزجگودازی و دلاوری چون شهر شراه

Diler Khan
 and his
 brother
 Asiat Khan
 are killed in
 the battle.
 Kamgar
 Khan suc-
 ceeds the
 fight with
 bravery.

که در رمه گوسفند اند - داد مردمی و مردانگی داد * درین اثنا فوج آن
 کافر نعمتان خیره شده از تیرخانه والا در گذشتند - و قدم جرأت پیش نهاده
 تا بفوج قول همایون در پیوستند - شهزده گورون لوا بر فیل کوه تمثال
 آریزشهای اعدا ملاحظه میفرمودند - هرگاه به چشم دوربین معاینه نمودند که
 فوج بدکوش پای از حد خویش بیرون نهاده اند از جوهر شهامت و پر دای
 و گوهر شجاعت ذاتی عیان عزیمت جلوریز پیشتر فرموده بکومک
 رستم جان سپار و هزاران بیشه کارزار متوجه شدند - و به نیروی هست
 بلند بدعانت سپاه پیروزمند انقوم اشرار را از حرّاتی که می نمودند
 بار داشتند * در عین هنگامه هیجا و کارزار هوش ربا فیل مستی پله شده
 زنجیر گسسته بر موج ظفر موج سیلاب وار دمان و خروشان رسید - و پیابان
 دست ضبط خود هر چند بر روی دراز میکرد کوتاه میدید - چون از صدمه آن
 اعضای مردم درهم شکستند - و از بیم آن امواج نیروزی قالبهای خود را
 از جان تهی ساختند - از تلاش کارزار بار ماندند - بسیاری پامال از ضرب آن
 دیو بی زنجیر گشتند - و اکثر معلوب داشت (۱) و هراس او شده حواس
 خود را باختند - آن سیه مست باد کین عرصه خالی یافته بسوی فیل
 کوه شکوه سواری خاصه که چون آسمان بر زمین قائم بود حمله آورد و هر دو
 پیلان بکشتی با هم آویختند - و دود از دودمان چرخ کبود بر آوردند -
 عاتل خان ناظر که در خواصی جفاب گیهان خدیو جا داشت و با وصف
 خوردن گوی تنگ پای استقلال و استقامت محکم داشت از صدمه آن
 فیل مست از پا افتاد و پیک اجل را لبیک گفت - و مکرب خان
 و نطف خان و مظمت الله خان و ولی الله خان و هاشم علی خان
 و میر مقیم درین دار و گیر جان نثار گشتند * از وقوع این سانحه تفرقه و تفرق

Āqā Kīān,
Mīrāb
Kīān and
several
others are
trampled to
death by a
mad ele-
phant; the
army is dis-
persed, the
king kills the
mad ele-
phant and
saloon has
scattered
force and
gains a vic-
tory.

عظیم بمصائر منظور راه یافت و جمعی که بهر از جوهر شجاعت و پاس
فدویت و اخلاص نداشتند از معرکه در گردان شده راه فرار اختیار نمودند •
چون سالک جمعیت فوج قبل از هم گسیخت - و آن پیل با پیل خاصه
بدشاه محفوظ بحفظ الله آویخت و خرطوم شوم که شب سپه آشوب
و بلا بود بند ساخته خوست که از برج حوضه آفتاب سپهر عروج ر بیجان
کند - از آنجا که حفظ حافظ حقیقی شامل حال آن خسرو بیکو خصال
است در عین همین حالت دست رستمانه کشاده و دست توکل بدامن
افضال ایزد متعال زده خنجر دشمن کش بر خرطوم آن مژدی چنان رند
که نگوسار از ضرب آن درگشته راه فرار پیش گرفت و پیل خاصه سواری
خسرو رستم دل که در روز آن تنومند از پا افتاده بود رهائی یافته سربفلک
کشید • خدیو مراد چست و چالاک از پشت پیل خاصه چسته تیر
زه گیر از کمان قضا و قدر چنان بر فرق آن پیل سرکش زدند که تا سوار عرق
شد - مجاهدان شهامت پرور و مبارزان بمسالت اثر و جنگ آزمایان
شجاعت از دیدن ضرب خنجر گوه شکاف که بقوت دست جهان داور
بنائید این برتر کارگر افتاد بار مستعد و آماده بیکار شدند • و ز دیروی
بادشاهی و ورود فضل ایزد قوی دل گسته حمزه آور شدند - نوک پیکان فرسا
از سنگ خارا در گذشت - و آب شمشیر حیات سر آن نگوساران را بجان
نفا داد آخر کار جهاندار شیرشکار ز شعله سنان کشت زار مخالفان ادبار
شمار را سوخته آفتاب گردان تیغ کشیده مانند بنات انعش متفرق
ساخند و از صولت بادشاهانه علم غلبه و استیلا در معرکه هیچجا ابراجندند •

• نظم •

چنان انواع دشمن را ز جا برد که گویی مشیت برگ گل هوا برد
هواس از بس نفوذ دشمنان بود صدای پای هر یک لایمان بود

دربین اثنای نیک اقبال مرزده فتح و ظفر بگوش بندگی جهان رسانید و کلید
دولت نصرت خداداد بدست دولت خواهان رسوخ نهاد - دغ^{۱۱} غنچه
دل هواخواهان از نسیم فتح و فیروزی گل گل شکفت و نهال دولت
و اقبال از باد بهار عذایت ازلی بالیده بلبل بال مسرت کشود ترانه
خوشدلی گشت - طنطنه شادمانه بر پشت پیلان کوه و آوارۀ نقاره بر سپاه
برق جولان در گنبد گردان پیچید و صغیر کوبا و نفیر قا بعرض برین رسید -
بالعمله فتوحات غیبی و تأییدات لاریبی شامل حال اولیای دولت آبد
اشتمال گردید که با وصف ذهن و چشم (خم عظیم کریم کارساز در چلبی فتح
بار کرد که عنون دفتر کشور ستانی و ظفر نامجات باستانی همیشه
خواهد بود - و یادگار روزگار خواهد ماند * رام فراین مقهور از بیم سطوت
موجب منصور خاکف و هراسان گشته هزیمت را عنیمت دانسته نقد
حیات مستعار از معرکه بدر و پیکار با صد هزار ادبار و عار بیرون برد و اسباب
تجمل و جاه آن حال تباه تاراج امواج بحر امواج گشته برباد رفت *
از آنجا که بیت خیر طوبی این برگزیده درگاه صدیق منبع حسنات
و منبع رحم است بمقتضای آن تعاقب لشکر گریخته را که خاک مدلت
بر سر بیخته جانهای خود بسلامت می بردند منع فرمودند - و از قتل
عام آن گروه ناکام در گذشتند * رحم خان که سردار کلان آن خیل ادبار
نشان بود برهبری طایع لایمان گویان دست زهار خواهی بدامن بادشاهی
زد - و غلام شاه و مرلیدهر و رثن رار داروغه توپخانه مقهور گرفتار سر پنجه
اولیای دولت گشته دستگیر و اسیر ببارگاه فلک نظیر آوردند - و از توپخانه
آن ادبار نصیب چهل و دو ضرب توپ خرد و کلان بضبط ملازمان ادرا
دربان آمده داخل جنسی سرکار والا گشت * شهنشاه دین پناه بعد

حصول این فتح عظیم شد باینه نواران وقت شام از جنگ گاه معارفت
فرموده داخل خیام دولت و احتشام گشته چنین نیاز بسجده عبودیت
در جناب واهب العظمت بودند - و شکر و سپاس بیقیاس ادا فرمودند -
امرایان عظام و بندگان عقیدت مرجع آدب تهذیب فتح و نذیر و پیشکش
گذرائیدند * بسمت و دویم ماه مسطور این مقام بطرف باغ برای مقهور
منزل آرای اقبال گردیدند - و بهرام جنگ را که گرد ملال برداشتن خاطر
او دشسته بود از ابروفضال خسرو دنیا نوال بواسطت مدار الدوله بهادر
شست و شویامت - و کامگار خان بهادر که کشیده خاطر بسبب سول و
حراب رحم خان و غلام شاه بمعرفت دیگران گشته بود از عنایت خسروانی
بعظمت سرپیچ جواهر سر بلند شده سر مرت بارچ گردون افراخت - و از
کمال عاطفت و رانت که سرشت و جبلت همایونمت غلام شاه
و رحم خان را بعطای خلعت نواخته راجان امان دادند - و پیش
کامگار خان بقایر باین^(۱) خاطرش فرستادند - و قبایل محراب خان که اسیر
پنجه تقدیر گشته بود و کسان آله داد خان دستگیر ساخته آورده بودند
مرمان آسمان مطمح عز امدار یافت که از قید رها سازند - و بعرض و ناموس
کسی دست انداز نشوند * رهی شه نشاء عدالت پرور و خسرو ترحم گستر
که خشمش با عفو دمسار و غضبش را لطف ببار - بل برای دشمنان در
احسانش باز و علی عفو جرایم بلند آراز - کریم کار ساز درگاه این دارای
دانای راز دلها آگاه را سجده گاه مقبلان و ذات قدسی این سزاوار تاج
و تخت سلطنت مظهر اقبال و جاه و حشمت تا دور قیامت همیشه
و پاینده داراد * بسمت و پنجم از تفضلات خسروانی و عاطفت و قدرانی
پسر ذوالفقر الدوله بهادر بخدومت فوجداری شاه آباد ممتاز فرمودند -
و سلیمان خان را بمنصب چار هزاره و خطاب پدرش سرفراز نمودند *

Qhulīm
Shāh and
Rahmān
Khān are
pardoned
and robes of
honour be-
stowed on
them. The
kirmen and
followers of
Mithrāb
Khān and
others are
set free.

The son of
Zulfaqār'u'd
Dawla is ap-
pointed
Jawdār of
Shāhābād.

Shah Alam
lives at
Fathpur
bridge, 2nd
February
1701. Con-
fers honours
to his offi-
cers.

Miran Jina
Rām Narā-
yan and
helps him in
continuing
the fight.

بست و ششم زایات علایات در پل تنوخه نصب کردند * بست و هفتم
میر سلیمان خان برادر میر مقیم خان بدایت جامه ملبوس خاص
و بالا بلند سر بلند گشت - و لطف علی خان بمنصب چهار هزار
سوار و خطاب "صواب اندیشخان" کامیاب گردید - و پسر امالت خان بعطای
خلعت چهار پارچه سرمایه دولت ابدی اندوخت * چون رام نراین مقهور
از بیم مهابت موکب منصور قرار نمود - مرتبه دریم از راه غرور لوای جهالت
و بعارت انراحت و بچرب ربانی از سخنان فریب و ریب دام ترویر
گسترده بدفع انوقت می پرداخت و انتظار کومک و رسیدن میرن
نشد چار آن شقاوت آثار بوده باسنظهر حصار کوه کردار بمحاربه و پیکار
مستعد آن نابکار میماند - و مسون بازی گرمی و شعبده بازی بروی بعضی
بست نصرتان حق ناشناس میخواند تا آنکه بموصله کان باطل کوش
که عقل و هوش در سر بغز نداشتند باز بشفاعت گرمی برخاستند -
و بلبه اش مفتون گشته از وصل شاهد مقصود روی نافتند - حتی که کار
معاصره بدرازی کشید و خبر آمد آمد میرن مقهور بمسامع علیه حضرت
جهانبانی رسید هرگاه آن کج نهاد شورش بغي و عناد برپا ساخته بکومک
رام نراین خانه برید پرداخت و باران فتنه انگیزی اسباب استیصال
خود آن مدبر برگشته اقبال جمع نموده در فکر بیخ نفی نهال دولت
خویش آن نامواب اندیش امتاده از تبه وائی و بیبائی آن رانده درگاه
الهی بعرم رای مقابله عسکر گردون مآثر بکوچهایی متوتر لوای نکبت
برافراخت و میخواست که گرداگرد دیار عظیم آیات رخت انامت کشد
و فرودگاه خود سازد و باعث پشت گرمی بدمالان آن بد نهاد شود -
بدابر مصلحت دید ری صواب تمامی جهاندار مالک رقاب دست
استیلا از آن حصار کشیده بدامت اعدا همت والا همت گماشتند - هنوز

تیغ خون آشام غاریان اسلام از خون اعدای بد مرجام رنگین بود و سپاه بهرام انتقام که درین زد و خورد کوفتها و رنج و تعب کسیده نمی آسود - و جراحات مجروحان بالتیام رو باورده که این کار روزی نمود * سلخ مه جمادی الثانی حضرت ظل سبحانی بنائید یزدانی عربمت پیشتر فرموده سایه هر و جاده بمنزل انگذند * سیوم رجب المرجب حسین بیگ برسم سفارت را پیش رام نراین رسیده باصیه سیی کعبه جاده و جلال گشت - و بعرض استادانهای بازگه آسمان جاده رسالید که شاه نرنی خطبه و سکه این دولت خد داد در دارالسلام شاهجهان آبد جاری ساخته و رنگ شکسته رو و سیم را درستی

Al-Sh 'Alam
deputes
Kāzim Beg
to induce
Miran to give
up hostili-
ties. Miran
killed Kāzim
Beg. The
king ap-
points Kām-
gār Khān to
wage war
against him.

ار روج نام نامی دده * کاظم بیگ که برپور دانش آراسته و پیرایه صواب اندیشی پیرواسته بود از حضور برتن پیش میران مقهور معین گشت - تا به نصیحت های ارجمند و مواعظ سعادت پیوند پنبه از گوش آن باطل گوش بر آورده آن کجور را رهنموی بطریق تدبیر عبودیت و جاده مستقیم نبوت نماید و رنگ خیالات از آئینه ضمیر آن زداید * هرگاه نامبرده از حضور برنور مرخص شده باشکرت ثبت اثرش رسید و ملاقی گردید - ارشادات حضور اقدس که هر یک جوهر آبدار بصایم و مواعظ سعادت جاردانی او بود او را گوش آن بیهوش ساخت - از دشت بده عرو و استکبار آن لایمقل مردم آزار همت بر خون خوردن آن بیگناه گذاشت - آن رو سیاه خورخوار آن مظلوم مرحوم را علف تیغ آبدار نموده سرمایه عذاب سرمدی اندرخت و همراهانش را از غایت بیداشی و مسمن کشی مشلح نموده سر داد و توشه عقوبت جهنم آن بدنهاده ابد الابان برای خود نهاد * ازین حرکت ناپسندیده و ذالایق آتش غضب بادشاهانه ربا نه رد و فرمان قهرمان جلال بفغان یافت که هزاران دشمن شکن و سران عدوانگن و دلبران پهل تن و شیران شمشیر زن تیغ انتقام را نیام بر آورده و چنگال عدو مال بخون بدسگن فرو برده

بازوی دلیری کشایند - نهنگان بحر و عا فوج موج مانند موج دریا برخاستند
 و بلندگان کوه هیجا سیلاب آسا از جا جنبیده صفها آرسند - مبارزان شهامت
 نشان و دلازان کوه توان روی بعرصه میدان نهادند - و آواز هلل من مجبار
 آویزه گوش گفند گردون نمودند - هراولی موکب نصرت شعار برایت
 اقتدار کامگار جان بهادر بهادر جنگ شرف استقرار یافت - خان سلامت
 نشان بمقتضای مصلحت دور بینی از راه کسر نفس بعرض رسانید که
 ای بند جان نثار لیاق این کار و طاقت این بار ندارد - و بعد پیش
 قدمی این فدوی جان سپار در حرب و پیکار اگر خدا نخواستند چشم
 زخمی بهراول ظفر شعار روی آرد کسی را نمی پندارد که ست راه گردد -
 و این عقیدت آثار بود که در جنگ اول بعد هزیمت خوردن بعضی
 هست مطرکان بد ترجمان و شهادت دلیر خان و اصالت خان تیغ انتقام از
 پیام کشیده بکومک سپاه نصرت پناه پرداخت - و با رام لوائین مقهور کارزار
 رستمانه ساخت - چنانچه از دست این غلام آن نیره انجام چند زخم کاری
 برداشت - چون فیل سواری این مامی عبودیت نشان قریب آن پهل
 ازدهای دمان گشت و رد و بدل های هر بهای شیرانه و حمله های دلیرانه
 با من و دشمن آنقدر پیوست که دو دریای لشکرا از معاينه معاهده نه
 این را ظفر و نه او را خطر عنان ضبط خود از دست هر کسی رفت -
 محض نیروی پنجه اقبال عدو مال و مانند فضل پرده ممان بود که
 کمر اعدای بد سگال درهم شکست و آن بد مال رو گردان گشته گروئار عذاب
 و نکال گشت - و نا حال زخمهای تیغ خون فشان که رو به اندمال نیارنده
 احوال این عقیدت اشتمال را م آن زخم بدگرگون میدارد - بیشتر هرچه
 فرمان رود بندگان ر رو تافتن چه مجاز • شعور •
 بهرنیک و بد جان نزاری کنم بدین گفته ها استواری کنم

Dilir Khan
 and Asalat
 Khan also
 join Kamgar
 Khan in the
 expedition
 against Rām
 Narayan.

بالجماعه بعضی ابدی روزگار عرض آنرا حمل بر خود داریدش دانسته
 بختلاف حصول مأمولش کوشیدند * بهر حال خان قدریت نشان مطابق
 فرمان جهانبدی بخش قنوت و جلالت بمیدان شهامت و بسالت تاحت -
 و بعد از معهود سواره میل کوه پیکری که غرق آهن بود آن روزگین نرس
 همت بدیع اعدا گمشت - و با جمعی از ثبات قدمان معرکه رزم که بیس
 و همدم بزم او بودند عم قلع و فیروزی افراشت و در جرآنعار و برآنعار
 صوب اقبال ممدّر الدوله بهادر و مدار الدوله بهادر پای استقامت و استقلال
 امشرد بار یافتند و در یمن و یسار بعضی سرداران عمده روزگار و چو نان

The battle
 takes place
 on 10th Feb-
 ruary 1781
 between
 Miran and
 the royal
 army.

بکار جایان صف میمند و میسر چون آهنین حصار آرسند * چهارم
 رجب امرجیب شهنشاه عدو بنی کشور کشا سمند جرأت بجولانگاه نبرد گرم
 عفان ساختند و فرمان دادند - که نویخته برق نشانه پیشتر برده سر گرم
 خرمی سوزی بخت دشمن نمایند - زان سو میرن دایگار بیر آماده حرب
 و پیکار گشته به ترقیب افوج پرداخت - و با سپاه بی پایان و لشکرگران
 و فیلان سپاه بخت که اسلحه و ادوات حرب بر خرطوم شوم آنها تعبیه
 کرده بودند مع پلتن های فرنگیان روان گشته بمقابله آمد - از جانبین کار
 کشت و کوشش بالا گرفت و شور کوس روئینه طاس در قصر دیلی^۱ رواق
 هراس انداخته از نه طاق املاک در گذشت - آوار کرد گوش پیر و برنا
 کر ساخته بنفخ صور محشر همصفر^۲ گشت * * نظم *

شد آن روز در عرصه شور و شر ربانگ دهل گوش املاک کو
 دهل زن رس بر دهل چوب زد بهر خمه راه صد آشوب زد
 بلند از گوی فنا شد صفیر بقا کرد نصرت ربانگ نفیر

^۱ In MS. پیکری

^۲ In MS. همصفر

برآورد و پیک از دست هم
 بکین رایت مهر چون بر فراخت
 علم کرد در عرصه پا استوار
 نفس داشت بر آتش کینه باد
 کشیدند از سرز در قلب گاه
 سیه گشت از نوک روی سپاه
 اجل را اجل آمد از بس که پیش
 بشمشیر اگر قطع می شد آمیخت
 ز فریاد شوره شیر نبرد
 ز غوغای شمشیر در گیر و دار
 سنان را ز اخلاص مذکور کرد
 ربان چنان قتل شد برداشت سر
 ز بس عرصه گردید در جاذب تنگ
 ز سر چون گذشت آب تیغ جفا
 دل بوجگر بود هم چون حباب
 ز پس رنگ از چهره پرواز کرد
 شود گرز با سر چو صدمه فروش
 اگر کبر را زخم بوسد دهان
 رگین بود در عرصه طوفان زیان
 ز بس گرز بر نیک و بد یافت دست
 ز گرما مجاددا شود جان تلف
 ز آنکس که در خانه زین قدم
 ز قیصر کمالدار شمشیر وزن

بغیر هم و کوفای اسم
 سحر کوس شور قیامت بواخت
 بتعلیم برخاست هر سو غبار
 نقیب اجل پا بمیدان نهاد
 دلبران آتش نفس پس که آه
 بچشم ز راه سوره شد خاک راه
 اجل کرده میکرد بر حال خویش
 سنان بهر خیاطیش می رسید
 سر شورو شو آمد آنجا بدرد
 سراز تن تن از سر نمودی قرار
 ز دوش یسلان باز سر دور کرد
 که شد خفتگان بعد را خیمه
 ز پرواز افتاده بر چهره رنگ
 بدریای خون کرد پیکر شنا
 نظر بند در موج اضطراب
 هوا راه سیر چمن باز کرد
 تنک پلنگ مغز بیرون ز گوش
 شود سرخ لبهای سرفرازان
 دیوار کس شور دریا بباد
 سر سر بلند است چون سایه هست
 دمد باد زن گوش میلان بکف
 ندارد ز قاراج هم چشم هم
 مشبک چو آماج گردید تن

وزیر آنقدر باد شمشیر بر دقیر
 بر آب و هوا درد دلها گریز
 بجان نندن از بس که گردید شاد
 ر شیروین دیار در مرهاد یاد
 دران عرصه از راه چشم بیان
 شده تلخ در کامب شهاد جان
 بگنودن در عرصه طرح ببرد
 بمنصوبه از هم ربودن نبرد
 بساط ستم نینده گسترده بود
 ر شطرنج گوی سکسون بوده بود
 بر آورد سر ز آتش کینه بود
 جهان قیره در چشم مردم نمود
 سهر جا که هستی کسی میرسید
 چو مقراض رخت ونا می بود
 ربودند چون گو دران رستخیز
 یلان سر بچوگان شمشیر تیر
 بس تفک شد عرصه کارزار
 می جست ر سنگ و آهن شراز
 القصه محمد کامگار خان بهادر با سپه بهرام انتقام گام جرت پیستر
 گذاشته از توپخانه معاهیر دلیر به بگذشت - و اندری را از مخدیل طعمه
 شمشیر تیر نموده ستیز رستمانه نمود - حتی که از پیشدستی حال رستم دل
 ترکول در ارکان ثبات میرن ناعنچار راه یافت - و پس پ گشته میخواست که
 روی از کارزار نماند مرار اختیار نمایند - لیکن مردم هندوستان را که همراهیش
 بودند شورش افزای رگ جاهلیتش شده رفتی از جنگ گاه ندادند -
 و بعضی از آنها پیاده شده آمده جنگ شدند * درین اثنا پلانی فرنگیان
 دیکار که به ادوات توپخانه آتش بار و آلات حرب و پیکار مستعد استاده
 بودند بکومک آن قوم رجیم پرداخته از چار سو هجوم آوردند - و رشک
 عظیم از طرف غنیمت لقم نمودند - که هر از ابر دود تیره شد و چشم خود
 خیره گشت - اندری را ازین حادثه قیامت اثر و در رهت پر خوف
 و خطر آب هلاک از سر گذشت و سفینه حیات بسیاری بگرداب ممات
 افتاد و تگرگ بزان گلوله فرصت نفس ردن داد * خان بسالت نشان

دلبهران نبرد را دلدهی داده پلی بدامن استقامت و استقلال پیچیده
 مانند کوه بستوه پیامد و از جا بجنبید و بازم مراتب سپاهکوی و جانفشانی
 کوشید - بل نقد حیات مستعار، اِنثار ساحل باعث بقاء حاد نبی انگاشته
 و سرمایه عمر ثنی پنداشته آن شیر دل از خصم روبه صفت سرپا حیل
 دمی اندیشید - مردانه وار آن سپه سالار دل بر هلاک نهاده از هفت رخ
 تیر چهره شجاعت هر هفت کوه (۱) غار تازه بستم - لیکن بیمن صلیت
 خسروانی از آمت جانی مصرن و محفوظ مانده اِن در پی طوفان خیر
 اجل کشتی حیات بساحل نجات آن رستم دل کشید - و ذر الفقار جنگ
 بهادر و مدار لایه بهادر کارزار رستمانه نموده بسیقیت کار نموده تا بار دمی
 میرن شقاوت جوی تاخذه آوارا نهیب و غارت ساحله بر گردیدند - عجب
 هنگامه عبرت ادراکی روز گیر و مردم ربای در چشم ردن صورت بسب که
 ترک فلک مشاهده نکرده بود *

رد و سرن عربی بود در پیش	که تیر از تیر و تیغ از تیغ شد ریش
و نخل عمر بریدن (۲) بصحرا	چو اره تیغ را هدانه پیدا
و حیرت کرده خالی خانه دیدار	زون شد خون خشک از چشم سوفار
شبشب از کمانها تیر چسبده	مزه در دیده مردم شکسته
بششدر کون جا در جای گذران	و کار نهاده پنج و شش شماران
بحکم تیغ خون جاری بهر سوی	و وادی تا بادی جوی در جوی
بهر حلقه کمندی نافته خام	هران پخته را امگنده در دام
گرفتاری گرفتار طلب بود	کند شاید کمند از بند پدرود
دران میدان بهرم مید اقبال	بر آورده جناح هر دو صف بل
سپاه ساقه هم جنگ حروشان	شده شیرین تر از ساق عروسان

(۲) در امن سخته "نوروز"

(۱) هر هفت کوه = لمام زینت

میسر که جام زن، از موج لبریز سینه چون بشه تند و همچو می تیز
 انقصه بود روی زخار بشکر از موج خوبخوار تیغ آبدار بستوه آمد و تا
 تمام روز آتش، زور کارزار بودند - و از آستین کین ساعد رستمی بر آورده
 دست جلالت می کشودند و حمله های شیرانه می نمودند * * نظم *
 در لشکر تیغ زن چون موج باهم رفت تا بخت بیدار ظفر دم
 نفس در سینه آسایش ندانست بدل آمدن گنجایش ندانست
 بسر بردند کوشش در همه روز نگریدند برهم هیچ میروز
 هرگاه شیر گردن خون شعل ریخته دانه آهوی شب مشکو ساحت -
 وقت شام شهنشاه سعادت مرجام مع کامکار حان و فوالفقار جنگ و دیگر
 بنده های خاص و عام معاودت فرموده نزدیکی قصه شب بسر بردند -
 از وقوع این حال اختلال کمال و نور موقر بموکب حاکم و جلال راه یافت
 بل اکثر مردم لشکر میروزی اثر متفرق شدند - و اشخاصیکه بهره از جوهر
 رسوخ بندگی ندشتند قدم آنها از چاه مدویب نهزیده روی از رفاعت
 رکاب گردون انتساب یافتند - و بسوسه نفسانی و راهری عول شیطانی را
 بودی ادبار پیموده عازر از احتیاز کردند - لاک میجاندان ظفر پیوند
 و مبارزان عقیدتمند که گوهر وجود رسوخیت نمود شان آبدار از انقیاد
 و اعتقاد بود پای ثبات و استقرار مستحکم داشته رفاعت چنین وقت
 سعادت انگاشته باهم عقد عهد و پیمان مؤکد بستند که اشاء الله تعالی
 در اندک ایام که کمتر عرصه آن یازده روز ست خار وجود میورن تیره انجام
 از شوره زار هستیش برکنده کارش تمام می نماید بلی * * بیت *
 ازین رفتن و آمدن عار نیست که بی جر و مد بحر زخار نیست
 درین اثنا خبر زخمی شدن میورن مقهور مشهور گردید رای عالم آرای
 چنین اقتضا فرمود که بالفعل از محاصره قلعه عیان قاعه و مقبله موقوف

داشته از راه بهار که از حار وجود آن ناپک پاک است روی توحه باید

آورد - و از طرف عقبه‌های دشوار گذار عارم دیدار مرشد آبد باید شد - چرا که

جعفر علی خان پدر میرن شاهنجاار همانجا است بطریق یلغر رسیده تزلزل

در ارکان آن ناحیه باید انداخت تا عدا را ازین حرکت کمر قوت شکسته

گردد - و درین ضمن درستی موج ظفر موج بآکین شایسته و مغوار بایسته

بظهور پیوند - و راجه‌های آن نواح و مرهقه‌ها مثل شوپهت و غیره که سردار

دولتدار بد بر مین بوس دولت اند قرین کامیاب گسته حلقه بندگی

در گوش عقیدت خود کنند * چنانچه بر طبق اراده جم‌البنی سرپرده

دوست و کامرانی بآن ضلع برپا گشت * و کوچهای متور یادهم

رجب المرجب حوالی بهار از ریات نصرت شعار فیض بار گردید - چون

روز جمعه بود نماز آن روز ادا نموده جبین نیاز بدرگاه کریم کارساز سوده

داخل خیمه مبارک شدند * سیزدهم مقصد شیخپوره بعز و احترام مقام

نرسود * چهاردهم بلند خان را بخدمت بخشیدگی چهارم و نظر علی را

بمقصد سه هزار پیاده بلند بخشیدند * پانزدهم از مقام شیخپوره متصل

سایم پور مضرب حیام دوست قیام گشت * هفدهم کرمت علی را بعطای

حلمت چهار پارچه مورد عاطفت و مهربانی ساخته از اپلس کنورت

حضرت ظل سبحانی بر آوردند * هزدهم ریات عالیات پیشتر نصب گشت -

مرضی شجاع النبوه بهادر از نظر کرامت اثر گذشت * بیست و دریم

در گهاتی کوه وقت شام سرا پرده ابهت و احکام سر ارج بهر و ماله دن *

بیست و سوم متصل موضع حکائی کنجین سنگه بعطای خدمت میاهی

شد * بیست و هفتم منیر الدوله بهادر بعطای شال ملبوس خاص خوشحال

گشته سر امتخار بارچ انبال بر آورد * عره شعبان المعظم سراق عر و اچال

بطرف اسراوه ردد - بعد یک مقام ازان مقام نهضت ریات عالیات پیشتر

The king
prepares to
advance to-
wards Mur-
shidnabad to
surprise
Jaffer Ali
Khan, father
of Miran.

The king
reaches
Shakhpura
on 10th Feb-
ruary 1761.

گردید - و منصل جم کاوہ مرزا راجہ رم ناتھ از گومت رخم صحت یافتہ
 بامیہ سعی کعبہ درگاہ خواتین پناه گردید + رضی حکم کہ باہتمام تمام
 بمعالجہ اش پرداختہ بود - مورد مہربانی خسروانی گشتہ بخلعت ناخرہ
 و زرہ شرف اندوز کامرادی گشت + شیرو رام پنڈت وکیل راجہ آن کوہ سپہر
 شکوہ جہین دیار ہندہ تال سودہ در اشرافی بصیغہ ندر گذرانیدہ از

The Emperor
 or Balte at
 Balyk on
 14th March,
 1761. Zulf-
 qār Khan
 submits a
 petition on
 behalf of the
 Raja of
 Bishanpur
 with near-
 ness. Ja far
 'A i Khan,
 Negin of
 Bengal, also
 sends a peti-
 tion through
 Rahmatul
 Lāh Beg.

سعادت آستان بوس سرور احترام بلند ساخت + یار دہم سرا پرہ عرو چاہ
 بموضع بلیا برپا گردید و ذوالفقار جنگ حریتہ عرضداشت راجہ بشن پر
 معہ ندر مرسلہ اش بحضور پرور گذرانیدہ و بہرہم جنگ دو انگشتی ملا
 معہ نگین پتوت بی بہ در پیشگاہ درگاہ سلاطین پندہ بطور پیشکش آورد
 ہر قبول آن نامور گردید دماغ جان بآسدہ بوس اقدس کامیاب گشتہ
 بخلعت مفخرت مورد مکرمت گشت + عرضی جعفر علی خان ناظم
 بنگالہ مہنی بر قواعد رسوخ ظہری و معرا از عقیدت باطنی معرفت
 رحمت اللہ بیگ کہ از نزد راجہ بشن پر سفارت آمدہ جہہ انور بسجده

عتیہ خلافت شدہ بود - معہ دنوز در حضور اشرف گشت - چون پرتوی
 از صدق نداشت دروغ بیدروغش بر خاطر صافی مظاهر جلوه گر گردید +
 شانزدہم ازین مقام الوبہ فیروزی پیشتر حرکت نمود - کرہی زرگار میثاکر
 کہ باہتمام کار پردازان حضور پرور حسن انجام یافتہ بود - بجلوس میبفت
 مانوس بلند پایہ گردید + ہندہ ہای آستانہ دولت آداب تہنیت بتقدیم
 رسانیدہ ندرہا موقی مراتب و حوصلہ خود گذرانیدند + حسام الدین
 بمفصب یکہزاری پانصد و خطاب خانہ بر اسم سرمایہ دولت جاودانی از
 پیشگاہ خلافت و جہانبانی ابدرخت + راجہ نمودر سنگہ معہ ہمراہیان
 بارباب مجرا شدہ سی و یک اشرافی و یکصد و چہل و یک روپیہ بطور نذر
 خدام کرام آوردہ مورد عنایت خسروانہ گشت - راجہ مدکور خلعت ناخرہ

On 10th
 March, 1761,
 Raja Damu-
 dar Singh
 and Show-
 bhat were

و شمشیر و شیو بهت مرقد خلعت پنج پارچه و سرپیج مرصع نیش قیمت
و شمشیر خاصه و یکرأس اسپ صبا رنذر مرحمت گشت - و برادرانش
مواقی رتبه خلعتها یافته در همچو همان سر عزت و قامت انتظار بر افراختند -
هیجدهم^۱ عذر مرکب منصور از دریا نموده خیام دولت و جلال آن طرف
دریا برپا گشت - و میرن دیکار معه جیش ادبار بر ذلاب نو بهاصله نو گرو
رخت ادبار انداخت * بعرض آندس رسید که از شیو بهت و درمیان
مقاهیر یک گرو جنگی بطریق قرارلی شروع گردیده بود - بعد اندک

received in
and were
honoured
with royal
robes and
presumed
with swords.

The Emperor
on 22nd
March, 1761,
encamps at
Bishanganj
Miran sends
a party with
two guns to
make a night
attack but
without suc-
cess.

آویش وقت شام آتش حرب فرو نشست * نوزدهم بطرف بشن گنج
آردوی معلی نصرت سنج گشت - یک غول آن گرو شقارت پژوا با دو
حرب نوپ و دیگر آلات حرب و پیکار از دریا گذشته بقصد شبخون آن کافر
لعنات ملعون تلاش بسیار نمودند - لکن چون مراتب پاسداری و خرم
و هوشیاری بمقتضای شهریاری بیشتر بکار میرفت - و تاکیدات جهانبانی
به بهادران صورت نشان داده تر به خبرداری صادر می گشت - آن خدیعت
پیشگان دست نیانده از قنای خود با کام برگشتند * و بکوچهای متواتر
بست و هفتم شعبان المعظم کرامی فلک فرسا هوایی جم کاوه نصب شد -
امان الله بیگ فرایب انجاس مرسته شیو بهت از نظر آذتاب اثر گذارند

مورد انضال و الطاف گردید - و عزت علی خان معه همراهیان بر زمین
بوس اشرف مشرف گشته بخیمت چهار پارچه و دئی سنگه نیز بخیمت
چهار پارچه و همراهیانش بعطای بدایند سر بلند گشتند * هشت و هشتم

نهمست زیبات اقبال پیشتر شد - اخبار رسیدن زبده عمدت های عقیدت
نشان خادم حسین خان بهادر بنواج گران قریب معسکر گردن اثر گوش زد
خاص و عام گشت - و با میرن ناهنجار آویش و پیکار که از فدویان
عقیدت شعار در اثنای راه رو داده بود بمسامع علیه جناب خانانی رسید *

The Emperor
on his way
to Murshid-
abad on
31st March,
1761, hears
the news of
the fight be-
tween
Nishān
Khadīm
Hosain and
Miran.

از بسکه موکب جده و حلال باسئمعجال منازن طی میکرد و منظور خاطر
 همایون چینی بود که باندک ایام نزدیک مرشد آباد دایره دولت و قبال
 شود و بسبب عقبه‌های دشوار گذار این امر در تعویق و درنگ می افتاد
 به ایپاداران خار ترارش برای هموار نمودن راه‌ها ارشاد قوی بنیان شرق نهاد
 یافت که به تیشه مرهند پیشه سنگ‌هایی که مانع گزشتن لشکر فیروزی تر
 باشد از راه دور مرند - چندینجه بر طبق حکم جهان مطاع آن کپسار برکنده
 شد و در عرض راه طایفه قطاع الطریق که در دامنه‌های کوه‌ها ملجاء
 و مأوای خونها ساخته دست نظول و عارت به رهروان و مسافران دراز
 میکردند و ایدام می‌رسانیدند - یک روز حمله آرزو بر بهیر لشکر میروزی
 ریختند - برکنندران و همراهین خان شهابت و شجاعت نشان محمد
 کاکار خان بهادر اکثری را بدار جهنم مرستاده طعمه گولگ بندوق شرابار
 ساختند - و بعضی از ان اشرار گریزان و افغان و حیرن از صولت دلبران
 شیر اکن سرکن و پرکن رفتند - تمامی بنگاه بصرت پناه بمن و امان
 از ان عقبه هولناک بفتح و میروزی بیرون برآمدند - و بکوچهای متواتر
 سر مامها دیو که معبد کلان کفار فجار است گذشته سر پرده دولت بیرون
 زان وادی بر نه رواق گردون زدند *

وقایع مسرت انوان یعنی تولد بادشاه زاده

فرخی نشان مرزا محمد اکبر شاه بهادر

طول الله عمرة الى انقراض الدوران

Birth of
 Prince Mirza
 Muhammad
 Akbar Bahā-
 dur

درین آران میمنت افتخار موده تود ثمره شجره خلافت و جهانبانی
 دجل ریاض سلطنت و کامرانی دوحه حدیقه اقبال ثمره انوار گلشن

امدی و آمل رخشدند اختر سهر عظمت و اجلال قابنده گهر محیط
جاء و جلال مرزا محمد اکبر شاه بهادر بیک بشارت رسان آورد که در اسعد
زمان آن یوسف طلعت بعرضه پیدائی رسید و از نهال قامتش گلشن
سلطنت چمن چمن بشکفت - شهشاه چمن جاء ازین مژده روح افرا در
پیراهن نگنجیدند و شکر ایزدی بصد دیار بققدیم رسانیدند * * * نظم *

که گشتش بنده هرکس بود آرد
بنام اکبرش کردند اظهار
رد ازین زاینجه نقوش بر ابراز
اسد را از درایج هر دهم بود
عیان برجیس گشته در چهارم
درایج سنبله فاشاننده طی
عیان لهم سعادت گشت در آن
زیاد آورد زهرو مژده گنج
که گشتش بست و سیوم عین مقصود
به پرچم سلک گوهر گشت گستاخ
و تد بست و چهارم شد مرقب
که جورا را دلب گردید موجود
بعقرب کرد سر بهرام گلگشت
بهفتم گشت ازان دشوارش آسان
به تیر اندازی دل کرد اقدام
ششم خنده بنا از بهروی کرد
فرح شد حاضر و اندر غایب

The hero-
scape of
Prince
Akbar in
verse.
خدا فرزند فرخ فرچنین داد
گریده مؤبدان در این نگین وار
منجم فال (۱) طالع کرد چون بار
بخشین حادق قبسال مواد
شده اول و تد پیدا از طارم
به بیت دویم کرده پس ازوی
کمان با یزده سر زد (قریان
مرد از سنبله چون هشت بر پنج
درایجهای میزان بیستم بود
(حل در بست و هفتم بود ازین کاخ
درایج پانزده طی کرد عقرب
درایجهای عقرب چارده بود
به پیمایش چو آمد بهمت و هشت
چو شد از توس طی دویم در بجان
پدید آمد ز بیت هشتمین کام
درایج چارده چون جدی طی کرد
ملک قربایی آوردش مناسب

بر آورد او به قسم ر و قد گاه
 چو یوسف گشت از این بیت پیدا
 چو دیدش دایه اش دیوانه گردید
 ره نظاره اش چشمی له پیم سود
 نمود از بست و هشتم تا ماهی
 بدل نگذاشت مهرش تا بمقدور
 درایچ در حمل چون بیستم شد
 حمل ل را هزدهم بود از درایچ
 ده و چهار از درایچ ثور مرمود
 به بیست عاشورش کرد پس از عور
 دهم خانه که آن چاره وند گشت
 ده و یک خانه چون آمد پدیدار
 عطار در ده و صد (این درایچ
 بی تیرش قلم گردید در دست
 به ده چارم درایچ داشت سلطان
 درین خانه که داد از آگهی پند
 بالجمله در عطا و نوال وجود خسرو کام بخش بر روی ارباب احتیاج
 کشوده جهانی را دامان آرزومندی پر ساخته وضع و شریف را از تشریف
 و عنایت بنواخت - معادار خان و قدرت خان به اتالیقی و تربیت
 و پرورش آن نوگل حدیقه خلعت و شهر یاری مامور اند و از جمیع امور
 نظر شفقت و عنایت باحوال خجسته منوال بادشاهانه سعادت آماده
 از دیگر امثال ریده فرد بیشتر است - و به نفس نفیس در کل مهام
 این تخت بلند ازلی و سعادت مند هم یزلی اهتمام از بدو رضاعت تا ایام

عقروان جوانی حضرت ظل سبحانی میفرمایند - حتی که خوابگاه
 آن بیدار بخت در خوابگاه عز و جاه مقرر است - اگرچه ذات منبع حسنات
 این کریم النفس خجسته صفات بمضمون حدیث سرور کائنات علیه
 اکمل التحیات ^واولاداً اکباده رحیم و مهربان در حال جمیع فرزندان عالی قیام
 که رونق گلداز کارخانه ایجاد رباعی بقی بنی نوع عباد و رب
 و زینت حیات مستعد اند - کما قال الله تعالی المال و البنون زینة الحیوة
 الدنیا خصوصاً اولاد سلاطین نامدار و خواتین سپهر اقتدار که سلسله
 بند کارگاه امکان و شیراز اوراق پریشان جهان نسلاً بعد نسل و بطناً بعد
 بطن اند و نفوس قدسیه انبیا علیهم التحیة و الثفا نیز از جذاب واهب
 العطیات ^وربّ هبّ لی من تدبک ولیاً طلب ولاد وای فرموده اند از
 حد شفیع ثر واقع شده است - لکن یعقوب و از این یوسف روزگار را از
 دن و جان میخواستند حق جل و علی این سرور روان جویدار خلافت را
 محفوظ از رنج و محن و از گردن زمانه پرفتن داشته بمرطبیعی در سایه
 هما پایه حضرت جهانبانی بمحصل مرادات و کامرانی رساند * * * نظم *
 ورا باشد ز صبح و شام یکران رکبش ماه نو بوسد ملک سان
 بجارویی درگاه ملک جاه رخسور جاروب زر آرد سحرگاه
 بفراشی بهار آید بران در گل قلیں بود خورشید انور
 بمخدمت آن تو مهال چمنستان قبال خاقانی کبور گوپال ناتیه را حضرت
 ظل سبحانی ممدت فرمودند - میرزا راجه رام ناتیه در موهبت این عطیه
 آداب بجا آورد * ماه میام که اهل اسلام را پیام حصول سعادت از قیام طاعت
 آورده بود برای کافه انام باعث فلاح ابدی و انجاس سرمدی از نیران مقویت
 ایندی بقصوای حدیث نبوی ^واولها رحمة و آخرها نجات من الیقین مزد
 و تقظوا میدان حضرت قدر قدرت برست عظیم شمرده بقیام صوم و سنت

The Em- keeps
 fast during
 the Ramayān
 and per-
 forms devo-
 tional sar-
 vīca.

The royal cavalcade on 4th April, 1701 reaches the Rāwa nullā. The zamindars out of fear demolish the bridge and run away. By the order of the Emperor the bridge is repaired, the army crosses the bridge and encamps at the banks of the Ganges.

ترابیع اقدام فرمودند و (کمال تقوی شعاری و پرهیزگاری بموجب حکم حضرت باری که آن قصوم و خیر لکم واقع است برزخ داری بسر می بردند) دوازدهم ماه مذکور عبور موبک منصور از ناله رهوا گردید - چون زمینداران آنجا از زعب لشکر گردون فریل آذرا شکسته رفته بودند بکریه و از آن خلاصت حکم محکم شرف بغداد پذیرفت تا پس را درست نماید - مطابق فرمان گیتی مطامع پل بسته شد و افواج دریا امواج ازان ناله عبور کرده بر لب رود گنگ رست عز و جاه افراختند - بهمن اطرار در دوسه بار * چهاردهم رمضان مرکز الویه ظفر طرار متصل سرای رابی گشت - موسی لاس فرنگی جبهه افروز باستان بوس گشته پنج اشرافی ندر جناب ولا آورده

On approaching the Rāw Sarā's on 4th April, 1701, Monsieur Law interviews the Emperor and presents naprdna.

بخصمت چهار پارچه و همراهانش بخصمت سه پارچه بهره در گشتند * از آنجا که همت والا لهبت شاهنشاهی معروف بقلعه کشایی بود - و بسبب فخلل میرن ناهنجارین کار به تاخیر انجامیده - بعد از حرب و پیگر ازان نابکار چنین موافق عقل دوربینی قوی مصلحت گشت - که تا حدود

بردوان و سرحد کائنه از طرق و شوارع کوهستان گذشته لرزل در ارکان ناحیه مرشد آباد و هراس در دل چمبر علی خان پدر میرن مقهور ز عیب موبک منصور باید انداخت - تا آن مخدول ازین عرم باصواب بار آمده بحال خود گرفتار گردن و ازیں اراده فاسد برگردد - و در چندی چون این امر صورت گیرد و قلعہ عظیم آباد از خار و جون گروه باعیه پاک شود تعادل دانه دفعه عمان مزینت بز مدعطف ساخته بمصومن العوب خدع یکبار یلغار گردانند قلعه عظیم آباد گرفته مفتوح باین ساخت - و درین ثنا رقاع سپاه میروزی لوا و اجماع جیوش دیگر از اطراف و انکاف منظور باید داشت - هرگاه این و حیره از توفیقات ایزد متعال ستمال پذیرفت و آنچه منظور نظر آفتاب پرور بود جنوة گر گشت - باستعجال تمام در اندک ایام خیام نصرت

*The Emperor intends to capture the fort of 'Aymābād.

سرانجام در ریخ رام ناراین مقهور با بهت و احتشام زدند - وکیل راجه اندریت - اقمشه بغیسه سیدینه و اجناس شال بانف و موکینه معه یکصد اشرافی نقد و دو راس اسب قبحاق بطور پیشکش بدرگاه آسمان جبه آوردند کلاه عزت کج نهاد - و شهبخت مرهه که بجپاولی لشکر ظفر اثر مامور بود پیشدستی نموده منزل دروازه مغرب رو به قلعه رخس شجاعت تاخته بامتحان جنگ آوری از اقرون و امثال از نقد جان دریغ نداشته گوی سبقت ربود و تلاش مردانه و گیرودار مردانه نموده افواج مقهوران را که مقابل و روکش شده بودند هزیمت داده شصت راس اسبان تازی دژاد فزیمت آورد *

هفدهم شهبه بهادر بادرک پای بوس خقانی سرمایه دولت و کامرانی بدوخت - و باقر علی خان که یکی از عمده های دکن و صفوی دژ بود با جمعیت خویش باستان بوسی جبین عبودیت دورانی ساخت - و بنایت تبرک جامه ملبوس خاص عز امتیاز یافت * از آنجا که سودای

Shah 'Ali Khan of the Sulavi dynasty joins the Emperor with all the troops under his command.

خرد سری و کجروی رام ناراین در سر خود داشت و سود را زیان خود از گمراهی می شناخت - دیگر بار در افکار دور از کار و سرانجام مواد ادبار خود افتاد - و باغوازی بعضی رافع طلبان ننگه جو و مساعد انگیزی مردم خوش آمد گو سر از اطاعت تافته به قوت حصار فلک اساس آن بد نهاد سر بی و عناد از دایره فقیان بیرون کشید - و مستعد جنگ آن باطن آهنگت گشته اندوات نوبخانه گرد و نواح قلعه بر نرجها چید - اگرچه بمقتضای عموم رانست طبع همایون بصلاح اندیشی نا ممکن و مقدور بود و رهنمای بشاه راه هدایت میفرمودند - لکن آن سیه بخت بجای مستقیم عبودیت مهمل نمیکرد - چنانچه شورش عظیم باند اخوان توپ و حقه های آتشین از آن قلعه بجانب عساکر گردون مآثر برپا ساخت * لاجرم خدیو مهرپور ازین حرکت او غضب سلطانی آتش تهر بر او روخت - بریلان عدو بقدر

Rām Narayan revolts against the king, manes the fort with guns and opens fire on the royal army.

و پهلوانان نصرتمند فرمان دادند که در جنگه آمدن دشمنی آنان سر بدخواه
بدام آرند و بمعاصله حصار کمر قوت استوار بسته باستیصال همت گمارند -
و بآتش افروزی قتال و جدال بحکم عداوت آن بدستال سوخته نگارند که
نشو و نما یابد و موسی لاس^۱ مرتکبی به اسباب جنگی آماده و مهیا داشت

The Em-
peror orders
Musa Lāh
(M. Law) to
besiege the
Fort and ad-
vance with
artillery to
attack the
enemy, and
commends
Fazla Lāh
Khān to
render as-
sistance to
him.

فرمان پهلوان جهان سوز همان روز عر اصدار یافت - که توپخانه رعد آوز
صاعقه لپیست را پیش برده آتش فسان بر سر دشمنان سارد - و برق بلا
دار خرمن جان و تن اعدا اندازد - و فضل الله خان بهادر که قریب آن قلعه
بمورچال نصرت اشتمال در کمین بنسخته بود بکرمک آن بهادر بردارد -
مرتکبی بحسب الحکم قضا شیم توپهای آتش بار بر فرق مخالفان نابکار

¹ M. Law, who is mentioned here, is the French officer who was command-
ing the French detachment at the battle of Plassey. He was "Chevalier Law
de Lauriston," one of those European noble adventurers who came to India in
the 18th century to try to carve out a fortune for themselves and to throw
some fame—and glory, if possible—upon their own names. Chevalier Law
was a nephew of the famous banker Law, who played so notorious a rôle in
the reign of Louis XV with his financial scheme, ending in the ruin of a great
number of families.

Chevalier Law came to India and married in Pondichery, probably, a lady
of Portuguese origin. They were two brothers, both of them military men
fighting for the King of France. "Moossa Lāh" was a military organizer of
a certain merit and had a great skill as administrator. Previous to the battle
of Plassey, he had on some occasions lent a helping hand—embracing the
cause of various Rajas and Nawabs—in fighting against the English. He
was conspicuous by his bravery and very popular among the Indian rulers
of the time. After his defeat at Plassey, Clive showed great consideration for
him. He was sent back to France as a prisoner of war, but later on he
returned to India and served as Governor of French Establishments in the
country.

Chevalier Law was a great observer of men, and also a writer of some
talent. He has left behind him very interesting memoirs relating the events he
saw in India and describing the customs and manners of the people of India at
that time, with special reference to the rulers of the epoch. The late Mr. Hari
Nath De, of the Imperial Library of Calcutta, having heard of these memoirs
found out the original manuscript after long researches. He had commenced
to edit these memoirs in book form when death put an end to his labours.

برق کردار انداختن شروع ساخت - و تفنگچیان شعله خوری چابک دست
 توی بازاری مسهل بنده حویان رو آورده آتش کارزار بمعاندین ناهنجار زدند •
 باور عالی خان و زین العابدین خان بهادر که سر آمد عمده های بارگاه عالمیان
 پناه بودند بعطای جمعه ملبوس خاص ممتاز شده قوی دل فرمودند
 و به یورش قلعه ارشاد نمودند - حقایق و معارف آگاه شاه معصوم که عارف
 بالله و در سفر و حضر همراه رکاب جناب عامدین پناه ^۱ حاضر بوده و جوهر
 دعا با گوهر شجاعت آراسته دارد با رفقای خود درین معرکه کوی عزیمت
 پیشتر افراخته و گیرودار رستماده ساخته پیشتر از مورچال نایب و زیر مورچه
 قابم سخت و بقیامت مرتبه بدو زری پرداخت • اکثر مرنگیان که دران
 حرب دم جرات پیش نهاده آماده کرده ها شده بودند عطف تبع آیدار
 گشتند و حقه های آتشبار که بطرف موکب نصرت شعار زدند ازین طرف
 فزونی مردم بکار آمدند - معاهدان اسلام دست بدامن اقبال
 شهنشاهی رده به تمام تمام در پیش بردن مورچال قیام نمودند - و بساختن
 سلامت کوهها پرداخته در جد و جهد افزودند - مسئولان از راه گردلکشی
 و سرنایی اکثر فرصت که می یافتند بدست برد گاه گاه پیش قدمی
 می نمودند - لکن طعمه بهنگ شمشیر جوانان خونخوار شده ابهزام خورده
 و بل و زیر شکسته بهر رخسنگی بعضی جان را سلامت میدردند -
 و دیگر بار آتش امروز پیکار می گشتند - و بسبب آن حصار شهر آثار
 که چون کوه استوار بود جای امن خود می یافتند - و چون کار جنگ
 با سنگ و گل افتاده بود تذگ نو دلبران می گشت - آخر کار زینه های بسیار
 نهنگان دریای کارزار تیار ساخته باران عروج و صعود آن دیوار بندی استحصال
 حصین رسیده تلاطم در کاخ نهنگار آن سست اساس می انداختند -

^۱ پناه omitted in the MS.

و دیگر دلیبران فرقه خون میگردید و آب^(۱) چکاچک خنجر تا به گردن میرسید -
 یکرز فرصت و قابو یافته نردبانها بتلاش تمام نزدیک قلعه رسانیده از راه
 کمال قهقرو جرأت بجناح استعجال از خندق حسته بیرق بصورت بر برج
 آن قلعه امواشتند - و زین العابدین خان بهادر بهرام جنگ با چندی از
 یکه تازان معارک و عا سبقت از جنگا بوده و پای همت با ستمت محکم
 بسنه بالا رفته میخواست اسب که مخدران را لقمه نهنگ شمشیر ساخته و اصل
 جهنم سرد و لوی نمغ و میروزی امرارد و به تندیه مفسدان و تهر پیدگان
 کما ینبغی پردازد - چنانچه اندری ر بدار اموار مرستاد و بسیاری را از
 دلاوری رستمانه آن بهادر بی نظیر سراپا جگر پی ثبات لغزید تا یکه
 پنجه منزل کشتی پر از مردم و اسباب آنها عبور بآن روی آب نموده عیب
 گریز را هنر شیر نگاشتند - و موسی لاس بهادر نیز کار بجاد است و موده در پنجه
 دروازه غرب رویه شکسته مستعد رفتی اندرون حصار گشت - و برادر کلان
 محمد کامگار خان بهادر و شیدیهت آثار شهامت و شجاعت آشکارا ساخته
 پیش دستی نمودند و جنگ عظیم از مردم غنیم میان آمد که کار از دست
 و دست از کار رفت - از شورش فتنه تیغ تیز آثار رستخیز نمودار گشت -
 و از ضرب بندوق و بان رخنه در کاخ تن و جان افتاد - از کاسه سرها آب سخن
 جانستان از یک نیزه بلامیگدشت - و از هجوم نیزه داران صحرای کارزار
 نیستان وار بنظر می آمد - ازان جنود عنوده بخت چون از خواب غفلت
 بیدار شدند و خبردار گشتند - یکبار بر سپاه نصرت شعار که کمتر از کم دخل
 شده بودند و باقی مستعد و آماده در آمدن استاده بودند همه آنها حمه
 آور گشتند - بعضی اشوار نابکار که با مخالفان ناهنجار بود یکنوگی
 می باخندند - چنین وقت را عنیمت انگاشته از راه کوتاه ندیشی رخ از

Zamun'ul-'Abbi-
 dan Khān,
 M. Low
 Muhammad
 Kāngār
 Khān and
 Shew Bhat
 enter the
 fort with a
 small body
 and a severe
 fight takes
 place be-
 tween them
 and the
 garrison.

را مگاه فلنگند و از راه شقاوت منشی توفیق سعادت وفاقست مجاهدان اسلام
 لیافتند بنده نردمانها را نگذاشتند که بهادران عدوانگی نصب نموده در
 خرمن زن اعدا برق بلا رند و همچنان پهلوی تپي ساختند که در دیانها کشیده
 پُرند و رویای سمرمدی بر روی خون انداختند - ازین حرکت درویش کومک
 مسدود شد و معدودین دست یافته رایست جرأت و تهور افراشته و دست
 از تعلق جان برداشته یکبارگی زور آوردند - درین اثنا اثر از دیوان کارزار
 مردانه و از نثار جان نثار ساخته بسعدت شهادت رسیدند - زین انعامدین
 خان بهادر درین معرکه با معدودی پای همب وصول سرخروگی از
 خداوند حقیقی و مجاری مستحکم داشته بجنگ بهادرانه و آریوشاهی
 شیرانه مصدر تدریات نمایان گشت - و نام سهراب و دوسه‌باب را تیره تر
 ساخت - بد گویران شقاوت اثر درین حالت خیره سر شده پیشتر قدم
 جرأت نهالند - آن قوم شوم مانند مور و مایح هجوم آورده بمقتضای
 • بیت •

مورچگان را جو بود اتفاق

شیرزیسان را بدر آرسد پوست

داد نمکهرامی دادند - آخر کار خان شهادت نشان رگدن مردانگی گل
 رخمی چیده از پ در آمد • اسمعیل بیگ و رضا بیگ را که از ایام طفولیت
 بل آوان رفاعت تا زمان مغولان جوانی مانند پسران خود پرورش کرده
 بود در معرکه هوش رب و آرمونگاه مرد آرما حق دمک اندا ساخته ر جان
 رفتند و بپاس نیکنامی جاودنی بجایفشان پرداخته بهزار کوشش و تلاش
 آن شیر سراپا دل و جگر را از آن وادی هولناک که بروی خاک افتاده بود
 سوده‌شته زنده ازان نام پائین آوردند - چون زخمش کاری و موازه خون ازان
 جاری بود محض از فوت فتوت قای بازدری معلی رسید [درین عرصه ارناق^۱ ر

فرنگی و فرنگی‌های دیگر و دهیروج براین بادوات جفگی و پلتن‌ها ر راه
دریچه بیرون دریده نوایر کارزار را زبانه وار نمودند و سرگرم بآتش افروزی
توپ و بادلیج و تیر و تفنگ گشته در مقام جنگ آوری بودند - و ازین
طرف رستم‌دان شیر شکار و جوانان بکار شعله امروز آتش پیکار گشته از توپ
خودخواه و ضرب بان و بندوق شور بار آن مدبران تیرا روزگار را می سوختند -
کار کشش و کوشش دروا شده بجائی رسید که بویت بدست و گویان
کشید *

د کوه کیله سیل آورد سر زیر بصعرا موج زن شد آب شمشیر
سپاهی پیشتر ز موج دریا بهم آمیخت چون سیلاب یکجا
بطارم از سنانها ر آب رفته در سرمد نیرو بالا آب رفته
زمین و آسمان در گرد شد گم بیکدم فتنه زد چشمک بانجم
شده مجروح دست شیر گیران بقبضه بسته خون شمشیر گیران
دماغ صامیت آشفته گردید نفس دودی شد و در مغر پیچید

موسی لاس بهدر کارمودی و مردنگی نموده با عازیان بهرام صولت
راحت استقرار امراشته همچنان با مخالفان تیره انجام کارزار رستمده نمود که
دم تیغ انتقام از بریدن سرهای آن گروه نافرجام کندی آغاز نهاد - و بسکه
تیرزه گیر پیغام فنا بگوش جان عدا فرستاد پیکان از کار افتاد - کمان از
کشایش شکست و رزه پاره پاره چون گریبان مست گشت - بانجمه آن
گروه شقاوت پژوه قرین مدلت و ادبار دست نیافته شکست خورده باز
داخل قعه گشتند و دبیر ^{۹۹} متع و نصرت بر گشتند * (این العابدین خان
بهادر که زخم کاری برداشته بود و در حضور پر نور من او دیگری سردار
قوی اقتدار و مدبر و شجاع سپهسالار نبود از جراحت جان گرا بدرجه
شهادت رسید * چون گره کشائی مهمات سپاه بناخن قدبیرش بود و در

جزو وکل دست تدبیرش رسائی به شست و گروهی از کوتاهان عافیت
گزین و بلندان فرصت طلب قویین هراس گشته پانی همت پس کنیده
در سعادت موافقت در یافتند و ازین سده هوش ربا رنگ بر رو باختند -
هرگاه این احوال به مسمع جلال رسید جهاندار مالک رقاب که جناب قدسی
مآبش معدن تحمل و وقار و بساط کوه سراسر تمکین و بودبار اند - باسکواربی
لرکان همت بنند مطلقاً بر این امور نامالایم نظر نفرمودند و لغزش و تزلزل
در عنصر گرمی آن سرگزیده نادار بیهمال راه بدست و بمقتضای صدق
اعتقاد و کمال سداد عقیدات بر فتوحات و تأییدات خدا داد نموده امید
شمول امداد الهی را در شداید حالات مد نظر داشته از جا فرفتند و بذات
برهم خوردگی بمواسا و مد زای سپاه فیروزی لوا را نواخته بمضمون کریمه
کَمْ مِنْ بَقَّةٍ قَبِيلَةٍ عَلَبَتْ بَقَّةً كَثِيرَةً کار فرموده بقوت جنود سمیری و تائید
بیزدی بقیه عساکر نصرت مآثر را دلدھی داده لوی توجه پیشتر افراشتند *
از صولت جناب قدر قدرت معاندین را پشت قوت شکست و بسواخپایی
اماکن مانند مار بدسگالن ناهنجار در آمده باز دیگر دیوار قلعه را مامری
ساختند [چون صورت یورش بحسب استحکام آن مقام متعذر بود و هر تویی
که توپخانه برق بشانه بران حصار محکم اساس میرسید، ثری نمی نمود -
معینا سپاه اهل رنگ دست جرأت بمدد کشوده از توپ و تفنگ
و آلات جنگ و ادوات آتشبازی روی هوا را از ابرود کبود ساخته مانند
بخست خود تیره میساختند - و عرصه فبره را لبریز سنگ حادثه نموده
گرد مذلت و ادبار بر فرق خودها آنچنان می انداختند که مجاهدان
اسلام را از غلغله آن گروه تیره بهجم و از ریزش گونه نندرق کام غلبه و استیلا
می لرزد و از شراره ریزی برق حقه های باروت گریبان ثبات می درود -
و در رکاب دولت انساب ضرب های توپ کلان چندان حاضر نبودند تا ازان

برق بلا در جان مان تیره درویشان زده خاکساران را بمعرض هلاک اندراند -
 لهذا رای جهان آرای که می آید جام گیتی بنا است چنان اقتضا
 فرمود که گرد و نواح آن دیران صاحب رسد آفریده که با عفت حیات بد مآلات
 زشت سرشت است بند باین ساخت و بناحت و تاراج همت والا همت
 مصروف باین داشت تا اذنعنی با عفت رنای لشکریان ظفر قدوس و موجب
 پزیشانی آن قوم بیدین گشته آنچه مرکور خاطر انور اسب بظهور پیوند
 و با سرب دلخواه بی آورش و کوشش صورت بقد * چنانچه بست و سیوم
 رمضان مبارک حرکت رایات عالیات بیشتر باین عزم مصمم گشت و بر لب
 دریای پن پن نرول اجال گردید * درین اوقات نصرت سمات مهدی بیگ
 که بکار دانی مشهور بود عنایت خسروانی به دیانت میر سامانی و را
 نواخت و سبحان بیگ را بخندست کوتوالی ممتاز مرموده با نطف دستار
 مدیخی سر بلند فرمودند و سروراز خان بخندست بخشی گری طرار آستین
 دولت و کامکاری نهال جویبار حشمت و بخشیاری بادشاهان کامکار بخند
 بیدار مرزا محمد اکبر شاه بهادر سرور شد * رویت هلال فرخنده نال فرا
 شوال کلید درهای بسته مسرت و دشاط و بهجت و انبساط برای روزه داران
 عبودیت خصال آورد و طرب افروز خاطرها آن روز دل امروز گشته با شماره
 ابروی ماه غم دیرین از دلها برد - مردای آن که عید سعید بود شادمانه عظمت
 و اجال بلند آوازه گشته طنطنه اتبال بسامه افلاکیان رسانید و رمیچین را
 ورزبان بلوای مبارکیان گردانید - شهنشاه دین پناه بر فیل آسمان شکوه با فر
 خسروانی و نائید آسمانی سوار شده مصافی عیدگاه را از سایه هما آسا
 رونق و هیاء دادند - بعد اندای دماز خطیب سعادت نصیب را بخندست
 فاخره نواخته سیم و زر بازای استحقاق اتفاق فرمودند - امرای عظام
 بر آستانه گردن شان بهجت و احتشام حاضر شده آداب تهنیت و مبارکند

On 25th
 April 1701
 the Emperor
 halts at the
 bank of the
 river Pūn-
 pūn, and
 after a stay
 of seven
 days pro-
 ceeds further
 up. Mula-
 rām, who
 was sent by
 Miran, op-
 poses the
 advance and
 is killed in
 the fight.

بعد آورده گل کورنش و تسلیحات را ریب و بهار آری گوشه دسار ساختند و محفل خلد مشاکل را رفتن تر از باغ چنان آراسند + لودی سده ملازمت کومیا خاصیت ممتاز گشته بعطی جامه ملبوس خاص مورد فضل گوید و یحیی عی خان بواسطت کامکار خان بهادر بشرف ملازمت مشرف گشته چنین ارادت نور آگین ساخت و بقوارش خیمت قامت اندر بر ابراهیم و انثری از انعام و اکرام جهانپنای دهن امید پر کردند + سیوم ماه مذکور از آب دریای مسطور موکب منصور پیشتر روان شد - موسی لاس را بخطاب حانی و حمام الدوله و شہامت جنگ را در جلدی حسن خدمت سرورار ساخته بمنصب پنجهرری ذات ممتاز فرمودند - راجه پهلوان سنگه که یکی از مرزبان عمده آن سمت است بواسطت ذوالفقار جنگ دولت آسانه بوس دریانده ناصیه سا گشت - و یک اشرفی بصیحه نذر ملازمان حضور آورده بعطی یک رنجیر فیل و خلعت چهار پارچه و هدشیرزاده اش بخلعت سه پارچه ممتاز شدند - و هیمرار وکیل راجه بلبلند سنگه راجه بنارس که جبهه امروز بسجده عتبه خلافت شده بود بخلعت سه پارچه عز امتیاز یافت و علی بخش خان که بشرف زمین بوس مشرف گشت بعنایت خلعت سه پارچه مباهی و مفتخر شد + روز جمعه بزیارت مرقد متبرکه قدوة السالکین زبدة الواصلین شایه میر عیان استفادہ نمودند و خدمه آن بقعه ر بانعام خوشدل و شاد کام فرمودند و پس از آدای نمر جمعه خانہ احمد خان برادر دلیر خان و اصالت خان شهید را از قدوم بهجست لزوم اشرف رشک بیت اشرف حورشید گردانیده مشار لیه ر بمقتضای بنده پروری و عنایت گسٹری مورد مراجع بی پایان و فضل بیکران ساختند و باسراع عواطف و احسان نواختند - و از انجا معاودت فرموده سایه دولت بخیمه دولت خانه مبارک

The Em-
peror visits
the holy
shrine of
Shah Mir
'Iyān and
performs his
Jum'a
prayer.

انداختند. و مولسی رام با جمعی از پلتن‌های تلنگان مع نوجی از سوران
از طرف میون بد مال رام در این بدسگال بعزم قتال و جدال روان شده
از نیک موکب عدو من رسیدند و حضرت بدولت بر لب گنگ تشریف
فرما بودند. چون اراده عبور موکب منصور پیشتر داشت و برخی از
افواج نصرت امواج از آب دریا گذشته علی بخش خان و محمود خان
و دیگر مردمان قدم همت پیشتر نهاده لوای درایت و بهروری می امر شدند
در میان خان مذکور و مقاهر لکیم جنگ عظیم پیوست. آخر لامر جان
مستور بعد حرب و پیکار بسیار مردانه در نقد جان نثار ساخته سرمایه
حیات سرمدی، ددوخت و بغاقت شهادت چهره سعادت افروخت. کامگار خان
بهادر این ماجرا بموقف عرض بندگان سکندر شان رسانیده استعدای کومک
عمود. خدیو مرید کامگار که کوه قحطیل پیش این والا تبار کم از کاه توان شمرد
مد والدوره بهادر با سپاه نصرت توان پیشتر روان فرموده بهادران
فیروز مند را قوی دل فرمودند و صفوف نصرت و فیروزی آراسته هم
استقلال بکمال شهاب و بسالت پیشتر افراختند. از ناکیدات الهی ار
دست مبارزان اسلام هوشی رام زخم کلری برد شته و پس پا گشته جان
از معرکه جان سنان بیرون برد و فتح و نصرت نصیب و بیای دولت قاهر
شد. قلعچه ملکه که بنی مستحکم و از قلعچه‌های محکم آن اطراف
است اکثری مسان انگیران سر بقتله پردازی بند ساخته دست تعدی
و تطول باموال و امنه رهروان چه جریده و چه کارون دراز ساخته
کوتهی در ادای مال رجب بادشاهی می نمودند. شیواجی مہار که
بلندہ‌های آسمان دولت است برای تندیہ باغیان بد سرشت مواثق
صوابید خان عقیدت دسان کامگار خان بهادر تعیین شد. تا انقوم بد مال
را بسزای اعمال رسانیده آن مکان را دست تصرف طایغان بر آرد

Reduction of
the fort Mal-
khwa the
resort of the
brigands by
Sivaji Mal-
har.

و بملازمان آستانه دولت سپارد * مشارالیه بر طبق فرمان آسمان مطاع با دلاوران جلالت نشان بخش همت را جبران داده بدیع و استیصال آن فرقه بد خصال پرداخت - از طرفین آتش قتال شعاع زن گشت - به مرزا حسین خان بهادر و ذوالفقار جنگ سردار و فرنگی برای امداد و اعانت شیواجی مذکور فرمان قضا حریان عز مدور یافت - دلاوران شجاعت نشان و مبارزان نصرت توأمان با زوی همت گشاده به برگردن مواد مساد آن قوم بد بهاد قدم جرات پیشتر نهادند و از آویزشهای مردانه داد مردانگی دادند و آن بر گشته بخندان باطل مشیر را بر خاک هلاک انداختند و در اندک زن و گیر بسیاری را دستگیر کرده آوردند و اکثری را علف شمشیر آبدار ساختند - شیواجی مذکور با دلاوران منصور داخل قلعه مسطور شد و کلین فتم و لیروزی بملازمان دولت سپرد - درین آوان نصرت اقتران بمسامع جاة و جلال رسیده که خادم حسین خان ناظم پورنیة که عمده‌های مدویان درگاه خلیف پناه است کمر فدویت و جان سپاری بجان و دل باستواری بسته برای آستان بوس کعبه سپهر احترام روزن گشته و با فوج گران و لشکر سنگین باین هویمت بر آمده که کار نمایان یادای حق نمک خداوند هر دو جهان از دست بر آید *

کشته شدن دهونسی رام و رسیدن خادم حسین خان بهادر بحضور فیض گنجپور حضرت خدیو گیهان

شرح این وقایع پیروزی عذوان چنان خامه حقایق نگار درین روز نامیده
مآثر اتبال می نگارد - که هرگاه میرن باهتجار با فوج جرات باران حرب و
Dhanseirām is killed in the battle.

Khādim
Husain ar-
rives at the
Royal camp.

پیکار آتش افروز ادبار بود هر روز قریب معسکر گردون ثر بمفاصله چند کروه
رخت ادبار می افکند و خیمه شقارت و ضلالت آثار بمفاصله چند کروه
برپا میساخت - لیکن ، هراس برق تیغ خون آشام مبارز ، سلام قدم
جرات پیشتر نمی نهاد - چه در عین جنگ اول آن بد فرجام چند رحم از
بازوی جوانان رستم دل خورده و رنگ رو باخته چند کروه پس پا گشته -
لاکن دران روز بسبب اینکه پرده ظمائی شب بر روی خورشید فرو هشت
ندارک آن نیز در معرض خفا ماند و گرنه آن سیه بخت اقبال را خیر بد
گفته بود و از تگپوش کاری نمی کشود و پیوسته از سر پیچیده دلاران رکاب

Account of
the battle
between the
Royal army
and Miran,
and the
defeat of the
latter.

ظفر آیات هراسان و خایه بوده بسر می برد - هرگاه دید که ادواج شاهي
که معزید فتوحات نامتناهی ند از هر چهار طرفه آماده پیکار و هوشیار و خبر
دارند و با وصف قلت پای همت کوتاه نمیسازند و هرگاه که خادم حسین
خان معاهدت اندرز آستانه بوس گردید و بجمعیت شایسته بشمول
معسکر اقبال رسید کار آن برگشته بخت بمذلت و ادبار خواهد انجامید
لهذا دهبوسی رم بد فرجام و فتح سنگه تیره انجام را با فوج جرار هراول
لشکر ادبار ساخته خود بازاده پیکار خادم حسین خان که سردار سپه دار بود
روان شد - و چند توبگی و رم درین مقهور برای مصدحت مصالحت
و دعوت هر طریق ضلالت بمواقف خود و رو گردانی از خدمت درگاه
سلطین پناه بسختنان مدار و مواسا پیش خان مستور نیز فرستاد و آن
مدویت سرشت فرنگیان را بمکانات رسانید و گفتگوی عرض امیران دغل را
نشندید و ازان بر تامت و بمقتضای زای رزین و از عین دور بین افسون
دغا پیشگان را ناآیبری در دل خود نه بخشید و بجهوهر شهنش کمر همت
بمذمت اعدای بد طیفست از راه عبودیت بدل و جان بست - و با یسالت
منشان رستم توب و بهادران جنگ آوران سمند مردانگی و فتوت بمیدان رزم

(۱۵)

۱۶

تخت - از طرف مخالفان نیز یورش نموده مصدر ببرد و آبروش گشتند .
 خان مذکور بمیان همّت عقیدت پیوند حمله آور گشته بازوی حصم انگلی
 کشور و علی الاتصال بجائلی از برق افروزی توپخانه آتش نشانه باران
 آتشی بر فرق معاندین باریدن آرد نهاد و دشمنان قیرا درون را مرص
 دیده کشودن نمیداد - چنانچه از چار سوی مورچال بارورش آتش قتل
 گرم گشته برق اجل در خرمن جان اعدا میزد و از جان و تن دشمنان را
 سوخت - بارش خدنگ و ریزش گوله تفنگ مانند قطرات که از ابر بهار
 ریزد گردید - مبارزان فخرشان جرات و اقدام بر دایری و دلایری نموده
 گوی سبقت از آن جنگه زدند - دهنسی رام از ضرب شمشیر ببرد آرمایان
 بحکم شرافت و بسیاری در آن معرکه نقد جان در باختند - آخر کار مدویان
 عقیدت شعار علم غلبه در میدان و غا افراشتند و معاندان سرای اعمال خود
 یانفند - چون فرج آن بدکیشان شکست خورد و دروی همّت میرن مقهور
 و رام فرای سست گشت * خادم حسین خان بهادر با عاریان نصرت
 نشان و بهادران فیروزی عنون مصدر ترددات بی پایان شده مرکب مذوت
 بجهولان آورده بر سر عذوبه بخنان حمله آور گشت و فرصت وقت مضدولان
 را نداده بصدقات متواتر توپ رعد بهیب نغمه جان حراش بگوش دشمنان
 رسانید آن گروه خدلان پزوه دیر پای مقابله استوار داشته مستعد جنگ
 و کارزار شدند و بدر طاقات میکوشیدند - های هوی دلیران در عرصه میدان
 پیچید و صدای زن و گیر آنچنان بلند گردید که شیر سوار گردون بر خود
 لرزید - تیغ خارا شکاف در معرکه مصاف صدق برق از ابر علاف بر آمد -
 و از سر و سینه اعدا گذشته تا نصف چاک ساخت - غرض که زد و خورد
 عجیب در نظر آمد که خفتگان عرصه خاک از شور این محشر تازه سر بالا
 برداشتنی - بالجمله بعد آبروش بسیار و پیکار بیشمار نسیم فتح و فیروزی

بر شوق وایت موکب گیهان سنان و زبده نقش مراد بحسب مژدها نشست
و اولیای دولت خداداد و جمیع عباد را این نصرت نمایان مؤده امن و امان
آورد « رام فراین مقهور و میرن مفضل هر اسان و پریشان رو گردان شده از
معرکه هوش ربا سلامت جسته عیان به وادی ادبار تافتند و اموال و اسب
و اسباب و قیال بدرج غریبان لشکر دادند « رام درین بار دیگر داخل قلعه
گردید و قلعه را از ادوات حرب و جنگی آراسته مکتور گشت و در تهیه
اسباب نکبت و زوال بمقتضای رای تبار پرداخت و از بیخردی و پناه
سری کارهایی که نه در اندازه قدرتش بودند می ساخت - و بقدر
دو هزار کس ر فرنگی به آلات جنگی در باغ جعفر علی خان مستحکم
نموده در تردد بیخ کنی خود اماند و درخت بخی و فساد در شوره زار
طیفت شیطنت مبدی می بشاند و در انکار دراز کار میسند - از آنجا
که همت والا بهمت شاهنشاهی مصروف قلعه کشائی بود بطریق چهارابی
نیزل احوال فرمودند - امواج بکسر مواج هر چهار طرف آماده و اسناد
میدادند و طریق بند نمودن رسد غلات می نمودند - بعضی بدمالان از راه
حرص و هوا چشم بدنیای دی درخته غلات بمخالفان میروسانیدند و در بهای
آن قیمت فراوان گرفته ذخیره بدنیای ابدی از نمکهرامی می اندوختند -
لهذا بقالان آن ناحیه را بنام چشم نمائی بعضی را اسیر و بعضی را بر خر
سوار کرده تشهیر بموجب حکم والا نمودند - تا کوه الدیشان از خواب
فطنت بیدار گشته عبرت گیرند و آینده چنین خیانت بار دیگر بعمل
نیارند - اجناس محموله بضبطی مردمان لشکر و ضبطه ضبط و نصرت
اولیای دولت در آمد « بسبت و سیوم ذی قعدة بر لب دریای سوهن

خلفت شمامه که مبنی بر قواعد مودت و رفا و صداقت و اتحاد و تجدید قوانین مواخات و داد بود بحضور فیض گنجپور همه تکالیف و هدایای مرسله شاه درانی گذرانید و یک سر اسب عربی ذراک با زین طلا که سبک و تر از بای صبا بود بنظر همایون در آورد - از مواهب سبطانی که شایسته حال او بود سر بلند و سرفراز گردید و بهوش و الطاف لبریز احسان خسرو جهان گشت *

ran, arrives at the Royal Court with presents.

برق افتادن بر میرون بی سروپا و برباد رفتن خار و خس هستیش ازین دار فنا بحکم ایند توانا

چون حکمت ربانی همواره بافتلای اعلام این سطنت ابدی الاتصال مصروف است هر بیجوهری که با اعتماد اسباب دولت و حشمت از بی سعادت بی راه خلاف پیماید و جادو مبودیت کم کرده بسوگشی گراید منتقم حقیقی چنان بپاداش اعمال نکوهیده او گمرنا سازد که نام و نشان او را از صفحه روزگار محو سازد و بانوع انواع خرابیها کارش چنان تمام شود که بر جریده زمانه ثبت شده عیبت انزای دیده روزگار گردد - مَعْتَبَرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ *

Miran killed by lightning on 24th May, 1701

هر آن که تر که با مهر سنیوز

چنان افتد که هرگز بر نخیوز

مصدق اینمقان بیان احوال کثیر الاضلال میرون بدمال است که هرگاه آن گمراه حق خداوند حقیقی و معجزی نشنخته پاسدار بی آنرا بر طاق نسیان گذاشت و هنگامه آرئی مقتضای بد طیفی ورزیده بمی و طعیان پیش گرفت

ناگاه دفعه گرفتار عذاب کردگار همدرین دار نباید رگزدید و بجزای زشتی
اعمال استیصال بنیاد هستی خود و نیز بیم برکفی نهال دولت نمود
چنانچه درین آوان میمنت اقتران بعرض همدگان اسنادهای سربر خلافت
مصیر ربانی هرکارها رسید که یست و ششم ماه مذکور میون مقهور که از
کج اندیشی سرش از نیش پشه نمودی و بد اندیشی این دولت خداداد
دیر بنیاد می خایید - آتش قهر الهی سوخت و صاعقه غضب ربانی
خس و چون آن نابود را بید فنا داد و کیفیت این سانحه چذین است که
آن غنوده بخت بخواب غفلت بر بستر قاطیده بود که دعه باران باریدن
شروع شد و رعد عرش آمد که در همان اثناء برق آتشی دم در خرمن
هستی او افتاد و او را بدار انوار فرستاد *

بر ضایع از باب فطرت و بالغ نظران اصحاب خیرت که مطالعه کهن
نامها نموده و اخبار و آثار ملوک و سلاطین گذشته از کتب سیر
و تاریخ صاحب اسرار دیده^۱ پوشیده نباشد که کم کسی را از خوابین
سابقه و بادشاهان سالغه چنین حس اتفاق افتاده و دولت و بخت
خدا داد رو داده و قائیدات سماری و نوارش الهی بر سرش دست
نهاده که چنین معاند می شوکت که کلاه نخوت و چاه از فرط عرور
بر برق خورشید و ماه می شکست و از نهایت افتدار و کمال استکبار
و فرور و پندار کسی را بخاطر نمی آورد بی سعی و کوشش بحاک مذلّت
و ادبار افتاد و اسباب دولت پر نکبتش در طرّه العین بر باد رفت و نام
و شاهش از صفحه زمانه بمرلک فنا حک گشته آتش غضب پروردگار در
مناخ بختش چنان زدند که اثری از خاک او نماند * باز خدایا این مورد

^۱ دیده omitted in the MS.

الطاف نامنذاهی را که دست پرورد اعطاف تست علی الدوام در میدان
 خصم انگلی و عدو سوزی بتاؤدات قدم و فیروزی کامیاب نشاتین و در
 جهان نگه دار و از فتوحات عیبی و عنایات لا ریبی کامروای جهان و جهانین
 داشته باعلی مدارج و اقصا معارج شهریاری و فرمان روزی رسان *
 دیده و ران هوشمند از وقوع این سانحه عبرت گیرند و بدولت خوشی این
 پرورد عنایت الهی بجهان و دل کوشند - که هر قبه ری بدسگال که بدخرا
 این دولت بد اشتغال خواهد بود روی بهجود و سود نخواهد دید و دم
 همسری و بربری از نابودی شططی که خواهد رد از لگد کوب رحانه
 خود بخود پامال خواهد گشت - بحول و قوه الهی توسل تند خرام ملک رام
 و جهان بکام این سلطنت ابدی دوام خواهد گردید و آفتی از تنگ بد
 خران ز فضل اورد سبدها باین بهارستان سلطنت و خلافت نخواهد رسید -
 و مخالفان منکوب و دشمنان مقهور از عنایت رب معبود خواهند گشت
 آمین آمین آمین *

چون جعفر علی خان پدر میرن ناهنجار این ماجرا گوش کرد
 طایر عقل و هوش او پرید و سواى گریز مصلحت ندید - خواست
 که از مال و منزل و احوال و ائقال کفاره نموده فکر خود نماید * سرداران انگیز
 برآرد باصوابش آگهی یافته و سپاه همراهش از آن نخل بی ثمر آثار روز
 بی ندیده رو تافتند و از باصیقت قبایل آن برگشته اقبال صورت و معنی
 اختلال دیده رقم بیدولتی خوانده دریافتند که بوی گل خیز^۱ از اوضاعش
 بدمنع نمیرسد - چنانچه جز و کل اساسه میرن در وجه نوکری خون بعیطه
 تصرف آورده نگهداشته و ملا در دادند که این همه اجناس و بقول ملل

The soldiers
under Ja'far
'Ali Khan
rebel on
hearing the
news of the
death of
Miran.

بادشاهی است بر باد نرد * از وقوع این ساجده خللی عظیم در شوکت
جعفر عی خان راه یافت - بن رضیع و شریف از آثار ادب آفتاب سر کوه
آرا شمرده دانستند که کارش تمام میشود - و دیارش نزدیک رسیده حال
پراختلالش شتهار یافت - عفو و عفو یب کیفیت برده بخوردگی او رقمزد
کلک گهر سلک خواهد شد *

Presentation
of nazars by
the chiefs to
the Emperor
on the occa-
sion of 'Id-i-
Azha.

درین ایام خجسته انعام مقدم عید الضحی هزاران میمنت
و تهنیت سرور افزای دلها گشته - شهباشاه دین پرور دین پناه
مطابق قوانین معموله ایوان گردون اساس عیدگاه ر (قدم برکت
و میمنت بر در نور آگین درموده ادای آداب صالوات واجب نموده
خطیب دولت نصیب را بخلعت فاخره و نقد بواخته بذل و انفاق یفرا
و مساکین و اهل استحقاق فرمودند و رسم قربانی بجا آوردند - بندگان
عقیدت پرور و عمده های حضور انور دذر و لهاز بقدر تفاوت مراتب گذرانیده
سر انتخابار بارچ سپهر مرحمتند * کهناندی زار مرهته و جگجیون پادشاه
بملازمت اقدس کامیاب گشته اجناس نفیسه از پارچه کمطاب زریناف
و یک زنجیر نیل کوه پیکر و جواهر قیمتی از طرف راجه شیونیت
بوسم پیشکش گذرانیده درجه پدیرائی یافت * و راجه پهلوان سنگه
پوشک سفیدینه (قسم شبنم و ذریه دکن به پیشگاه خلعت و جواهرانی
ندر آورده منظور انظار احابت گردید * عرو محرم الحرم زیات ابهت
و احشام زان مقدم متحرک گشته موضع سیدرنگر محکم سر دقت عز و
اقبال گشت * عرو شد شجاع اندرله بهادر و احمد خان عالیچنگ
و میر الامر نجیب اندرله بهادر مشعل بر تهنیت و مبارکباد یعنی بقدر
و لایحه می مهین پور خلعت مهر سپهر سلطنت جمشید مرتبت دارا دبدو

The nobles
congratulate
the Emperor
on the occa-
sion of the
nomination
of his Heir-
apparent.
The account
of affairs that
took place at
this time.

سکندر کرکبه بادشاهراة ولا نژاد محمد جوان بهامت بهادر طال الله عمرة
وضايف حشمة از نظر ادسي مظهر گذشت :

Balaji Raw
sends a very
large army
under the
commands of
Bhaw and
Biswas Raw,
two great
Marhatta
generals, to
fight against
the Emperor.

تفصيل این مصمون بسارت مشكون قلم بدرت رقم به گوناگون
سرت در اندساك بيان ميشد كه بهاؤ و بسوس رو كه اين هر دو سردار
عمده قوم مرهه بودند - تمام بوج دكهفيان همراه آن خلافت كيشان
بازاد قتل و جدل و بعزم ناصواب براي گزشتن انتقام افواج هزيمت
خورده پنجاب رزان گشته - و بالاچي راو كه رئيس لان اين شياطين
وسرگروه اين كامرين ملاعين است آن هر دو را كه پنج (قوم بهي
و طغيان اند با فوج گران بلكه بيكران روان ساخته و براي محاربه لشكر
اسلام همت مسان انگيز گماشته و قريب دوسه لگ سوار حرر
و مردان كارزار و توپخانه برق كردار و سامان بسيار كه از حد شمار موثر
و از اندازه قياس نزن تر بود آن ملعون مهيا نموده پيشتر فرستاده و خود
غير آماده بر آمدن ز مقر آن خون نيكار بود + هرگاه بهاؤ و بسواس راو كه
با بالاچي راو فتنة انگيز اين هر دو باطل ستيز قرابت قريبه داشته بديار
شاهجهان آباد حفظ الله تعالى من الجور و الفساد رخت اديار كشيدند -
و شاه جم جلا بسبب طغياني دريا عبور با سپاه منصور نتوانست فرمود -
و آن طرف چيكون اخرجاه ميهريذ پرا بود و امير لامرا نكيب الدوله
بهادر در ركاب شاهي سعادت حضور داشت - و بمحافظت قلعه شهر پناه
نواب محمده الدوله يعقوب ميخلى بهادر كه با اشرف الوزرا شاه وليعهد
و خان موصوف فيمين ساسله قرابت منوط و مربوط بود مامور گشت -
و نواب شجاع الدوله بهادر و حانظ رحمت خان بهادر و درندبخان بهادر

و دیگر سران و سرکرده‌های افاعده با اتباع حکم گیتی مطاع در رکاب شه‌نشا
 جمعاة نیز حاضر بودند و خپام می‌روزی علام دران بهام بغابر فذبیده بعضی
 معاسید^۱ در کول رجالیسر برپا بود * و این موج دکهفیان بیخبر از
 رة دیگر یعنی از راه ملک متملقه سورجمل جات که آن مقهور لعین
 نیز باین قوم بسجپ مومقت دبی منفق بود^۲ - و عازی الدین خان که سلسله
 چندان مود مساد از راه عناد بود باذفها رشته اقتصاد نیز محکم داشت -
 وقت رسیدن این اواج ملاحظی گشته ضمیمه بغی و طعیان گشت
 و سورجمل جات مذکور ر تحریص و ترغیب موده روگردان ر اطاعت
 بادشاهی موده * و از آنجا که باطن آن قیره بخت از شورش و مساد
 انحراف از اطاعت حمیر یافته بود وزیر^۳ بسفغان ببله فریب و کمات مکر
 و ریب از راه راست مر گردانید و با گروه کاهنن آن بیدین روان شد -
 و بکرچهای متواتر گرد نواح دهلی رسیده به معتمد اندرله بهادر طرح
 پیچش انگذند * بهادر سطور چون آن مقدر نداشت که عهده را
 از آن موز و ملخ تود شد - در قعه مبارک محصور گشت - و بنگهبانی
 و اسداد فاکجات که اندرون قلعه بودند هر قدر که جمعیت موجود
 داشت به پرداخت - که یکایک از قوم شوم آن ملاعین بعزت و ناراج شهر
 دست دراز کردند - و در خانه‌های مردم باشند شهر در آمده از مال
 و سباب هرچه یافتند دست برد نمودند - و این گروه عازقگران را پنداره‌ها
 نام کرده اند که نوکری آنها محض بغارت‌گری است و وجه ماهیانه مقرر
 ندارند * بعد دست برد و غارت شهر و شهریان عقب قلعه مهلک از سمت

Some of the
 Chiefs join
 the Maharat-
 tas and at-
 tack the city
 fort which
 was under the
 command of
 Mu'tamidu'd
 Dawla.

^۱ A mistake for مفسدين.

^۲ The verb گشت is omitted in the MS.

^۳ را omitted in the MS

دریا این همه شیاطین بدان طرف هجوم آورده گمندها بر دیوار قلعه انداخته قویب دوسه صد کس از طرف برج اسد در قلعه آسمان رعدت در آمدند - و شروع بعارت و تازاج سکنت قلعه نمودند - و شورشی عظیم برپا کردند * بعد آگهی یافتن برین ماجرا معتمد لدوله بهادر برق اندازان و همراهیان خود را برای تنبیه آن خیره ها فرستاد - و باندک زن و گنبر اسیر کرد - و اکثری را تنگی زهر مرگ چشاند - و آبنائیکه پائین قلعه بودند برین حالت دیده و شنیده مانند باد گریختند - و معتمد الدوله بهادر از وقوع این ماجرا بند و بست قلعه بوجه احسن بعمل آورد - و لوازم هشیاری و خبرداری چنانچه بایست نمود * درین اثنا بهادر بیرون بمعتمد الدوله بهادر طرح آشنی انگند - و بعد را و مواسا پدش آمده بند و بست خود در قلعه مبارک درخواست نمود * از آنجا که بهادر مذکور قلت جمعیت داشت و عهده برای خود از محصور شدن در قلعه بسبب عدم آذوقه و هم کمی آن که کفایت مدت نرانی نمی توانست کرد و هم یقین این معنی که از طعیانی آب دریا کومک از قشون شاهی غیر ممکن است - با این همه آندپشه ها رضامند صبح شد - و شرایط بر آمدن خود معه اسباب خود و مردم همراهی بمیان آورد - همه شرایط آن کفر فجار قبول کردند - چنانچه با رفیقان و اساسه خود از قلعه بیرون آمده از راه دریا بر کشتیها سوار شده روانه بجانب لشکر و قشون شاهی گردید - و عمیق لذت بر قلعه دست یافت - و مردم خود را بکثرت داخل نمود *

Mu'tamid'd
Dawla sur-
renders, and
leaves the
fort in hands
of the ene-
mies.

شاه جهان نامی که پیشتر معملی اراحولش رقمزده کلک حقایق گشته که وزیر بدفرجام بعد شهادت خلیفه چند ایام بنهمت نام پادشاهی بر سر حکومت نشانیده بود - حالانکه لیاقت امر خلافت در اصل جیانت و فطرت خود نداشت و این خلعت

The Wazir
installs Shih
Jahan an im-
postor to the
throne.

برقائمتش نازیدبا می نمود - مرهتدها احوال او ر دیده در مکر مزل
 او مقادند - و بر نوتده اندیشی و تبه رائی وزیر گمراه آگاه گشته ، ر
 خواب عقلت چشم عبرت بین کشادند - و بمناذرت سورجمل مفصل
 مطامع شده بر دغا و دعل او اطلاع یافتند - اندوان تدبیر مقید نمودن وزیر
 سراپا تقصیر و اسیر نمودن سورجمل فتنه گر مصعب ، بد پیشدند * چون
 این مصفی بر آنها وضع و مکشوف گشت - غیر گریز سورجمل فتنه ادکور
 و وزیر باطل سگیز چاره ندیدند - آن هر دو باطل شعار آوارگ دشت ادبر
 شده شبها شب در حصن متبیین خود آن لعدن و وزیر ادبار تروین داخل
 شدند - چون سرخیل کفره بیدین مواد نخوت و استکبار دران قاعه مهیا
 دشت - و دست تصرف بعبه بآن حصار از جمله معاللات می نگاشت -
 سامان جنگی بران قلعه چیده استحکام آن حصار ذریعه من و امان و وسیله
 حفاظت مال و جان دانست - و مطمئن خاطر شده فذر تقصیر از مرهتدها
 که بدثرار گنده بود خواست * چون بهاؤ باطل آهنگ اراده جنگ با شاه
 داشت - و کوش و پیچش با او بانفعل صلاح حال نمی انگاشت اغماض
 و امراض ازین گفتگوها نموده باسئماله و مدارا و رفق و مواسا پرداخت *
 هرگاه این خس و خار از آستانه درخت پایدار پاک شدند - سیف اندوله
 سیف لدین محمد حق بهادر که بایده احوالش بهازای اندویت این سلطنت
 بد مدت آراسته و پیدشایی ازادت بگلگونه بندگی ملازمان حضرت قدر قدرت
 نورانی دارد - و تاج محمد خان خواص که دیرین بنده های بادشاهی
 و تربیت یافته محفل مردوس آرمگاه است - چنین وقت ر که از قائمادت
 الهی بدست آمده غنیمت دانسته در حق شناسی بر روی بهاؤ بار ساخته
 راهزمنی شاه راه مستقیم شدند - و در باب نشانیدن بر کرسی ولیعهدی
 مهین پور خلافت گوهر محیط سلطنت مرزا جوان بخت بهادر سعی

و تلاش نمودند - و بطمع انعام چند لگ زریه از عتبه خلافت و بدوین
 شمول انواع مراحم و احسان و اقسام عواطف و الطاف بی پایان حضرت
 خدیو جهان در جلدی چنین خدمت نمایان امید ور و مستمل ساختند -
 و آن وحشی خلقت را از ویدی ضلالت بر آورده بد م آوردند - از بیروی
 اقبال بی رول خدیو گیتی ستان و از مددگاری طالع والای خسرو گیهان
 نقش مرید موافق آرزوی شو خواهان دولت ابد بنیاد مریخ نشست -
 و شاعر مدی (پردۀ حیا جلوه گر گشت - و بغوی که در تصور دور بینان
 نمی گذرید و بمیران عقل هوشمندان نمی سفید بظهور پیوست - و قفل
 مقصود از کلید توفیق رب معبود گشایش پذیرفت * بعد قرار یفتن این
 امر عظیم بهاری غنیم شاه جهان را کسان خود فرستاده از مقامی که برآمده
 بود بهمانجا باز داخل سلاطین نمود^۱ - و گوهر درج عظمت و بختیاری
 و ماه برج رفعت و کامگاری بادشهرزاده مرزا جهاندار شاه بهادر را مستند
 بهمت و حشمت و چار بالش دولت و حکومت متمکن ساخت - و پرده
 آرای هودج عظمت و نور امزای شبستان حسمت مریم مرتبت بلقیس
 سیرت نواب رفعت معص که بشرف ذات از نردمان سیدان و خاندان
 نجاست ند - و بخدمت خدیو زمان بشفقت مالدی حقوق خدمتها از
 ایام طفولیت پیشتر دارند - و نیز تا این زمان مصروف بجان و دل ند -
 آن تقدس نقاب ر داخل محل قبال ساختند - جهان و جهانیان ازین
 بوید تویی شادمانی گشت - و باعضال ایزد متعال امر عظیم بنظام مملکت
 سرانجام پذیرفت - شاهد ملک و ملت نرم مرز دولت شد - و معشوق
 مقصود از گلشن ایام گل امید چیده در آغوش خورشید بر کرد - سر رشته
 زمام ایام بقبضه اقتدار بین سلطنت ابدی درام در آمد - و کوکب رخسان

Installation
 of Mirza
 Jahānār
 Shāh.
 Rulers and
 Chiefs of the
 Deccan pay
 homage to
 the Prince.

جلا و جلال و آفتاب عالم‌تاب سعادت و کمال رفق مکنست و انبیا ساطع
گشت - و اخضر بکبت و روان از حوضیض برآمده باوج دولت و اجال
لامع گردید - دهن برآمدند آرزومندان در سرایستان خرمی باز نشاط و بیغمی
آورد - و گل مراد عقیدت مندان بگلستان بیساط گل گل شکفت - بالعجمه
بسعادت سعید صحن دیوان خلص را آذین بسته فرمان رفت که هرکه
حاضر انوقت باشد بشرف ملازمت دوازده ریاض خلعت و مهر سپهر عزت
و عظم و بیعت بهادر مشرف گردد چنانچه هرکسی که از خانه زندان
بزرگه سپهر جلا حاضر بودند بملازمت کامیاب گشته ذخیره دوز سعادت
شدند - و سران و سرداران دکن بشرف زمین بوس کعبه آستان مرشد رانده
آفاق جبین بهودیب برافراخته بعطیات خالص فخره قامت میاهات بند
ساختند « فرید کوس شادی به پیشطاق نیلی رواق پیچید - و طنطنه عشرت
و مبارکبادی به سپهر برین رسید - و از رفت و احسان مزرعه امید دکنیان
سیراب گشت ، روز مذکور هفت دست جامه با جواهر روهر و جیغیه‌های
مکمل سرداران عمده معه دار و شنکر و غیرهم عذبت شد - و دو صد درشاله
دیگر همراهیان رودار آنها کامیاب مواهب و مورد و رحم گشتند - سرداران
بعد یابنن خلایق حضور مرشد ران آفاق بمساکن خودها رفتند - و بهادر را
از عوطف خسروانی بوخلند و از بوند دست حمایت خاقانی شاد کام
نمودند »

پس از چند روز که لشکرش از رفع کوهت قطع منازل آسوده
گشت - باده بخوت در ایام دماغش جوش زد - و شده غرور و پندار آن
لا یعقل جاهل را از جا برد « هر چند نایب محمد خان خونس که گرم و سرد
زمانه را دیده و شوهر شیرین روزگار چشیده بود راه نمونی بمصالحات کرد ،
و از جنگ و پیکار با مواج شعی که آثار رعب لهی اذن ممانعت نمود

سود نکرد * ساقی دیوان خاص که از سیم بذا کرد! اعلی حضرت حضرت
شاه جهان نور الله مرتبه بود چشم طمع دروخت - و بسماجت و ملت
در جلدی خدمت آن غنیمت نصرت هر آورده ذخیره بدنامی ابدی
آن تیره انجم دروخت - و مال کردها نه بیست و در لک روپیه دروخت *
با رصفیکه شاه نصرت سپاه راه دور و دراز پیموده و سپاه و لشکر پندش از
رج ننگدستی نیاموده بودند - لیکن بمقتضای همت پادشاهانه و سیر چشمی
ملوکانه ازین سرک در گذشته چشم قصد و اعتنا بر مال دنیا نه انگند -
و بنی سستین دوات سلاطین نامدار و خوقین عالی مقدر از بیت و بن
بر نکند * لکن این مدبر عذر پرور بجهلهای چند در چند کار خود ساخت -
و بی الحقیقت بفای قصر دولت خود را بر باد داده خود را در ورطه
هلاک انداخت * آن ضلالت پژوه بعد فرغ ازین کار بآراستگی ادواج

پرداخت - و با سپاه گران و لشکر بی پایان که از مور و ملخ مردان تر بود
بطرف پانی پست در عرصه یک و نیم ماهه از رز داخل شدن دار الخلافه
شاه جهان آمد روز شد - و عز و جرم آن گمراه دین و دنیا را برین داشت
که تا لاهور قوسن عریضت نارد - و از غارت و تاراج آن ممالک وسیعه را که
بالفعل در قلمرو شاهي شمرده میشد خراب کند و برباد دهد * چنانچه
صمد خان بهادر که بمهراسست قنعه سهرند سر بلند از حضور شاه بود -
و بندوبست آن ضلع ر جانب شاه بمعهده اش تفویض یافته سد راه

Blow with
his large
army
proceeds to
Pampat, and
is opposed
in the way
by Samad
Khān.

فوج بی سرو پایش قریب گنج پوره گشت و باهم جنگ عظیم پیوست *
بعد از و خورن بسیار و حرب و بیگار لشکر دکنهین روی بعلیه آورد و اکثری
درینان سر بجیب عدم در کشیدند - و بسیاری ازان معرکه جانسنان خسته
و نیم جان بدر رفتند * صمد خان از کثرت اعدا و قلت جمعیت خویش
نابشیده بازوی شجاعت بگوششهای مردانه بدفعیه آنها بر کشان - و آخر

Samad Khān
is killed in
the battle.
The Emperor
sends a large
army under
Najib-ud
Dawla with
other distin-
guished sol-
diers to fight
Marhattas.

نقد خان داد ۱ چون این اخبار سامعه افروز شاه چمشید دستگاه گردید .
 عثمان همت از جانب کول قامت - و امریکه پیش نهاد از نزول آدجا
 بود موقوف گذاشت - و بسرعت تمامتر قنطرة زن بطرف لشکر بدستال
 گشت - و امیر الامر انجیب لدوله بهادر را باسران و سپهداران اماغنه
 مثل احمد خان بهادر عالی جنگ و حافظ الملک و دوندیخان
 بهادر هزارول لشکر میروزی نموده و وزیر الممالک شجاع لدوله بهادر را
 بکومک این موج ظفر موج تعیین فرمودند ۲ و بسبب موسم برشکال آب
 دریا طعیانی آن چنان داشت که پل بستن دشوار بود - و عبور اقواچ پایاب
 متصور نمیشد - و تا نقضای آن موسم سعی و تردد محال بنظر می آمد *
 درین اثنا گویند پندت که سردار عمدت آن قوم بود - و بلد اناوة در کوزه
 مع حدود دیگر بار تعلق داشت - با سیاه گران و سامان فرادران برای امداد
 و اعانت دکهنیان ازان مکان روان شده با خربند و رسد رخت ادبار بجای
 قرار دکهنیان بدکردار می کشید * هرگاه این اخبار بدسامع جلا و جلال رسید -
 شاه جمجاه قشون دلادر باسران باصور چپاولی و بلغار برای تاخت و تاراج
 بر سر غنیم لکیم مذکور متعین فرمودند * مبارزان اسلام و دایران خون آشام
 شباشب مانند تیر جل بر سر آن قوم بی خبر آبل از طلوع آفتاب جهالتاب
 رسیده بغیر قتل و غارت بلند آرازه گردانیدند - و دست بشمشیر برده مانند
 خیار ترسرها بریدند و بسته بسته ۱ انداختند * گویند غفوده بخت چون
 از خواب غفلت دید؟ عبرت بدن بر کشاک بازار موت را گرم دید - هولناک
 برخاسته در فکر چاره خود افتاد - و با لشکر نکبت اثر خود خواست که
 ازین رستخیز فتنه انگیز بگریز جان را بسلامت برد - لیکن ریم اقبال
 عذر مال آن میدیدام آورده در اندک رد و گیر مبتلای بهر فنا گشت - و از

پشته پشته ۱ A mistake for

روح او دوسه هزار کس حجاب وار سر بتجیب ملأ و بردند * غازیان
 نصرت مند و دلیران ظفر پیوند بفتح و فیروزی مال و امول و ائصال
 غنیمت آورده مرجعت باز دری شاهي نمودند * بعد انقراض اربعین مهم
 انعطاف عیان اقبال برای تذوید بهار بدمال انسب متصور گشت و تشوین
 فیروزی از تائیدات سماوی بآسانی تمام که در حواله توقع نمیگنجید عبور
 آن دری آب نمود * را و ماهار که سردار آزموده کار بود * را مصدحت اندیشی
 به بهار مشوره جنگ گریز که عادت قدیم دکنیان است داده گفت - که
 عهد برنی از امواج قاهره بادشاهی که ر ولایت کمر کین بسته بهند و سنان
 رستم دلی تاره نموده اند خارج از عقل مینماید - و اطوار دیروز خود گذشتن
 آخر کار بقدامت خواهد کشید - و بعد ازین گفت افسوس مالدین فایده
 نخواهد بخشید * لیکن آن خود سرطالت کیش گفته او را در حساب نیاورد
 و برور و مور موج و اسباب حرب از توپخانه بی شمار بمقالات هوش از گوش
 نمی گذاشت و از ملهار راو بسبب مواظ و گفتگوی صلاح انگیز او دری
 درهم کشید و بمعرض خطاب آمده خطاب کرده آن بدکردار ر جواب داد -

Mallikar Raw
 with a large
 army intrenches himself
 at Pānpat.

• بیت •

که در من چه نرم آهني ديد * که پولاد او ز پسنديد

اینقدر لشکر گران و جیشی بیگران که اعظم افواج بی پایان دکن در
 هند و سنان و سپه داران فراهم اند و سرداران عمده جلالت نشان آن قنبر و
 و نامداران با ساز و سامان و دیان کوه شکوه فلک توان و سایر اسباب گیرودار
 و ادوات رزم و پیکار مجتمع اند چه گنجایش در د که افواج شاهي غالب
 دست شود و چه نام و نشان در ایران و توران خواهد ماند که بحرب خدع
 جنگ نمایم و از مقابله و مقاتله رو برتابم * اگر متح می یام عنوان ظفر نامهای
 بستانی از فتوحات آسمانی خواهد گشت - و از سرزمین کابل تا ایران کوس

لمن الملکي خواهم نواخت . و اگر سر باختم نام دلمی از آوان ایام حکمرانی
 و کامرانی تا قیام قیامت در جهان فانی خواهد ماند . این مقالات از آئین
 سپاهگری و «وداری» سروری دور و بعید ز عقل و شعور است . بلکه آبرو
 و ناموس دکن بر خاک مذلت ریختن است . و باجمله آن ناقص حیار
 بفرونی مراد دنیای بی اعتبار و ریداد اسباب حرب و پیکار و خزینة
 وافر و بیشمار مست باد و غرور و پندار خود بود بد نش و آگاهی کار فرمود
 و حرف مصلحت امیر کسی نشنود . بنابراین بصواب اندیشی عقل تبه کار
 خود قریب پانی پت سنگر بست و لشکر گران دکندیان بورینہ خو و کار رویان
 گراز نیرو دراز سنگر فرود نمود . و به آلات و ادوات توپخانه مستحکم ساخته
 ایمن نشست . و هر روز از جنگ نیرو تغذی و توپ اندازی بکمال جانبازی
 هنگامه آرا میگشت . و از قشون شاهي نیز مردان نامی و دلیران رام آرمای
 پای جلالت فشرده دست جرات می آزمودند و بارزی پهلوانی میکشودند .
 و قزلباشان اسلام و بهادران هزبر انتقام تیغ از نیام دلاوری کشیده آن هندوان
 بدو جام را زده زده تا بسنگر میرساییدند . و از چار سو کار جنگ بر آنها تنگ
 ساخته بعمه های شیرانه و چپقلشهای مردانه ریت و تقدار کفار نابکار
 نگوسار می ساختند . و اعلام اسلام را ت بلسکران قوم ظلام می افراختند . لکن
 بسبب استحکام سنگر که کوه آهنین توان گفت و اخراج چیده و کلان کلان
 توپ دکن که چیده بودند به ثبات قدمی در جنگ بی خطر و هراس نر می
 پیوستند . و لحد نقش مدعا درست نمی نشست . و شاهد مقصود صورت نمی
 گرفت . رفته رفته انفصال این قضیه با مرضیه تا انقضای برشکان که سعی و تردد
 محال بود امتداد کشید . و تا مره ششماه انجامید . و از ترک و تاز مقداد کار
 نمیکشود . و هر روز بازار حرب و پیکار گرم بود . لکن چپاولان لشکر نیروزی آثار
 و بکه تاران جیوش تبار هر بار از مخادیل طعمه شمشیر خونخوار می نمودند .

و بسیاری را بجهنم میفرستد - و رسد و غله و کبھی آنها را تارخت^۱ و تاراج میگردند تا اینکه دوز سکر حلقه بستند - و غلات و حیوانات را ترک و تار و قتل و عارت باکلیه مسدود ساختند - و حالات آدم و نواب بی علف و آب و دانه بگشای او آورد - و ازین معنی احتلال عظیم بحال آن گروه خسران پژوا راه یافت - و آثار عسرت و کمیت ظاهر شدن گرفت * چون بالحبیب^۲ رو سرگروه عمده آن قیره بخندان نابکار بود تفکدستی و بد احوالی اینها شنیده مبلغ پدج لکه روپیه بر مرگوان باز کرده نقد مرستاد - و نازو شنکر که قلعه دار دارالحلایه بود مریضه است که این مبلغ حظیر بانقوم اسیر پنجه تقدیر رسد و باعث صلاح آنها گردد - لیکن از خوف دست برد غازیان اسلام و یغماچین فیروزی اعلام متردد و متوقف بود - چون ضرورت شدید برسانیدن مبلغ بدین قریه سیاه آن گروه تیاه در پیش بود لاجرم مبلغ یک لک و پنجاه هزار روپیه بدست یکصد و پنجاه سوار صرا هزار هزار روپیه بهر یک حواله آنها نموده مرستاد و در شب ناز که چون بخت سیاه آن قیره روزگار تاریکتر بود روانه ساخت - که برسم یحار بلشکر نکبت اثر رسیده زورق شکسته آنها را از گرداب رنج بیرون کشند - ایکن چون ناخدای تقدیر لنگر آنها شکسته و نهنگ بلا در کمین نشسته بود از اتفاقات گذار آن ففوده بخندان بجایب موکب ظفر آثار شاهپ افتاد - و مخدولان گسسته عنان چون شتر بیمهار ورق از یار و اغیار نموده باز * ناقت ادیار قریب لشکر و بازار زو هیله که هزارل اسکر و قشون ظفر اثر شاهپ بودند کشانده و بمضمون

صید را چون احل آید سری صید رود
در شب فکر بخیال خام آن گروه قیره انجم بقصور لشکر بهار^۳ بدرجهم بارام

۱ Mistake for تارخت.

۲ Mistake for تار.

تمام در سایه اجل آرمیدند * چون صبح شاه خاور تیغ از دیم کسید و زاغ شب
از آشیانه تاریک خود پرید - آن کفره ملائکه مدی اله اکبر از اذان مسلمین
و آدرجی علی الصلوة از اهل دین شنیدند هوش و هواس در باختند -
و پیک اجل را شناختند * و معائن همین زمان مانند حل شدبان
بر سر آن وحشیان دیم بسمل رسید * بروج سر از قلعه قرن نگذره جدا
ساختند - و چون طایران بسمل در خاک و خون طیان در آن شکارگاه انداختند -
و از نقد را بدراج آورده از فتوحات ربانی و ثانیات آسمانی انگاشتند * چون
این گنج بی رنج بدست معائن افتاد - و تشویش بز پرس و ستر در آن
ز دامنگیر هر برتا و پیر بود - و بنز شوق جدی و قتال بآن غازیان کشور اقبال
با دشمنان بد سگان عدای صبر و تحمل می گسیخت یکبار اعلام اسلام
برداشتند در تحصیل ثواب جهاد تعجیل نمودند - و بی اطلاع و مشورت باری
پیشدستی در جنگ بشکست اعدا آرمودند * بقدر دو هزار پیاده جوار چون
شیر عریض و پیل دمل بر سدگر حمله آور گشته بر سر مقهوران ریختند - و مانند
برق دبان چابکدستی نموده و تیمها کشیده به قوم آویختند * از کوشش
و آویزش دلیبران مردن مرد آتش نبرد بر او رخته و از شعله حرب و قتال
خرمن تن اعدا سوخته بختبر از مورچال آن گروه بد مآل در گذشتند -
و بسیاری از آن مدبران به جهنم مرستاده درون توپخانه مردانه وار در آمدند -
و آنکه ترسل در رکان لشکر و لشکرین افتاد - و عدان اختیار از دست رفت -
و پای قرار و ثبات لغوید - چنانچه اکثر یگام دیار فرار نمودند * لاین براهیم خان
گاردی ؟ و مله‌ها و دیگر نامبرداران که در شجاعت نامور و اعتماد بهاو بر آنها
بیشتر بود پای مردی و مردانگی استوار کرده هر چهار سوی بهادران گرفتند -
و بضرب تیر و تفنگ دحقه باروت و جمعه سنگ کار جنگ بر پندگان
و غارتگ کردند - دایران کمر جهاد بسته از ادویه آن گروه شقاوت پزیره بسته

میامدند - و بمول مراتب میباشیدین و حصول دولت شهادت که خاصه
 بمسلمین است دل بهادند - و داد مودی و مردانگی دادند - چون در کرمک
 از هر چهار طرف مسدود بود - و شب پناه تاریکی بر روی عالم انگشت - کفار
 نجات حقه وار گرداگرد گرفته و چندین هزار سوار و پیاده بیکار هجوم آورده
 بهادران دشمن شکن را بصر بآن و بندوق و شمشیر و تیر از پا در آوردند -
 و یکسر همه پیل تنان را مورچگان بسبب اتفاق سر از تن جدا کردند -
 چون دو هزار جوان جزای یکبار درین بیکار از تیغ آنداز شربت شهادت
 چشید و ز قوم چند سردار نامی و جوانان بکار بقدر چهار پنج هزار کس
 که مشهور بشهر و دیار دکن بودند کشته و خسته گردیدند و ازین معنی
 بزرگی صدمه رعب و غیبه جزو مسعود در باطن آنقوم مودود جای
 گرفت و آثار سطوت و صولت پلان که چون پیل مست و بی پندله بدمکها
 در آمده زلزله در بیدان هستی اعدا انداختند کارگر کشت در نگر و تدبیر
 خود اندادند و چون از عدم رسیدن رسد علم و غیره بهجان آمده بودند
 و دایره محاصره را بر خود تلک دیدند غیر از جنگ صف چاره ندیدند - لاجرم
 آن جیش ادبار که چون پیل در گل افتاده از کار رفته بودند یکبار آمده
 بیکار گشته بانواع اسلحه و آلات رزم خود را آراسته صف کشیده با معسکر
 شاهي آریختند امیر امرا بهادر و وزیر المالک بهادر که هر اول لشکر
 نغم پیکر بودند با حفظ الملک و دود پشان بهادر و حمد خان بهادر غالب
 جنگ مع بهادران رستم نشان و جنگ آوران جنفشان بدیده شرکت
 و شان با قید شهنشاه جهل در میدان با لشکر گران و سپاه بی پایان روان
 شدند و ز اخلاص راسخ و عقیده صادق بقوت و نیروی نهایت الهی که
 همواره کار ساز دین و دولت همایونست همت مصروف نکرد و حرب
 کردند و شاه جمجابه با امواج بهر امواج تزلزلش و دراپیان و غلامان رزمین

گمردر قلب لشکر جا گرفت

* نظم *

ازین سو قریبانش چون چشم یار

همه نهره داران ابلق سوار

وزان سوزره پوش دکنه تمام

چو زانی که پیچیده باشد بدام

و فتنه خوانیده از بالین سر کشید - زه هلی توب مردم گزای شمع

و شان بر سر دشمنان در صحرا جاستن گشت و نیش رنبرک جان

فوس و بان تگرگ باران زازله در زمین و زمین اوگند و بغدق جان شکار چون

سینه مار کفچه زهر آب دار بر آورده مسون اجل در گوش هر یک میضرائند -

موس طبل جنگ و آواز کربا پودلانو در دل تلاش پرخاش انداخت

و دم تقاره شورش و هراس در نه طاق گردون گردان افتاده خور جوشان

برخاست - ناله های رومی نهیت اجل با صدای خلاص گفتن آغاز نهاد

و ملک الموت برای گرفتن جانهایش آمده راحت باسناد - از هر دو

طرف تیغ جدائی افکن مانند مقرض جامه کفن بریده از سوزن دیره بر

بن دلبران صف شکن میدوخت - و کثرت ملان جاستان مانند ابرنسان

با تیرباران گهر جان دشمنان در صدف تن می سفت - تیغ مغر شگاف از

تارک تا بفاف در گشت و حادثه زنی از خون بهمنیان یکسو رنگینی

گشت * نظم *

تبر زین بفرق یان گشته فرق * چو تاج خروسان جنگی بفرق

کجک در کف پیلهای می نمود * چو ماه نو از آسمان کیود

نعره های شیران و دلبران عرصه نبرد در جگر گنبد گردان پیچیده ترک

فلک را بر آسمان هراسان ساخت - و شهسور آفتاب عالمتاب از آشوب و

هراس از اوج ملک الافلاک در حقیض خاک سر پیچید تنگم

اند خن +

و نظم +

Description
of the battle
in verse.

ز شمشیر شیران لشکر شکن
 ترک کمانها ز گردن گذشت
 ز پیکان تیری جدائی نکس
 ر گرز گران خرد را سر شکست
 دو دریای لشکر بجوش آمدند
 دو پیل دمان باهم آویختند
 ازین سو پنهان کسب جنگ
 و زانسو همه دکنیان فوج فرج
 هزیران درآیدان چون نهنگ
 همه نعل خفتان و ازین قبای
 ز طعن سفالهای دشمن گذار
 ز غریبان کوس روئیند خم
 حررشد ثوبا ازدهای دمان
 بهم حمله بردند چون پیل مست
 شد را کشته ها پشته اندر مصاف
 ز بازیدن گولها چون تلرک
 بر آورده سرمار فلخچ برون
 بشوریدند شیبور گردون شکاف
 چو باز ولایت نزاع دکن
 هر دم باواج دهنی فدا

ازا پیرهن چاک شد چون کفن
 ز سر موج تیغ پر خون گذشت
 مشبک شده سیفه تیغ زن
 دلیرانه بردند چون ضرب دست
 نهنگان بهم در خروش آمدند
 دو شیر ژیان خون بهم ریختند
 گرفتند بر دهنیان راه تنگ
 ز دریای آهن بر آورده موج
 ز دریای آتش گرفته قفلنگ
 وزیر علم صف کشیده پیل
 برون جست از سنگ خارا شوار
 تنگ دست و پا کرد از ترس غم
 بلرزش در آمد زمین و دمان
 گرفته هر یک گریبان بدست
 پدیدار صد گره چون کوه ناف
 شده پاره پاره همه درع و ترک
 بجوشید خون از خم تیرا گون
 ز بیمش زمین را بدرید ناف
 بر آویخت جنگال دشمن شکن
 نو گویی که چون برگ را برد باد
 بالجمله گردان گردن گرای و پهلوانان
 در آرامی را نیروی زد داد که بهرام
 کینه چو تیغ انتقام در نیام کرده
 تحسین و آمیزش بر قوت دست و بازوی

مبارزان نامجو نمود و شیر گردون بر دلیبری هر دلاان احسنت گفت - از آنجا که در معازک و غا و مهالک هیچا فتح و نصرت بعون عنایت نصر من الله و امسته است و از کثرت جاع و بسیاری سپاه هیچکار نمی کشاید در عین یورش و کارزار سپهدار بهاؤ و بسواس راو با چندی سرداران نامدار و بهادران شهنشور و مدبران بسیار ریکه تازان کنی سوار دکنی آماده پیکار بنهچی بود که دیدند چرخ بیمدار و گردون دوار ندیده و در هیچ معرکه و پیکار چنین فرج جرار بجوانگاه میدان سر نکشیده یکبار هدف گوه شریار گشت و دعد علم دکنیان نگوئسار گردید و نسایم فتح و فیروزی بر پرچم علم ظفر توام وزید *

هریست در امتداد بدخواه را * زمین بوس داد آسمان شاه را غنایم فراوان از مال و اسباب نمایان بدست لشکریان و افعانان افتاد و از نقود موفور و گنجهای معمور ازان بهاؤ در سرکار شاهی داخل شد و نیز جناس بسیار از زر و جواهر و لعل و گوهر که کاسه چشم حریصان ازان سیر تواند شد بدست صغیر و کبیر و غلبی و فقیرو از ذالان و تاراج آمد و قریب سه چهار کرور روپیه تخمیناً از امنه و اشیا و زر نقد و جواهر بعارت رسید - و از مقام پانی پت نا بشهر دهلی از تیغ غازیان اعلام که جولانی نمودند ده پانده هزار کس از فوج دکنیان بیدین بقتل رسیدند * ناروشکر که در قلعه مبارک قیام داشت هرگاه اینواقع شنید تاب ملامت در خود دید و ننگ مرار اختیار کرده آواره دشت ادبار گردید *

هفت قباب ثریا احتجاب ملکه ملکی صفات نقد من انتساب نواب زیفت معل صاحبه راء عنایت و مهربانی و نظر بر حقوق لوازم بندگی و خدمتگداری بهاؤ که در اوایل طلوع نیر خلاصت ازان بظهور رسیده بود اغماص از ذلالت و جرایم او که مرتبه دوم از جهل و نادانی مصدر آن گشته بود فرموده

ناروشنکرا از آست رسیدن موج شاهي آگهي داده ارشاد فرمودند که بزودي رود
 بهر قسم که داند از متاع و نفوذ هر چه که برداشتن تواند همراه گرفته از شهر
 به قبایل بسوسواس را بر آید و تمام موج شاهي نکردند * هر چند او نشان
 شهر جمع گشته بلهپ و عارت دست دراز کردند و آنهايکه از پائي پست
 از سمت شهر فرار شده ميرفتند بسيار را غارت کردند و مال هزارها بدست
 هر کسی افتاد و مرفه الحال محتاجان شهر شدند ليکن مجال تعرض
 ناروشنکر هيچکس نداشت * هرگاه ناروشنکر بموجب ارشاد حضرت بيگم صاحبه
 اماند بر آمدن از قلعه شد - حبش خان که از علمايان درگاه آسمانچاه بود
 و دريغولا در قلعه داري ناروشنکر ملازم - مشار اليه با جماعه چند صد کس
 مع شده و بلوا برای تفخواه نموده چند هزار اشرفي از ناروشنکر مذکور گرفت *
 بهر حال مشار اليه از دست حمايت خسرواني با متعلقان از دارالخلافه
 بر آمده دست و قريب سه لک و پنجاه هزار روييه نقد و اجناس دهين
 که از هر باب بود وقت رفتن با زر نقد پيشکش محفوفه عفت و طهارت
 نمود - و اجناس که در هر جا منتشر افتاده بود و از راه اضطرار لتوالست
 برداشت در ضبط ملازمان خورشيد احتجاب در آمد * چون افواج نصرت
 پناه شهي مانند بار بال همت کشاده بقعاب آن وحشيان که از دام
 جسته بودند مي پروراندند و شاه جمجاهه نيز با قشون دلارز برای قلع و قمع
 فساد دهکنيان بد بهاد و قطع ريشه آنقوم همت مصروف ميداشتند و تهران
 و تاخير خلاف آئين تدبير مي انگاشتند - ناگهان بالضرور عجله رسيدند
 و بقيه اموال از قياس فرون و از تعداد بزرگ بدست قشون در آمد و در
 تفخواه سپاه تقسيم يافت - و ابراهيم خان گاردي که از سردار عمده آن
 سرخیل بني و عذاب زنده اسير شده بود بموجب فرمان شاه جمجاهه بقتل
 رسيد و شفاعت کسی از در گذشتن قتل او پذيرا نشد - و از حبش خان

قریب ده هزار اشرفی مسترد شده در سرکار شاهي داخل گشت - و بیگم صاحبه نواب زینت محلل معه مرشد زاده ولیعهد برسم استقبال تا فریده که مسافت دوازده کروزه از دارالاطلاع دارک تشریف فرما شده نزدیک دربخانه شاه سراق عزت رند و بملاقات همدیگر تمهید قواعد خلعت و وداد نموده بنواد یکجهتی را استعکام دادند - و یک اکبه رویه نقد بطریق ضمیمه مدارات شاه فرمودند و پنجاه هزار رویه بطریق انعام باشرف الورا شاه ولیخان عطا گشت * درری ولا راجه ناگرمل از طرف وزیرى تلبیر و سورجمل برای عفو تقصیر بحضور شهنشاه رسیده معذرت ها نمود و میخواست که باقول کاذبه پیش برود و دیگر باز فتنه خوابیده را از بحالی خدمت وزارت و مرتبه بلند امارت از پیشگاه جناب خلعت مآب بیدار سازد - بیگم صاحبه تقدس نقاب خورشید احتجاب ازین امرها و انکس سخت فرمودند و بنواد گلشن دولت شاهزاده بهمور شده که بایستادان سپهر نشان قرابت قریبه دارند مهمانیده اشرف افروز منع فرمودند و بانکار جواب سوالی از دهیدند * راجه ناگرمل چون جواب شنید و صورت قبل و اجابت بنوعی ندید مایوس و نا امید برگشته رفت *

بالجمله شاه در قلعه مبارک داخل شده در مکان ممتاز محل که خوابگاه او عهد اعی حضرت است معه پردگیان عظمت و اجلال داخل شدند و مکان دیوان خاص را برای باریاب شدن سرداران و امرایان در مراده گذاشتند - و جناب بیگم صاحبه معه خدمه محل و دیگر پرده بشینان مشکوی قبال بطرف برج اسد و دیگر امکنه سکونت اختیار نموده در کورم مهمانداری و خاطر داری مر تیمور شاه آنجناب بطرز خضرانه و موزانه پرداخته تالیف تمویب شاهزاده میفرمودند - چنانچه چند دست رخت هندوستانی تابستانی که بتکلف تمام تیار کنایده بودند بآن سرو جویبار سلطان

Raja Nagar
Mal inter-
cedes on
behalf of
Sura Mal for
pardon.

The Emperor
occupies the
fort.

عزایت نموده یکی زان بر قامت والای آن شمشاد باغ عظمت راست
 کردند و پوشانیدند - بسیر مرغوب طبع نازک پسندش افتاد - و بهمین هفون
 در محفل خند منزل از که دل ازین لباس فاخره زیب قامت نموده
 حاضر می شدند - ازان مجلس بغیمات دلکش که ارباب نشاط برسم مهمان
 دوازی مکان گرد آمده با ساز دلنواز نغمه سرا میشدند اثر سر خوشی
 حاصل مینمودند - القصه چند ماه شاه جمجاه و شاهزاده قیمر شاه در درگاه
 سپهر اشتباه مهمان مانده و تعلق مهمان سلطنت در پیشگاه خلافت بطور
 امیر الامرا نجیب الدوله بهادر گذاشته و شجاع الدوله بهادر را بمرتبه
 وزارت خدیو گپهان فوخته و عهد و میثاق مجدد بر اطاعت خدیو دران
 معکم گرد آورده وزیر الممالک و حوض المملک و احمد خان بهادر غالب
 جنگ و رومانی هندوستان را رخصت نموده خود وطن مالوف عمان
 عزیمت منعطف ساخته از رایات خورشید تاب ماگ پنجاب را نورانی
 ساخت - و از آنجا به رمین ارم ترکیمن کابل اعلام فیروزی افراخت - شدید
 خامه که ره نورد شهرستان مضامین ضروری ارقام بود و از مسحت آباد
 سوانح نویسی حضور مجمع النور دور افتاده قدم کشیده داشت اکنون درین
 وادی جلوریز بیان میگردد - و درین آوان میمنت اقتران رجه پهلونسنکه از
 کعبه آستان فیض نشان رخصت انصراف بر وطن مالوف خود یافته عمان
 عزیمت بآنسو تانت و بعطای جامه مایوس خاص کسوت مبهات پوشید -
 و بعد الله بیگخان مقلب به جنی که بهضی آثار مخفیات بسبب تسخیر
 عالم غیب ازو بشهود می رسیدند بتقدمت میرنوزکی ممتاز گشته مورد
 عزایت گردید - و ممتاز الدوله بهادر بنظامت بعضی محالات به طراز عزایت
 طرء مقشی روشناس محفل عزو امتیر گسند نرق انتظار باوج گردون
 رسانید - و اسد جنگ به نیابت بخشیرگری سرافراز گردیده بخلعت نیمه

آستین (ربانف) گوی دولت از همگنان رهون و نقی علیخان بخدومت دیوالی سرور از گشت و موسی لاس بهمیر آذشی توپخانه احشام سروریت و احترام بلند ساخته بعلای نوبت و خلعت چهار پارچه و جامه ملبوس خه و تارک مباحات بر بام سبز نام افراخت و میر غصفر علی بخدومت بخشگیری والا شاهي و بخلعت چهار پارچه و راجه شایسته به تبرک سرینچ مرصع مفتخر و مباحی شدند - و عنایت خان پسر حاکم الملک که باستان ملایک پاسبان حاضر شده بود بمنایت شال خوشحال گشت - و احمد خان منوطی گورک پور بخدومت والا رعیت بخشگیری چهارم تارک عزت بر افراخت - و نظر بیگخان بقطاب شهسوار خان و بمنصب سه هزاره دوت و سی صد سوار مورد الطاف بیکران شد - و شیواجی مہار بعلای دوبند از اندوک فروش اعتبار دولت آورد نمود و قلعچک کالنجور که بعضی قلمرو منشان کوه بین دران حصن حصین سرشورش برداشته مصدر بعی و طعیان بودند و طرق بدسکالی از راه بد مآکی می پیمودند از سرینچک اقبال بی زوال جهانپانی دلیران رکاب سبطانی مفتوح ساخته کید فتح و فیروزی بدست اولیای دولت سپردند - و بقیات سنگه زمیندار گرفتار سلاسل عقاب گشته دست بسته بدرگاه سلطانین پناه رو آورد - و کامگار خان بهادر باصف عفو تقصیرش شده از جناب خسرو کامبخش عذر پذیر گشته مبلغ بدست هزار روپیہ نقد و دو زنجیر نیکل و چند راس اسب برسم پیشکش ازان مدبر سلامت پرور گرفته بحضور انور گذرانید - و از انجا چند منزل از غبار مرکب مسعود غبار آورد گشت - درینولا بر لب دریای جمی سرائق عروجاه برپا گردید امارت مرقبت بهادر عبیخان میر سامان که روشنی چراغان بر لب آن دریا به کمال خوبی و نظر فریمی زیب ترقیب داده بود طرف انهای خاطر دریا مناظر و حاضران بانگاه آسمان جاد گردید - و گرمی

هنگامه چراغان دلفروز چند ساعت مسرت اندوز طبع آسمان پیوند گشت *

خامه حقایق نگار نتمه احوال بد من جعفر علیخان که با تمام پذیرفته بود بنابر عبرت انگیزی غفلت منسان که قدرت نمایی ایزد متعال ر بقضوای اینکه *

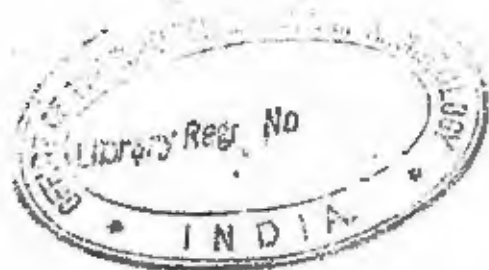
بیک لحظه بیگساست بیکدم - دگرگون میشوند احوال آدم

چشم قاعنیور یا اولی آلبصار ملاحظه نمایند و دیدند عبرت بین کشاید رقم پدید میگردد - که چون خان مذکور از راه کورنمکی و کامروعهائی خیال محال در سر داشت و معرک سلسله آن بوده اسباب رنل و زوال برای خود آماده و مهیا ساخته طوق نخی می پیبوم و با خدیو عالم و خداوند بقی آدم ارثاً و استحقاق فرمان روائی مالک هندوستان بقام نامیش مسلم است سرتابی میکرد و خاک بیوفائی بر فرق ادباز خود بیضنه اطوار نا پسندیده بظهور می آورد - و آن مظهر الطاف الهی منبع حسان نامقناهی عفو جرایم که از مقتضای مراسم جهانداري و لوازم مکارم فرماندهی و شهروار دست میفرمودند - لیکن فیرت حق که مالکوت و ناسوت ازان عبودت میگیرند متحمل نگشته آن بد مست باد بیضردیرا از جا برد - و بمقام خربی اعمال از دست نوکران وظیفه خویش رسید - بل اقربایش با بند سلاسی و اغلال نموده گرفتار کردند - یعنی قاسم علیخان داماد جعفر علیخان ناهنجار ناگزیر طرح سرش افکند و زمام مهمات ملک و مال بقضه انتدار آورد *

باستقلال خود بر مسند اہت و کامرانی بنشست و حکومت بنگاله و دولت دیر ساله او را برپا داد و نظامت آنجا علم حکومت و کامرانی امرشت *

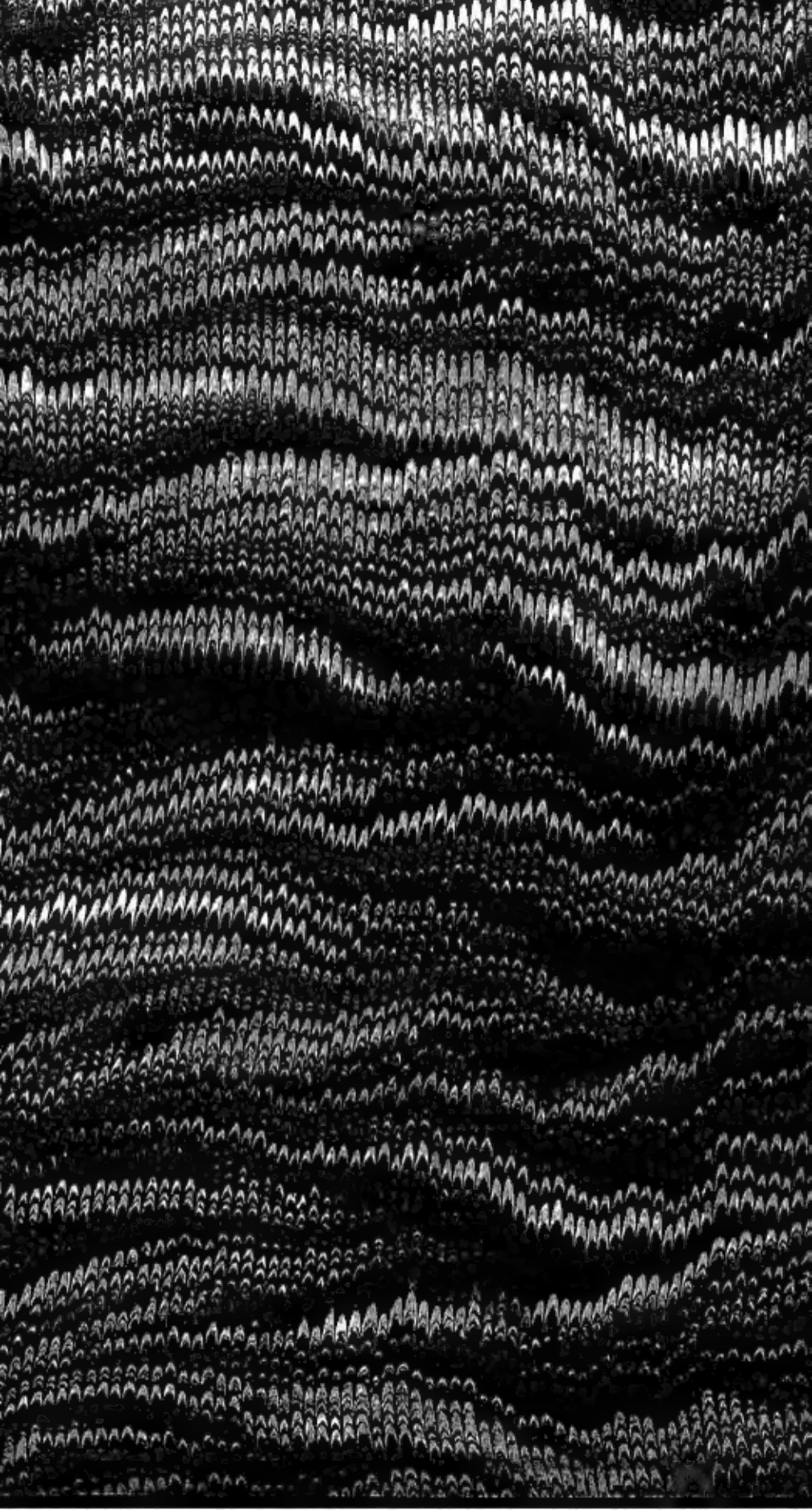
دهی عدالت جهان آفرین و خبی صبر و تحمل خسرو پاک دین که چنین دشمن معصب به یامن بغت جهانکشا و طابع نصرت پیرا بنهجی که در حومه تونق اولیای دولت ابد مدیت نمی گنجد - بی رزم و قتال

از اقبال عد و مال بخاک برابر گشتنسه پامال گردند - و مرده ای امن و امان
 بگوش عالم و عالمیان رسید * پیشگاه ابهت و اجلال بی غبار و گلشن آمایی
 و آمال بی خار شد - چشم فلک خوابیده و خورشید آسودگی روی خاک
 و ملت ناپدید یزد بی همغا ماهیچه ظفر لوا را پیوسته همچشم خاور
 و باغاک همسر دازان و گرند چشم بد باین دولت این بنیاد مرصاد *



Cat
814/2778





Vol 41 A384
Central Archaeological Library,
NEW DELHI. 37237.

Call No. 954.0237/SHW

Author *Bibhottu Das*
 SANS VOL 41

Title *Shah Akbar Nama*
Text

Borrower No.	Date of Issue	Date of Return
APR 1972	25-7-77	12-9-78

APR 1972 25-7-77 12-9-78

"A book that is shut is but a block"

CENTRAL ARCHAEOLOGICAL LIBRARY
 GOVT. OF INDIA
 Department of Archaeology
 NEW DELHI.

Please help us to keep the book
 clean and moving.